دین و همجنسگرایی
یک سوبرداشت تاریخی

چرا به اشتباه تصور می‌شود دین با همجنسگرایی مخالف است

بهرام افروز

نشر رواداری
Ravadari Publications

Religion and Homosexuality
A Historic Misconception

Why mistakenly assuemed religions reject homosexuality?

Bahram Afrouz

نشر رواداری
Ravadari Publications

دین و همجنسگرایی: یک سوبرداشت تاریخی
چرا به اشتباه تصور می‌شود دین با همجنسگرایی مخالف است
نویسنده: بهرام افروز (نام مستعار)
انتشارات: نشر رواداری
ارتباط با نویسنده: BAfrouzofficial@gmail.com
قابل دریافت از تارنگار انتشارات رواداری به نشانی:
Ravadaripubs.blogspot.com
بازنشر مطالب این کتاب با ذکر نام نویسنده و یا عنوان کتاب مجاز است
سال انتشار: ۱۴۰۰
شیوه انتشار: آنلاین – PDF

Religion and Homosexuality: A Historic Misconception
Why mistakenly assuemed religions reject homosexuality?
Bahram Afrouz (unreal name)
Ravadari Publications
Author’s Email: BAfrouzofficial@gmail.com
Can be downloaded from the Publication’s Weblog:
ravadaripubs.blogspot.com
Share the content is allowed if main source gets citted
2021
eBook PDF

بدین گونه خداوند آیات خود را (به روشنی) برای شما بیان می کند، باشد که بیندیشید

بقره، آیه ۲۴۲

برای **استیون**
به پاس همه خوبی‌هایش

For **Stephen**
To thank all his kindness

فهرست

پیشگفتار	۱۰
کلیات	۱۵
دین چیست، همجنسگرا کیست؟	۴۰
دین، جمعیت و معیشت	۷۸
دین و همجنسگرایی؛ جمعیت و جنگ	۱۳۷
مروری بر حدیث: همجنسگرایی، ازدواج و فرزندآوری	۱۹۹
شاهدبازی و یک سوتفاهم دیگر	۲۲۳
نتیجه‌گیری: در ستایش خانواده	۲۳۵

Content

A Brief Preface	8
A Genral Review	14
What Is Religion? Who Is Homosexual?	38
Religion, Economy and Need for Population	77
Religion and Homosexuality; Manforce and Wars	134
Hadith, Homosexuality, Marriage and Reproduction	198
Pedersaty, Another Misconception	221
Conclusion: In Admire of Family	232

A Brief Preface

Homosexuals can be called the most repressed people of the history. They have been dehumanized and sentenced to dealth or tortured for what they neither choose, nor can Change. The society forced them to recognize themselves as sinners who should be ashamed of themselves. Most of the harsh prejudgment of people toward homosexuals come or has derived from religion. New studies show that what religion is talking about is not homosexuality. This book has investigated all of main religious sources of Abrahamic religions include Judaism, Christianity and Islam. With deep respect to all these religions, in seven chapters, we reviewed all main sources. Before analysing the content of the sources, we have scientifically defined religion and homosexuality. The results showed that what religion talks on and prohibits is not homosexuality but is an exceptional situation when all of the people stop having sex with opposite gender and engage in same sex intercourse and it leads to reproduction stop. Obviously it does not refer to homosexuality because homosexuality is limited to the people who get born with their sexual orientation. So, homosexuality can never be spread. But why homosexual people were categorised among this misconcepition? It was because of need for population. Society needed population to defend itself

in wars and also to produce food for the members. They mistakenly thought tendency to sex with some one from the same sex can be spread among all men and consequently, reproduction damages. In this book we discuse about this misunderstanding and its roots; the thing that should be reviewed so that homosexual people get access to their rights as ordinary members of the society. The result especially can be used in religious studies in order to revise the approach of religions toward homosexual people.

For each chapter, an English abstract has been presented.

پیشگفتار

تاریخ تماشاگر سرکوب و آزار قوم‌های مختلفی بوده است. در دوران نزدیک به ما شاید بتوان سیاه‌پوستان، یهودیان در آلمان نازی، مسلمانان در کشورهایی چون بوسنی و... را نام برد. با این حال هزاران سال است که گروه دیگری از مردمان، سرکوب می‌شوند؛ آن هم در شرایطی که آن افراد خود تفاوتشان با دیگر مردمان جامعه را انتخاب نکرده‌اند و توان تغییرش را نیز ندارند. شدت این سرکوب به اندازه‌ای بوده که این گروه از افراد بابت آنچه که هستند و با آن زاده شده‌اند، احساس شرم و گناه کرده و اغلب پنهانش می‌کنند. در موارد بسیاری، آنها هرگز از هویت خود مطلع نمی‌شوند و همین، در زندگی‌یی پر از فشار و استرس قرارشان می‌دهد. کسانی که از حق دوست‌داشتن و دوست‌داشته‌شدن و همه حقوق ابتدایی خود بی‌بهره‌اند و ناگزیرند تن به هنجارهای جامعه دهند که ناهنجاری‌های بسیاری برای روان آنان به دنبال دارد. درباره همجنسگرایان صحبت می‌کنیم. اگرچه در سال‌های اخیر افراد بسیاری روشنگرانه هویت جنسی خود را به عنوان کسانی که مجذوب جنس موافق می‌شوند می‌پذیرند اما همانان نیز نه تنها زیر فشار تصورات قالبی جامعه کمر خم می‌کنند بلکه به‌خاطر نارسایی هنجارها و ارزش‌های حاکم، همچنان از داشتن زندگی‌یی با کیفیت بی‌بهره‌اند، حقوقشان پایمال شده و اغلب هدف خشونت و نفرت قرار می‌گیرند. همجنسگرایان برای هزاران سال از داغ‌ننگ رنج می‌برند بی‌آنکه آزاری به کسی رسانده باشند به مرگ محکوم می‌شوند و همواره باید با احساس گناه از واقعیت تغییرناپذیر وجودی خود (که جامعه آن را برایش به عنوان گناه درونی کرده‌است) کنار بیایند.

این شرایط به گونه‌ای منحصر به فرد همجنسگرایان را از دیگر مردمان سرکوب شده تاریخ متفاوت می‌کند. سیاهان به دلیل شباهت ظاهری می‌توانستند گروه‌های دوستی شکل داده و دست‌کم از حمایت هم‌نژادان

خـود برخـوردار باشـند؛ یهودیـان و دیگـران نیـز. آنـان همچنیـن نسبت بـه «آنچـه هسـتند» آگاهـی داشـتند، همجنسـگرایان امـا خیـر. این گونـه اسـت کـه آنـان را شـاید بتـوان بزرگتریـن قربانیـان سـرکوبی تاریخـی کـه از سـوتفاهمی عمیـق ناشـی می‌شـود، نـام نهـاد. ایـن اسـت کـه در ایـن مقولـه تـلاش شـده بـه طـور خـاص بـه همجنسـگرایان مـرد و زن (و نـه دیگـر اعضـای جامعـه اقلیت‌هـای جنسـی) پرداختـه شـود. کسـانی کـه هرگـز تـوان ابـراز وجـود نداشـته‌اند و تـازه در سـال‌های اخیـر بـه لطـف گسـترش رسـانه‌های جمعـی و توسـعه علـم، توانسـته‌اند نسـبت بـه هویـت جنسـی خـود کمـی آگاهـی یابنـد.

شـاید نخسـتین کسـی کـه از ایـن «سـوتفاهم عمیـق» پـرده برداشـت، میشـل فوکـو، فیلسـوف پساسـاختارگرای فرانسـوی باشـد. او بـه شـکل شـگفت‌انگیزی برمـلا کـرد کـه همجنسـگرایی تـا سـده هجدهـم میـلادی ناشـناخته بوده‌اسـت. ایـن سـده، همـان زمانـی اسـت کـه بـرای نخسـتین‌بار بـه آنـان کـه نسـبت بـه جنـس موافـق تمایـل نشـان می‌دهنـد بـه جـای گناهـکار، بـه چشـم بیمـار نـگاه می‌شـود، همجنسـگرایان در بیمارسـتان‌های روانـی بسـتری می‌شـوند و بی‌رحمانه‌تریـن بـه اصطـلاح «درمان»هـا را دریافـت می‌کننـد. افتـان و خیـزان، دو سـده دیگـر ایـن رونـد سـرکوبگرانه کـه بـا هـدف تغییـر آنـان بـه افـراد «بهنجـار» جامعـه انجـام مـی شـود، ادامـه می‌یابـد تـا اینکـه سـرانجام در سـال ۱۹۷۳، انجمـن روان‌شناسـی آمریـکا بـا برداشـتن همجنسـگرایی از فهرسـت «اختلال‌هـای روانـی» مُهـر پایانـی بـر بیمارانـگاری همجنسـگرایان می‌زنـد؛ هرچنـد ایـن مهـم هنـوز هـم محـل مناقشـه اسـت و بـه ویـژه در کشـورهای جهـان سـوم همچـون ایـران نـه یافته‌هـای علمـی، کـه ارزش‌هـای شـخصی افـراد (و بدتـر از همـه اسـتادان علـوم انسـانی) بـه عنـوان مـلاک و معیـار تصمیم گیـری دربـاره همجنسـگرایان بـه کار بـرده می‌شـود. بـا وجـود در دسـترس بـودن مطالعـات علمـی فـراوان و اسـتدلال‌های اجتماعـی بسـیار مبنـی بـر «بهنجـار بـودن» همجنسـگرایی، همچنـان کلیشـه‌هایی کـه در ذهـن دیگـر مردمـان ریشـه دوانـده قوی‌تـر از آن اسـت کـه بـه بهبـود پذیـرش همجنسـگرایان در جامعـه کمـک کنـد. همچنـان، کلیسـاهای بسـیاری بـه ویـژه کلیسـاهای کاتولیـک

و ارتدکس به شدت هر عمل مبتنی بر عشق‌ورزی به همجنس را محکوم می‌کنند. در کشورهای اسلامی، وضع به مراتب بدتر است و همجنسگرایان اغلب با حکم مرگ و شلاق روبرو هستند. واقعیت اما این است که زندگی روزمره همجنسگرایان، دشواری در پذیرش هویت جنسی و تلاش برای پنهان نگاه‌داشتن هویت جنسی‌شان و پنهان شدن مداوم پشت نقابی که جامعه از آنان می‌خواهد، و از همه سخت‌تر، تنهایی مداوم و ویرانگر، از هر حکم به مرگ و شلاقی دردناک‌تر است. طرد، خشونت‌های کلامی و جسمی شدید جامعه، داغ‌ننگ‌ها و مواردی از این دست، این جهان را به جایی بس سخت برای همجنسگرایان تبدیل می‌کند و همین است که میزان ابتلا به اختلال‌های روانی و اقدام به خودکشی در میان آنان به شکل قابل توجهی بالاست.

یکی از استدلال‌های مخالفان حقوق همجنسگرایان، مخالفت دین با این گرایش است. آنها توضیح نمی‌دهند که اگر خداوند با عشق ورزیدن به همجنس مخالف بود، پس چرا باید همجنسگرایان را می‌آفرید. با این حال در سال‌های اخیر مطالعاتی روشن‌گرانه کوشیده‌اند که نشان دهند برداشت‌ها از دین درباره هم‌آمیزی همجنسان اشتباه بوده‌است. رهبری چنین نگرشی را در جامعه فارسی‌زبان، دکتر آرش نراقی به عهده دارد. ایشان جزو نواندیشان دینی به شمار می‌رود. آقای نراقی استدلال می‌کند که آنچه دین با آن مخالف است و در قالب داستان لوط در قرآن و تورات، و همچنین شریعت اسلام و یهود آمده، نه منع همجنسگرایی که منع تجاوز و به ویژه عمل نکوهیده و غم‌انگیز دست‌درازی به کودکان است. حال آنکه همجنسگرایی نه گرایش به کودکان، که گرایش افراد بالغ همجنس به یکدیگر مبتنی بر رضایت دو طرف است.

در این نوشتار البته ما دیدگاه آقای نراقی را مورد بحث قرار می‌دهیم اما فرضیه دیگری را درنظر داریم؛ اینکه حتی چنانچه دین درباره همجنسگرایی حرفی نزده باشد، چگونه خود به بستری برای سرکوب همجنسگرایان تبدیل

شده و افراد بزرگسالی که با رضایت دوطرف نسبت به برقراری رابطه عاطفی و جنسی اقدام کرده‌اند با حکم دینی مجازات شده‌اند. شاید اگر پاسخی برای این پرسش بیابیم، بخش بزرگی از سوتفاهمی که پیرامون دین و همجنسگرایی وجود دارد از میان برود و به نظر می‌رسد که این متن، در از میان بردن سوتفاهم پیش‌آمده کمک‌کننده باشد.

برای اینکه بتوان درک بهتری از این موضوع ارایه داد، این مطالعه را به منابع اصلی ۳ دین بزرگ سامی محدود کرده‌ام. «تنخ»، مجموعه کتاب‌های مقدس یهودیان، «عهد جدید»، مجموعه کتاب‌های مقدس مسیحیان و «قرآن کریم»، کتاب آسمانی مسلمانان. همچنین به صورت خلاصه مروری نیز بر حدیث‌هایی که در این زمینه وجود دارد می‌شود. از آنجا که این نوشتار، دیدگاه میشل فوکو و دکتر آرش نراقی مبنی بر «ناشناخته بودن» همجنسگرایی را می‌پذیرد، مادامی که در بستری تاریخی به این بحث پرداخته می‌شود، به جای همجنسگرایی، عبارت «گرایش به همجنس» را به کار می‌برم. امید است با تمرکز بر ۳ نکته کلیدی در کتاب‌های مقدس مبنی بر «جنگ»، «معیشت» و «جمعیت» بتوانیم درک بهتری از چرایی بسترسازی محکومیت همجنسگرایان توسط دین به دست دهیم. لازم به ذکر است که بخشی از ایده این کتاب از مقاله‌ای نوشته «دکتر ح-ف» به ذهن نویسنده رسیده که به خاطر اقامت ایشان در ایران، از بردن نامشان خودداری می‌کنیم. نام نویسنده نیز با هدف حفاظت از وی در برابر برخوردهای احتمالی، محفوظ مانده و نامی مستعار برای وی به کار برده می‌شود.

به هر روی، باید حقیقت را با صدای بلند فریاد زد حتی اگر دیگران برای نشنیدنش گوش‌هایشان را محکم گرفته باشند.

بهرام افروز

Chapter One: A General Review

This chapter presents a brief perspective from the total content. As we will read, the main concern of ancient societies (when religions born), was population growth; so they were afraid of any kind of behvaiors which could have threaten reproduction. This fear best can be seen in the story of Lot in Sodom and Gomorrah. The story talks about an exceptional situation when all of the people of the city engaded in sexual intercourse with a person from their own gender; as we can understand from the text, they tended to young men (maybe adolescents) and they did this by force. As it happens to Lot, all of the men of the city surround the Lot's house to have sex with two young male guests of him. They gonna do this by force and want to do in public (in group). What they did was rape, not homosexuality. In further chapters we clarify other verses in holy books that prohibit same sex intercourse due to Lot story. In fact those prohibitions are about such situation in Sodom and Gomorrah and not homosexuality as a kind of behaviour between two grown men or women who has born homosexual and engage together based on their consent.

فصل یک

کلیات

همجنسگرایی در قرن هجدهم شناخته شد. این گزاره البته بدان معنا نیست که پیش از آن همجنسگرایان وجود نداشتند. در واقع در قرن هجدهم میلادی روانپزشکان دریافتند گرایش جنسی دیگری غیر از دگرجنس گرایی هم وجود دارد؛ مشخصه این گرایش تمایل عاطفی و جنسی رضایتمندانه به فردی «بالغ» از جنس موافق است. در ابتدا با این گرایش جنسی به عنوان یک بیماری برخورد شد. آنان می کوشیدند همجنسگرایان را «درمان» کرده و آنان را دگرجنسگرا کنند. در نهایت اما دریافتند که چیزی غیرطبیعی در همجنسگرایان وجود ندارد که بخواهد تغییر کند و این تغییر نیز امکان‌پذیر نیست. با این حال ادیان از گذشته دور برای آمیزش دو همجنس مجازات سنگینی در نظر گرفته‌اند. این دو وضعیت را چطور می‌توان با هم جمع کرد؟ یعنی چطور می‌توان ادعا کرد اگر «مفهوم» همجنسگرایی تا قرن هجدهم ناشناخته مانده، اما صدها و بلکه هزاران سال پیش از آن، دین‌ها برایش مجازات در نظر گرفته‌اند؟ آیا دین‌ها همجنسگرایی را می‌شناختند؟ و اگر این یک گرایش طبیعی است چرا باید برایش مجازات در نظر می گرفتند؛ آن هم مجازات مرگ! پاسخی که از تحلیل دقیق منابع اصلی دینی به دست می‌آید این است که دین‌ها نیز همجنس گرایی را نمی‌شناختند. هربار مردان یا زنان همجنس گرا برای آمیزش با همجنسان خود مجازات می‌شدند در واقع قربانی سوبرداشتی بودند که از منابع دینی صورت می گرفت. از آنجا که دین‌ها و متخصصانشان نمی‌دانستند گرایشی طبیعی به همجنس وجود دارد که افراد همجنسگرا با آن به دنیا می‌آیند،

همجنسگرایان را با «لواط گران» اشتباه می گرفتند. در نتیجه آنها را به مجازاتی محکوم می کردند که در حقیقت برای لواطیان[1] وضع شده‌بود. اما تفاوت لواط با همجنسگرایی در چیست؟ و چرا باید همجنسگرایان قربانی این سوبرداشت می‌شدند؟ این پرسشی است که در این نوشتار بدان پاسخ خواهیم داد.

۱ . Sodomy

دین و مفهوم «روایت»

گفته می‌شود که قصه‌گویی عمری به درازای اقامت انسان روی زمین دارد. نخستین نمونه‌های داستانی را باید از انسان‌های اولیه سراغ گرفت. آنجا که با طرح شکارگری‌شان روی دیوار غارها به دنبال روایت تجربیاتشان بودند. این نقاشی-داستان‌ها البته نقشی بیش از سرگرمی یا ابراز وجود داشتند. چه‌بسا بزرگترها از این روش برای انتقال تجربه‌های خود و آماده کردن فرزندانشان برای شکار و بقا در طبیعت ناشناخته آن زمان استفاده می‌کردند. به نظر می‌رسد دین نیز برای تبیین مفاهیم خود از روش همانندی بهره می‌برد. چه اینکه تمام نخستین سِفر تورات (پیدایش) به روایت آفرینش تا مهاجرت بنی‌اسراییل از کنعان به مصر می‌پردازد. البته با تامل در دومین سِفر تو رات[1] (خروج) درک بهتری از سِفر نخست می‌توان به دست آورد. موسی که رهبری قوم خود در خروج از مصر و سفر به سرزمین موعود را به عهده دارد از داستان‌ها برای درونی سازی مفاهیم مورد نظرش استفاده می‌کند. به عبارت دیگر، او با داستان‌هایی از نیای مشترک (ابراهیم، اسحاق و یعقوب)، هزاران نفر از مردمانی را که با خود از مصر همراه و در بیابان سینا سرگردان کرده، متحد می‌کند؛ البته ما مدعی غیرواقعی بودن این مسئله نیستیم؛ اما به هر روی، آنچه را بر گذشتگان رفته به زبان روایت برای مردمش درونی می‌سازد. او همچنین از داستان‌ها بهره می‌برد تا آنچه شریعت دین جدید ایجاب می‌کند را تبیین کند. یکی از نمونه‌ها اتفاقا همین بحث گرایش به همجنس است که در قالب سرگذشت لوط روایت می‌شود. طبق روایت تورات، ۳ فرشته[2] بر ابراهیم (که هنوز ابرام نامیده می‌شود) فرود می‌آیند. ابراهیم از اینکه آنان فرشته‌اند بی‌خبر است. وقتی می‌بینندشان، به خیمه

۱ .سفر در زبان عبری به معنای کتاب است. تورات به ۵ سفر پیدایش، خروج، لاویان، اعداد و تثنیه تقسیم شده‌است

۲ . در برخی منابع به دو فرشته و در برخی به سه فرشته اشاره شده

دعوتشان کرده و برایشان بره‌ای کباب می‌کند. فرشتگان از خوردن خودداری می‌کنند و این گونه ابراهیم در می‌یابد که آنان فرشته‌اند و بیمناک می‌شود. آنان به ابراهیم نوید داشتن فرزندی از ساره، همسرش می‌دهند. ابراهیم با اینکه صد و چند ساله است، جز اسماعیل از هاجر فرزند دیگری ندارد. سارا که خبر باردار شدنش را می‌شنود با خود می‌گوید: «من که اینک پیر شده‌ام و همسرم هم پیر شده آیا لذت خواهم برد و فرزنددار خواهم شد؟». فرشتگان در واکنش خطاب به ابراهیم می‌گویند: «آیا چیزی هست که برای یهوه[۳] ناشدنی باشد؟ سال دیگر این موقع ما به شما بر خواهیم گشت و تو و ساره فرزند پسری خواهید داشت».

آن **۳** مرد سپس ابراهیم را به مقصد شهر سدوم و گموراه[۴] (شهری که لوط در آن ساکن است) ترک می‌کنند تا آن را ویران کرده و مردمان آن شهر را به جزای اعمالشان برسانند.

باید اشاره کرد که ابراهیم در آن منطقه (اسرائیل و فلسطین امروزی) بیگانه است. او سفرش را از جایی در جنوب عراق کنونی آغاز کرده و در جوانی در کنعان ساکن شده. او به هر روی غریب است و در خطر تهاجم دیگر قبایل. ضمن اینکه ثروتی اندوخته؛ شمار زیادی دام دارد اما میراث بری ندارد. به کهنسالی هم رسیده. فرزند اولش، اسماعیل را نیز که در بیابانی رها کرده است.[۵] تا همین‌جای داستان به بخش بزرگی از دغدغه تورات می‌توان پی برد. سه مفهوم کلیدی در این داستان وجود دارد. نخست خطر تهاجم دیگر قبایل (درگیری و نیاز به دفاع)، دوم اقتصاد شبانی یا معیشت و سوم انتقال دارایی به فرزند و تداوم نسل. برای تامین هر **۳** مورد —دفاع در برابر قبیله‌های دیگر، سر و سامان دادن به دام‌ها و همچنین نگهداری از آنها پس از

۳. خدا

۴. در منابع قدیمی فارسی، به جای گموراه واژه غموره به کار رفته. این ترجمه مناسب زبان عربی است و در فارسی می‌توان همان گموراه یا گموره را مورد استفاده قرار داد

۵. یهودیان محل رها کردن هاجر و اسماعیل را بئرشبع و مسلمانان مکه می‌دانند

مرگ ابرام- نیاز به جمعیت است. آن هم فرزند پسر که بتواند جنگ‌آوری کند، به دامداری و کشاورزی بپردازد و با اختیار کردن زنان متعدد، نسل را تداوم بخشد. اما مردمان شهر سدوم که همان نزدیکی زندگی می کنند و لوط پسرعموی (یا برادرزاده) ابراهیم نیز در میان آنان زندگی می کند، به کاری دست می‌زنند که به تداوم نسل کمکی نمی کند. چه اینکه قرآن کریم نیز به صراحت از لوط نقل می کند که «آیا با مردان می‌آمیزید و تداوم نسل را قطع می کنید؟». فرشتگان پیش از ترک ابراهیم به او وعده می‌دهند اراده خداوند بر این قرار گرفته که ابراهیم و ساره نیای ملت‌های زیادی شده و شمار نوادگانشان درست مانند شنزارهای ساحل، بی‌شمار باشد.

با در نظر گرفتن شرایط آوارگی بنی‌اسراییل در صحرای سینا، می‌توان دریافت که این داستان با نیاز آن روز موسی (ع) و قومش همخوانی دارد. آنان در شرایط دشواری به سر می‌برند و خطر نابودی تهدیدشان می کند. همچنین برای نبردهای که با ساکنان «سرزمین موعود» در پیش است، به افزایش جمعیت نیاز دارند. در نتیجه طبیعی است که موسی به عنوان رهبر گروه از هرگونه عملی که مانع فرزندآوری شود در هراس باشد. در ادامه این کتاب خواهیم دید که سوبرداشتی وجود دارد مبنی بر اینکه تصور می‌شود چنانچه مردان با هم بیامیزند، دیگر از آمیزش با زنان خودداری خواهند کرد.

خدا به وعده خود به ابرام عمل می کند. او پدر اسحاق می‌شود و اسحاق پدر عیسو و یعقوب. از یعقوب نیز ۱۲ فرزند پسر به دنیا می‌آیند که ۱۲ طایفه بنی‌اسرائیل را تشکیل می‌دهند. ۱۲ طایفه‌ای که دین فرزندان آنان (یهودیت) به شدت بر دو دین دیگر ابراهیمی (مسیحیت و اسلام) تاثیر می گذارد تا جایی که قرآن تاکید می کند کتابی است که آمده تا تورات و انجیل را تصدیق کند.[۶] ابرام و لوط هر دو خداپرست هستند و بعد از اینکه تعداد دام‌هایشان بسیار زیاد می‌شود از یکدیگر جدا می‌شوند. ابرام

۶. مسلمانان معتقدند تورات و انجیل موجود کتاب اصلی نبوده و تحریف شده‌اند. برای مطالعه بیشتر مراجعه کنید به کتاب تفسیرالمیزان نوشته علامه طباطبایی

در کشتزار خود می‌ماند و لوط در سدوم سکنا می گزیند. هر دوی آنان اما در آن سرزمین غریبه‌اند و بی کس؛ و همواره در خطر تهاجم دیگر قبایل همسایه. در اینجا اشاره‌ای به یکی از تجربیات ابرام، عمق ناامنی که از آن رنج می‌برند را نشان می‌دهد. او در تعامل با ساکنان قبایل اطراف، دوبار ناگزیر می‌شود ساره را نه همسر بلکه خواهرش معرفی کند مبادا برای گرفتن ساره او را بکشند. و هر دوبار این یهوه است که از همخوابگی مهاجمان با ساره جلوگیری می کند:

و ابراهیم به سمت جنوب سفر کرد و در گرار، جایی بین کادش و شور موقتا سکنا گزید. او گفت که ساره خواهرش است. به این ترتیب، ابیملک، پادشاه گرار گروهی را فرستاد تا ساره را بگیرند. اما خداوند شب هنگام در رویایی به خواب ابیملک آمد و به او گفت: تو بیش از یک مرد مرده نیستی؛ به خاطر زنی که (از شوهرش) گرفته‌ای. چون او یک زن شوهردار است. از این رو ابیملک به نزد ساره نیامد. ابیملک به خدا گفت: مگر او نگفت که این زن خواهرش است؟ و مگر این زن خود نگفت که او برادرش است؟ ... (خداوند در واکنش می گوید:) اینک همسر آن مرد را به او برگردان چرا که او پیامبر خداست و او باید برای تو دعا کند. ابیملک ابرام را فراخواند و گفت: تو با ما چه کردی؟ من چه گناهی در حق تو کردم که تو باعث این گناه بزرگ برای من و پادشاهی‌ام شدی؟ ابراهیم گفت که من فکر کردم در این مکان کسی از خدا نمی‌ترسد و اینجا من را به خاطر به دست آوردن همسرم خواهند کشت (پیدایش، ۲۰: ۱–۱۲).

همه سال‌هایی که ابراهیم دور از سرزمین خود به سر می‌بَرَد، در تشویش تهاجم قبایل دور و نزدیک می گذرد. ابراهیم به جز محافظت از خود و دارایی‌اش به فرزند برای سامان دادن به دام و کشتزار هم نیاز دارد. البته پیش از اینکه ۳ فرشته بر ابراهیم فرود بیایند، ابراهیم فرزند دیگری

هم دارد؛ اسماعیل از کنیز ساره، هاجر که البته به خاطر حسادت ساره و به دستور خداوند آنها را در بیابان رها کرده و خدا به او قول داده که نه تنها از کودک و مادرش محافظت کند بلکه فرزندش اسماعیل «پدر ملت‌های بی‌شماری گردد». نخستین بار، این مژدگانی به هاجر داده می‌شود؛ زمانی که از آزارهای اربابش ساره گریخته است؛ فرشته خدا خود را بر او نشان می‌دهد و از هاجر می‌خواهد که به نزد ارباش ساره بازگردد. او به هاجر قول می‌دهد که «نوادگان او را بسیار کند» (پیدایش، ۱۶: ۷-۱۰).

به هر روی، در ادامه روایت سَفَر ۳ فرشته خدا، داستان به نقطه بحرانی نزدیک می‌شود. ۳ فرشته ابراهیم را به قصد سدوم ترک می‌کنند تا شهر را با خاک یکسان کرده و هیچ جنبنده‌ای را زنده نگذارند. اینجا پاردوکسی داستانی ظاهر می‌شود که برای هر مخاطبی جاذبه دارد؛ از یک سو، فرشتگان وعده زاده شدن فرزندی می‌دهند و دیگر سو، راهی شهری می‌شوند تا همه زندگان آن را از میان ببرند. اما پیش از روایت ادامه داستان، نیاز است مروری کلی بر سفر پیدایش داشته باشیم.

در آرزوی فرزند

این‌طور نیست که صرفا داستان سدوم و گموره به بحث فرزندآوری بپردازد. کتاب‌های آسمانی پر از روایت‌هایی در این باره هستند. یکی از نخستین اشاره‌ها به فرزندآوری در پیدایش مربوط به ماجرای نوح است. هنگامی که خداوند می‌بیند بندگانش به گناه گراییده‌اند تصمیم به نابودی همه آنها می‌گیرد. وقتی نوح را می‌بیند که همچنان پرستشگر اوست، اما تغییر دیدگاه داده و به او فرمان ساختن کشتی می‌دهد. کشتی‌یی که افزون بر باورمندان به نوح، باید از هر جنبنده‌ای یک نر و یک ماده سوارش شوند. توفان در می‌گیرد و کافران از میان می‌روند. این‌گونه، جانداران به وسیله نوح نجات می‌یابند. با این حال مردم دوباره به گناهکاری روی می‌آورند (بزرگترین گناه در دیدگاه خداوند، بت‌پرستی است). در میان آنان البته هنوز خداپرستانی همچون ابرام زندگی می‌کنند؛ کسی که خداوند به او وعده نوادگان بسیار می‌دهد.

نوادگان ابراهیم هم البته بنیاد ۳ دین بزرگ الهی را گذاشته‌اند که هم اینک نزدیک به نیمی از کره زمین به آنها باورمند هستند؛ یهودیت، مسیحیت و اسلام. اما از میان همه باورمندان و غیرباورمندان به دین‌های ابراهیمی، کسانی هم هستند که بی‌رحمانه سرکوب شده، رنج می‌کشند و با انسان‌زدایی، تلخ‌ترین تجربیات زندگی را پشت سر می‌گذارنند؛ آنان همان همجنسگرایان هستند. کسانی که به خاطر تفسیری که از متون مذهبی صورت گرفته، از لحظه تولد گناهکار در نظر گرفته می‌شوند، به آنان تلقین می‌شود که خدا ازشان بیزار است و با حجم انبوهی از سرکوب‌ها و اندوه‌ها باید تمام عمر بسازند. بسیاری دست به خودکشی می‌زنند و بسیاری دیگر هرگز طعم خوشبختی را نمی‌چشند چرا که دین و جامعه آنان را «بهنجار» تلقی نمی‌کند.

تهدید متون دینی پیرامون منع هر نوع آمیزش با همجنس با رسیدن ۳

فرشته به شهر سدوم به نقطه اوج می‌رسد. آنان به شهر که وارد می‌شوند، لوط می‌بیندشان و به خانه‌اش دعوتشان می‌کند؛ دعوتش را می‌پذیرند، و به خانه لوط می روند. بر خلاف خودداری این مردان از خوردن و آشامیدن در منزل ابراهیم، در منزل لوط غذایی که تعارف می‌شود را تناول می کنند که به ناگاه خانه به محاصره مردان شهر سدوم در می‌آید:

> پیش از آنکه استراحت کنند، مردان شهر که همان مردان سدوم باشند خانه را به محاصره خود در آوردند. از همه گروهی در میان آنان بودند؛ پیر و جوان و از هر گروهی. آنها لوط را صدا زدند؛ کجایند آن مردانی که به خانه شما آمدند؟ آنها را بیرون بیاور که می‌خواهیم با آنها سکس داشته‌باشیم. لوط به سراغ آنان رفت و در را پشت سر خود بست. او گفت برادرانم، دعاگویتان خواهم بود. مشمئزکننده رفتار نکنید. من دو دختر دارم که تاکنون با کسی سکس نداشته‌اند. بگذارید آنان را نزد شما بیاورم و با هرکدام که خواستید در آمیزید اما با این مردان کاری نداشته باشید چرا که به خانه من پناه آورده‌اند. آنها (به طعنه) گفتند این مرد به شهر ما آمده و باید به او درسی بدهیم. اینک ما با تو بدتر از آن می کنیم که با آنها خواهیم کرد. آنها به خانه هجوم آوردند و طوری لوط را کنار زدند که نزدیک بود در بشکند. اما مردان خانه (فرشتگان) لوط را به خانه آورده و در را بستند. و سپس همه مردان شهر را، پیر و جوان، کور کردند. آنها از لوط خواستند که هر کسی را که دارد از شهر خارج کند چرا که می خواهند شهر را نابود کنند. به دلیل شکایت هایی که از آنان در نزد یهوه صورت گرفته است. و یهوه ما را فرستاده تا این شهر را نابود کنیم. پس لوط به سراغ دامادش که با دخترانش ازدواج کرده بودند رفت، و از آنان خواست که برخیزید، این شهر قرار است تا ویران شود. اما دامادش او را به تمسخر گرفت (پیدایش، ۱۹: ۳-۱۴).

این داستان نکاتی چند در خود پنهان دارد. همان‌گونه که گفته شد تصور می‌شود نویسنده تورات شخص موسی (ع) است. همو که رهبری قوم بنی‌اسراییل گریخته از مصر را به عهده دارد. از این رو باید دید هدف موسی (ع) از روایت این داستان چه می‌تواند باشد. نکته دیگر این است که عناصر مشترکی میان لوط و قوم موسی دیده می‌شود. برای نمونه، لوط در میان مردمان شهر سدوم بیگانه است و همواره در تهدید. بنی‌اسراییل نیز وضع مشابهی را در مصر از سر گذرانده و اینک به امید رسیدن به سرزمین موعود در بیابان سینا به سر می‌برد. این جمعیت باید به زودی خود را آماده نبرد با مردمانی کند که در سرزمین موعود ساکن هستند و به گفته تورات، خدا از آنان ناراضی است و می‌خواهد آنان را با قوم برگزیده‌اش (بنی‌اسراییل) جایگزین کند. همان‌گونه که یهوه از مردم سدوم شکایت‌های زیادی شنیده است. از آنجا که سدوم هم در نزدیکی سرزمینی قرار داشته که در زمان موسی (ع) به‌عنوان سرزمین موعود نامیده شده، چه بسا این داستان برای آماده کردن ذهن هزاران بنی‌اسرئیلی آواره در بیابان سینا هم بوده باشد.

البته داستان لوط تقریبا به شکل مشابهی در قرآن کریم هم روایت شده است. تفاوت قرآن با تورات در این است که طبق روایت تورات، همسر لوط هنگام فرار از شهر به عقب نگاه کرده و ویران شدن شهر را تماشا می‌کند و این گونه به نمک تبدیل می‌شود. قرآن کریم اما می‌گوید که زن لوط نیز از بدکاران بود و با دیگر مردمان شهر از میان رفت. افزون بر این، در قرآن به آنچه پس از ترک شهر بر لوط می‌گذرد، اشاره‌ای نمی‌شود. هرچند روایت تورات از پس از ترک شهر هم مورد پذیرش مسلمانان نیست و از جمله علامه طباطبایی آن را رد می‌کنند. طبق روایت تورات، لوط و دو دخترش نخست تصمیم می‌گیرند که در شهری در همان نزدیکی به نام زوآر ساکن شوند. با این همه، لوط از آزار مردمان آن شهر نیز هراسان است. برای همین، آنان به کوه پناه می‌برند. آنچه در کوه می‌گذرد، به خوبی نشان‌دهنده دغدغه فرزندآوری در آن زمانه است:

دختر بزرگ لوط به خواهر کوچکترش گفت: پدرمان پیر است و هیچ مردی روی زمین نیست که به سراغ ما بیاید. بیا پدرمان را مست کنیم و ما با او خواهیم خوابید. به این امید که از او فرزندی داشته باشیم (پیدایش، ۱۹:۳۱).

آنان چنین می کنند و هرکدام از پدرشان فرزند پسری می‌زایند. طبق روایت تورات، هر کدام از آن پسران به نیای مردمان دو شهر ادوم و مواب در اسرائیل/فلسطین امروزی تبدیل می‌شوند. شهرهایی که البته دیگر وجود ندارند.

آیا داستان لوط درباره همجنسگرایی است؟

مجادلـه بسـیاری بـر سـر ایـن داسـتان در قـرآن و تـورات وجـود دارد. و بـه نظـر می‌رسـد پیرامـون آن کج‌فهمی‌هـای بسـیاری هـم صـورت گرفتـه. از جملـه در جایـی کـه پولـس در عهـد جدیـد و بـه نقـل از یکـی از پیامبـران بنی‌اسـراییل (اشـعیا) در منع هـر نـوع عمـل همجنسـگرایانه بـه ایـن مـورد اشـاره می کنـد. در این‌بـاره در فصل‌هـای بعـد بـه طـور مبسـوط سـخن خواهیـم گفـت. منتهـا بـر سـر خـود ایـن داسـتان هـم تفـاوت دیـدگاه وجـود دارد. بـرای نمونـه، برخـی یهودیـان بـر ایـن بـاور هسـتند کـه آنچـه باعـث مجـازات مـردم دو شـهر گمـوره و سـدوم شـده، در حقیقـت مهمان‌نـواز نبـودن آنهـا بـوده. بـا ایـن حـال، داسـتان لـوط غنی‌تریـن منبـع بـرای پـی بـردن بـه نگـرش دین‌هـای ابراهیمـی بـه مقولـه عمـل همجنس‌خواهانـه اسـت. امـروزه شـماری از نواندیشـان دینـی می کوشـند تفسـیر تـازه‌ای از ایـن داسـتان ارایـه دهنـد. بـرای نمونـه آرش نراقـی، نواندیـش دینـی مقیـم آمریـکا داسـتان لـوط را در حقیقـت، داسـتان تجـاوز می‌دانـد. بـه عبارتـی، برقـراری ارتبـاط جنسـی بـا کسـی دیگـر بـدون اینکـه رضایـت داشته‌باشـد. ابتـدا، دلیـل نابـودی شـهر شـکایت‌هایی عنـوان می‌شـود کـه از مـردم بـه یهـوه صـورت گرفتـه. بایـد پرسـید چـرا دیگرانـی بایـد از مردمـان سـدوم شـکایت می کردهانـد؟ طبیعتـا بـه ایـن خاطـر کـه آنـان بـه کاری دسـت می‌زدنـد کـه دیگـران راضـی نبودنـد و ایـن نیـز بـا همجنسـگرایی کـه رابطـه دو فـرد بزرگسـال و بـر مبنـای رضایـت اسـت، تضـاد دارد.

در داسـتان کـه پیـش از ایـن روایـت شـد، «همـه مـردان شـهر، پیـر و جـوان و از هـر گروهـی» بـه خانـه لـوط هجـوم می‌آورنـد و خواهـان رابطـه جنسـی بـا مهمانانـش هسـتند. حتـی تهدیـد می کننـد کـه چنانچـه لـوط نگـذارد آنهـا بـه مـراد دلشـان برسـند، بـا لـوط بدتـر از مهمانـان خواهنـد کـرد. بـا توجـه بـه رویکـرد مشـترک نراقـی و فوکـو مبنـی بـر ناشـناخته بـودن همجنسـگرایی تـا سـده هجدهـم میـلادی (در این‌بـاره در فصـل دو بـه گسـتردگی بحـث می کنیـم)، بـه نظـر

می‌رسد رویکرد نراقی درست باشد. چه اینکه «همجنسگرایی گرایشی است که فرد با آن زاده می‌شود، و عملی است مبتنی بر رضایت دو طرف بالغ برای برقراری رابطه‌ای عاطفی، جنسی یا هر دو». از این نظر داستانی که در قالب ماجرای لوط روایت می‌شود، ارتباطی با مفهومی که امروزه به عنوان همجنسگرایی می‌شناسیم تفاوت دارد. ضمن اینکه درباره این داستان روایت‌های دیگری هم هست؛ از جمله اینکه مهمانان لوط نه در ظاهر مردان بالغ بلکه به عنوان نوجوانانی کم سال به شهر وارد می‌شوند. دست کم برخی روایت‌ها هم این دیدگاه را تایید می‌کند. برای نمونه علامه طباطبایی در کتاب ارزشمند تفسیرالمیزان در روایتی اشاره می‌کند که شیطان نخستین بار در هیئت کودکی زیبارو این عمل را به مردم سدوم می‌آموزاند. به این ترتیب، عمل مردمان شهر لوط ناظر بر عمل زشت و نکوهیده آزار جنسی کودکان (افراد نابالغ) است و این نیز با همجنسگرایی همخوانی ندارد.

البته در این نوشتار من قصد ندارم به تکرار تحلیل‌هایی که پیش از این ارایه شده بپردازم. دین، با همجنسگرایی مخالف باشد (آنگونه که تصور غالب است) یا درباره آن سکوت کرده باشد (آن‌گونه که نراقی باور دارد)، به هر روی یکی از ابزارهای مجازات و سرکوب همجنسگرایان بوده. از این رو می‌خواهم به این چرایی پاسخ دهم. اینکه چرا عمل همجنسگرایانه در بستر تاریخی باید این چنین سرکوب می‌شده و مجازاتش هم با نوع عمل انجام شده همخوانی نمی‌داشته است. از این رو این نوشتار با مروری بر برخی منابع دین‌های ابراهیمی در پی پاسخ به این پرسش است.

نیاز به نیروی انسانی
برای جنگاوری، دامداری و احیانا کشاورزی

باور غالب این است که سِفر پیدایش را موسی (ع) نوشته باشد. هرچند برخی این دیدگاه را رد می‌کنند و باور دارند که آن سفر باید چند صد سال بعد نوشته یا دست کم بازنویسی شده باشد (برای نمونه نگاه کنید به استدلال علامه طباطبایی درباره تحریف‌آمیز بودن تورات و انجیل موجود در تفسیرالمیزان). از آنجا که ما می‌خواهیم ضمن پرهیز از وارد شدن به این بحث‌های مجادله‌برانگیز و با احترام به همه دین‌ها، صرفا کتاب‌های موجود را منبع تحلیل خود قرار دهیم، وارد این بحث نمی‌شویم. ضمن اینکه کلیت همه کتاب‌های مقدس بر سر داستان لوط تقریبا یکی است.

همان‌گونه که گفته شد، رهبری خروج بنی‌اسراییل از مصر به سرزمین موعود را موسی به عهده داشت. شاید اگر جای دو سفر خروج و پیدایش در تورات را تغییر دهیم، درک بهتری از تورات به دست بیاید. به عبارت دیگر، نخست بنی‌اسراییل از مصر خارج شده و گرفتار سال‌ها آوارگی در صحرای سینا می‌شوند و سپس موسی می‌کوشد با روایت داستان آفرینش در پیدایش، قوم را متحد نگه دارد. و سپس نیز در قالب فصل‌هایی چون لاویان و تثنیه، اصول دین تازه را برای مردمان درونی می‌کند.

به هر روی، موسی (ع) برای خارج کردن بنی‌اسرائیل از مصر باید با قدرتمندترین فرد مصر کنار بیاید؛ او کسی نیست جز شخص فرعون. طبق روایت خروج، بنی‌اسرائیل در مصر به بردگی کشیده شده و جمعیتشان هم به رغم عدم محبوبیت در میان مصریان در حال افزایش است. اما چرا فرعون باید مخالف خارج شدن اسرائیلی‌ها از مصر باشد؟ حال آنکه هم مردم نسبت به آنان ابراز بیزاری می‌کنند و هم نگران جمعیت‌شان هستند؟ نکته در همین «جمعیت» نهفته است. فرعون می‌داند که به نیروی کار ارزان بردگان نیاز دارد. تورات برآورد می‌کند که در آن دوره شمار بردگان اسرائیلی بیش

از ۶۰۰ هزار نفر بوده‌باشد؛ نیروی انسانی بادآورده‌ای که هزینه‌های تولید را به شدت کاهش می‌دهد؛ آن‌هم در زمانی که مصر در اوج رونق بوده. به هر روی بعد از اینکه بلاهای پرشماری بر فرعون و مردمش نازل می‌شود او به خروج بنی‌اسرائیل تن می‌دهد. جالب اینکه برخی از این بلاها هم به جمعیت، کشاورزی و نیروی انسانی اشاره دارد. برای نمونه مرگ همه نخست‌زادگان مصریان.

به هر روی، موسی (ع) بنی‌اسرائیل را از مصر به مقصد سرزمین موعود بیرون می‌برد. این سرزمین اما حاضر و آماده نیست که در اختیار بنی‌اسراییل قرار بگیرد. اسراییلیان برای به دست آوردنش باید دست به کار جنگ با ساکنان آن سرزمین ها شوند؛ ساکنانی که به خاطر گناهکاری‌شان از چشم خدا افتاده‌اند و او تصمیم گرفته مردم آن منطقه را با قوم برگزیده‌اش، بنی‌اسراییل، فرزندان یعقوب و اسحاق و نوادگان ابراهیم، جایگزین کند. به این ترتیب، چه بسا موسی (ع) از طریق روایت آنچه بر پیشینیان گذشته، می‌کوشیده این مردمان را نسبت به مفاهیم مورد نظر خود آگاه کند. به عبارت دیگر، روایت به عنوان یک رسانه در اختیار او بوده تا بدان وسیله مردم مقاصدش را بهتر دریابند. یکی از همین قصه‌ها هم آن چیزی است که بر ساکنان سدوم و گموره گذشته است؛ و در سِفرهای بعدی تورات همچون لاویان است که دین به صراحت هر گونه عمل همجنسگرایانه را رد می‌کند. به عبارتی، نخست این روایت ارایه می‌شود و بعد قانون و مقررات پیرامون آن گذاشته می‌شود. از این رو داستان لوط به نوعی باید مبنای همه تحلیل‌ها پیرامون «چرایی» مخالفت دین با عمل همجنس‌خواهانه قرار بگیرد تا درک بهتری از احکام بعدی به دست بیاید.

در منابع مقدس مسیحیت نیز روایت جداگانه‌ای از مخالفت دین با همجنسگرایی دیده نمی‌شود. در هیچ کدام از چهار انجیل مورد پذیرش مسیحیان، عیسی (ع) درباره منع همجنسگرایی سخنی نمی‌گوید؛ در معدود مواردی که عیسی (ع) به مردمان گموره و سدوم اشاره کرده و آنها را

نکوهش می‌کند مربوط به مهمان‌نواز نبودنشان است. پس از عروج عیسی، آنجا که پولس –در هنگام تلاش برای گسترش مسیحیت و افزودن بر تعداد پیروان این دین تازه- در منع این عمل قانون می‌گذارد هم با مروری است بر همین داستان لوط در سفر پیدایش و مسیحیت داستان یا استدلال مستقلی ندارد. در قرآن کریم نیز داستان لوط مبنا است و تنها توضیح پیرامون عمل همجنس‌خواهانه. به همین خاطر باید گفت که درک بهتر داستان لوط نه تنها نشان دهنده چرایی مخالفت با همجنس‌خواهی است بلکه درک عمیق‌تری از دغدغه‌های دین به ویژه در صدر پیدایش آن به دست می‌دهد.

این نوشتار لزوما دیدگاهی مبنی بر اینکه دین همجنسگرایی را می‌شناخته یا نه مورد بحث قرار نمی‌دهد، بلکه می‌خواهد بداند چرا این مخالفت اتفاق افتاده و چنین عملی چرا باید با سرکوب شدید، انسان‌زدایی همجنسگرایان و سنگین‌ترین مجازات‌ها همراه می‌شده است. پاسخ من به این پرسش به طور خلاصه این چیزی است که در ادامه می‌آید و در فصل‌های بعد می‌کوشم شواهد کافی در اثبات این فرضیه را از میان منابع اصلی ارایه دهم:

دلیل اصلی رویکرد سختگیرانه دین به هر عمل همجنس‌خواهانه‌ای هراس از افزایش نیافتن جمعیت است. همه دین‌ها در بستری از جنگ یا درگیری زاده شده‌اند. یهودیان نخست با مصریان، سپس با اهالی سرزمین موعود، بعد از آن با رومیان و عرب‌ها و... در ستیز بوده‌اند. مسیحیان با یهودیان و رومیان و مسلمانان با مشرکان. در نتیجه پیروان دین‌ها به جمعیت بیشتر برای دفاع از خود نیاز داشته‌اند. همچنین برای دامداری و کشاورزی، آن هم در سرزمین‌های خشک و خشن خاورمیانه به نیروی انسانی نیاز بوده. اما عمل همجنسگرایانه به فرزندآوری منجر نمی‌شده است از آنجا که آنان همجنسگرایی را نمی‌شناختند و نمی‌دانستند این گرایش محدود به کسانی است که با آن به دنیا می‌آیند، تنها درکشان از تمایل به همجنس داستان لوط بود. در ماجرای لوط اما با وضعیتی استثنایی روبرو هستیم که همه

مـردان شـهر بـه آمیـزش بـا همجنـس روی آورده‌انـد و ایـن کار را نیـز بـه زور انجـام می‌دهنـد. چیـزی کـه بـا همجنسـگرایی کامـلا در تضـاد اسـت.

وقتـی بـه داسـتان لـوط نـگاه می‌کنیـم، همـه ایـن عناصـر را در آن می‌بینیـم؛ فرشـتگان بـا وعـده فرزنـددار شـدن و بی‌شـمار شـدن نـوادگان ابراهیـم بـر او نـازل می‌شـوند. آنهـا همچنیـن وعـده زاده‌شـدن فرزنـد پسـری را می‌دهنـد؛ ایـن نشان‌دهنده امتیـاز بـودن جنسیت نرینـه اسـت چـرا کـه پسـر می‌توانـد جنگ‌آوری کنـد و بـه بـاور مردمـان آن زمـان، شـرایط دشـوار را تـاب بیـاورد. سِـفر پیدایـش همچنیـن بـه دزدیـده شـدن لـوط بـه دسـت اهالـی آن سـرزمین و نجاتـش بـه دسـت ابراهیـم، نگرانـی ابراهیـم از قبیله‌هـای همسـایه (ماننـد داسـتان سـاره و ابیملـک)، تهدیـد لـوط توسـط مـردان شـهر و... اشـاره می‌کنـد. ضمـن اینکـه بسـتر فـرود ایـن مفاهیـم بـر موسـی (ع) خـود بیانگـر اهمیـت نیـروی انسـانی بسـیار اسـت؛ چـه اینکـه تـورات مـدام بـه مسـئله جمعیـت می‌پـردازد. در سـفر خـروج بـه ایـن اشـاره می‌کنـد کـه جمعیـت بنی‌اسـراییل در مصـر رو بـه افزایـش بـود. همچنیـن یکـی از ۵ سـفر تـورات (سـفر اعـداد) بـه دسـتور خداونـد بـه موسـی (ع) بـرای سرشـماری و گزینـش مـردان جنگـی بنی‌اسـراییل اختصـاص دارد. مردانـی کـه بـرای تصـرف سـرزمین موعـود بایـد آمـاده رزم شـوند. پرسـش امـا ایـن اسـت کـه وقتـی همجنسـگرایان اقلیـت محـدودی از اعضـای جامعـه را شـکل می‌دهنـد، چـرا دیـن بایـد ایـن انـدازه نگـران باشـد؟ اینجـا بـه نظـر می‌رسـد یـک سـوتفاهم شـکل گرفتـه باشـد کـه البتـه تاییـد کننـده دیـدگاه فوکـو و نراقـی پیرامـون «ناشـناخته بـودن همجنسـگرایی» اسـت:

> بـه طـور خلاصـه، داسـتان لـوط بـه ایـن معناسـت کـه اگـر یـک مـرد بـا همجنـس خـود بخوابـد، همـواره چنیـن خواهـد کـرد و از خوابیـدن بـا زنـان رویگـردان می‌شـود. چـه اینکـه لـوط –بنـا بـه تصریـح قـرآن کریـم– خطـاب بـه مردانـی کـه بـه خانـه‌اش هجـوم آورده‌انـد می‌گویـد: «آیـا بـا مـردان در می‌آمیزیـد و تـداوم نسـل را قطـع می‌کنیـد؟» تـورات هـم تصریـح می‌کنـد کـه «همـه مـردان شـهر، از همـه گروه‌هـا، پیـر و جـوان

خانـه لـوط را محاصـره کردنـد و...».

بـه ایـن ترتیـب هراسـی نسـبت بـه هـر نـوع تمایـل نشـان‌دادن بـه همجنـس در دیـن مشـاهده می‌شـود؛ هراسـی کـه بـه انـدازه بیماری‌هـای ناشـناخته و کشـنده آن زمـان همچـون وبـا و طاعـون و... رعب‌انگیـز اسـت. بـه ایـن ترتیـب، دیـن حکمـی سـختگیرانه بـرای هـر عمـل همجنس‌خواهانـه‌ای در نظـر می‌گیـرد تـا از «اشـاعه» آن پیشـگیری شـود کـه همانـا مـرگ فـرد مرتکـب اسـت. بـه ایـن ترتیـب، آنچـه دیـن از آن نگـران اسـت و دربـاره‌اش صحبـت می‌کنـد، همجنسـگرایی نیسـت؛ همجنسـگرایانی کـه بـا گرایـش جنسی‌شـان زاده می‌شـوند و بـا آن می‌میرنـد بلکـه شـرایطی اسـت کـه همـه مـردان بـه ایـن کار روی آورنـد. کـه ایـن نیـز هم‌معنـای همجنسـگرایی نیسـت.

چرا فرزندآوری مبنای تشخیص «بهنجار بودن» گرایش های جنسی قرار گرفت؟

اینک پیداست که چرا برخی برای عمل همجنسگرایانه را «نابهنجار» تلقی می کنند. اینکه به فرزندآوری منتهی نمی‌شود. اما چرا فرزندآوری باید مبنای بهنجار یا نابهنجار بودن چیزی باشد؟ باز هم نیاز جوامع به نیروی انسانی برای جنگاوری و کشاورزی و در یک کلام بقا. حال آنکه این سوتفاهم وجود داشته است که یک بار انجام این عمل می‌تواند به سرعت گسترش یابد و همه مردان را در بر بگیرد؛ چیزی که البته حقیقت ندارد.[۷] البته در این زمینه تنوعی هم وجود دارد. چه اینکه در عشق افلاطونی که عشق ورزی مرد به مرد بدون ارتباط جنسی است، خوابیدن با زنان منع می‌شود؛ چرا که به باور افلاطون در آن طمع فرزندآوری وجود دارد. از این رو است که نه می‌توان اهمیت فرزندآوری را مبنای بهنجاری یا نابهنجاری قرار داد، نه پرهیز از خوابیدن با زنان را. همجنسگرایان افرادی هستند که با این گرایش به دنیا می‌آیند و امکان تغییر در آن نیز وجود ندارد. از این رو است که در تعامل با آنان باید متفاوت از آنچه تا امروز تصور می‌شد، اندیشید و رفتار کرد.

بیراه نیست اگر به دیگر عناصر داستان لوط هم بپردازیم؛ برای نمونه وقتی از فرشتگان در هیبت مردان جوان پرسیده می‌شود که چرا می‌خواهند شهرهای سدوم و گموره را نابود کنند، آنان پاسخ می‌دهند که شکایت بسیاری از آنان به نزد خداوند صورت گرفته‌است. آنها افزون بر تجاوز به پسران جوان دست به راهزنی و مصادره دارایی کاروان‌ها هم می کرده‌اند. با

۷. برخی نیز استدلال می‌کنند که خداوند انسان‌ها را به صورت زن و مرد آفرید و زن را مایه آرامش مرد قرار داد. این سخن اگرچه درست است اما باید به یاد داشت که خداوند خود بعدا در نوع انسان تنوعی را پدید می‌آورد؛ همان گونه که امروز مردمانی از نژادها، رنگ پوست و قومیت‌های مختلفی روی زمین زندگی می‌کنند، طبیعی است که خداوند اجازه تنوع در گرایش‌های جنسی را نیز به فرزندان آدم و حوا داده باشد؛ چه اینکه خود آفریننده آنان است.

چنین مردمانی، طبیعی بوده که ابراهیم و لوط به عنوان دو بیگانه در همسایگی آن سرزمین، نگران خود و دارایی‌شان هم باشند.

شوربختانه این داستان تا سده هجدهم میلادی به همه رفتارهای همجنس‌خواهانه تعمیم داده شد؛ با این حال سده هجدهم هم، زمان آرامش همجنسگرایان نیست. هزاران سال سرکوب و طرد و انگ‌زنی همچنان در ناهشیار جامعه باقی است و این بار آنان به عنوان «بیمار روانی» در بیمارستان‌های روانی بستری می‌شوند. اما چرا چنین سوبرداشتی چرا برای هزاران سال این‌چنین قدرتمند باقی می‌ماند؟

احتمالا نخبگان جامعه از جمله پادشاهان هم ترس مشابهی داشته‌اند. آنها نه تنها برای دفاع از مرزهایشان بلکه برای کشورگشایی‌ها به نیروی انسانی نیاز داشته‌اند. جمعیت بالاتر همچنین به معنای کشاورزی، تولید ثروت و پرداخت بیشتر مالیات هم بوده. در نتیجه، طبیعی است که با هر چیزی که تصور می‌شد این امتیازها به خطر بیفتد، سختگیرانه برخورد کنند؛ حتا اگر این سختگیری به قیمت جان و آرامش شماری از انسان‌ها تمام شود. هرچه جوامع خشک‌تر بوده‌اند (مانند اسراییل و عربستان) یا نظامی‌تر (مانند ایران) چنین سوبرداشت‌هایی نیرومندتر هم می‌شده‌اند. مروری بر دیگر کتاب‌های مقدس یهودیان نیز بیانگر موجود بودن ساختارهای در جامعه است که سرکوب عمل همجنس‌خواهانه را شدت می‌بخشیده. برای نمونه، نه تنها خود موسی (ع) درگیر جنگ‌های بسیار برای گرفتن سرزمین موعود شد بلکه جانشینش، جاشوا (یوشع) نیز این جنگ‌ها را ادامه داد. دیگر کتاب‌های مقدس یهود همچون داوران، تواریخ و... نیز روایتگر جنگ‌های پرشماری هستند. به هر روی، سرزمین موعود نه تنها در میانه دو امپراتوری قدرتمند و نظامی (بابل و مصر) قرار داشته بلکه آنان همواره با همسایگان خود همچون فلسطینیان نیز در جنگ بوده‌اند. [۸]

۸. جالب این است که در پاپیروس‌های مصری نیز نام ساکنان سرزمین کنعان اغلب با واژه‌های منفی همچون «دزد» آمده

در شرایطی که برگ برنده در جنگ‌ها نیروی انسانی بوده، مگر فرصتی برای اهمیت دادن به تنوع گرایش‌های جنسی وجود داشته‌است؟ نکته جالب اینکه هرچه یک قوم بیشتر درگیر جنگ و ناامنی می‌شده در قبال احساسات و عواطف جنسی سختگیری بیشتری نشان می‌داده. برای نمونه در یکی از کتاب‌های مقدس یهودی، پدر و مادر داوود برای رابطه عاطفی که وی با فرزند پادشاه دارد، او را سرزنش می‌کنند؛ در دوره سلیمان، فرزند داوود که کشور در آرامش و برکت به سر می‌برد اما اشاره‌ای به این موارد نمی‌بینیم.

شاهد دیگری که بر این مدعا وجود دارد این است که در برخی دیگر سرزمین‌های باستانی عمل همجنسگرایانه پذیرفته بوده یا تحمل می‌شده؛ مانند یونان و روم. و مگر این کشورها مدام درگیر جنگ نبوده‌اند؟ پس چرا این آسان‌گیری در میان آنان رواج داشته است؟ پاسخ به اقلیم باز می‌گردد؛ یونان و روم هر دو به خاطر در اختیار داشتن سرزمین‌های پهناور و حاصلخیز اروپا می‌توانستند افزون بر جمعیت خود، جمعیت بردگان را نیز تاب بیاورند. در نتیجه بردگان یکی از نیروهای کار در زمین‌های کشاورزی و میدان‌های جنگ بودند. برخلاف خاورمیانه خشک و بی‌آب و علف که ساکنان بومی اش را هم به سختی می‌توانسته روزی دهد، چه رسد به صدها و بلکه میلیون‌ها برده. این است که با مراجعه به آرای اندیشمندان یونان باستان می‌بینیم که آنان طرفدار وجود برده‌داری هستند. برای نمونه، سون‌اریک لیدمان در کتاب «از افلاطون تا هابرماس» اشاره می‌کند که ارسطو یکی از طرفداران برده‌داری به شمار می‌رفت چرا که معتقد بود اگر بردگان نباشند، مردم به جای نشستن در آکادمی‌ها و مباحثه و مجادله، ناگزیر می‌شوند به زمین‌های کشاورزی رفته و به کشت و زرع مشغول شوند.

نقش اقلیم در شکل دادن مقررات در دیگر سرزمین‌های جهان هم دیده می‌شود. برای نمونه در تبت، به دلیل محدویت زمین، چند شوهری مجاز است؛ چرا که این فرایند به اتحاد قبیله کمک می‌کند.

نتیجه‌گیری

گرایش به همجنس مانند گرایش با جنس مخالف ذاتی است و افراد با آن زاده می‌شوند. در نتیجه این گونه نیست که یک فرد دگرجنسگرا بتواند همجنسگرا شود یا برعکس، بتوان یک همجنسگرا را دگرجنس گرا کرد. به همین خاطر باید گفت منعی که در دین دیده می‌شود در واقع ناظر بر شرایطی استثنایی است که همه مردمان شهر به آمیزش با همجنس خود روی بیاورند و چنین چیزی هم در تاریخ جز در شهر لوط اتفاق نیفتاده. اینکه چرا چنین هراسی با این شدت ادامه پیدا می‌کند اما نتیجه نیاز جوامع به جمعیت برای جنگاوری و همچنین معیشت بوده. و از آنجا که به اشتباه تصور می‌شده همه افراد ممکن است دست به آمیزش به همجنس زده و از آمیزش با غیرهمجنس (و زادآوری) خودداری کنند، با آن برخورد می‌کرده‌اند. به این ترتیب همجنسگرایان در طول تاریخ قربانی سوبرداشتی شده‌اند که هیچ درباره آنان نبوده‌است.

برای درک بهتر دین و همجنسگرایی نیاز است که این هر دو مفهوم تعریف شده و متناسب با تعریف علمی نسبت به تحلیل بیشتر اقدام کنیم. تا اینجا و این فصل کوتاه، هدف این بود که چشم‌اندازی کلی از تمام صفحات این نوشتار ارایه شود تا اگر کسی علاقه‌مند به خواندن بخش‌های بعدی نبود، از همین خلاصه مفهوم کلی را دریافته باشد. در فصل ۲ تعاریف دین، همجنسگرایی و مبنای نظری این پژوهش ارایه و در فصل‌های بعدی شواهد لازم از کتاب‌های آسمانی ۳ آیین یهود، مسیحیت و اسلام به دست داده می‌شود.

Chapter two: What Is Religion? Who Is Homosexual?

In order to have a better understanding from religion and homosexuality, we need to define both of these concepts. Emile Durkheim, French sociologist defined religion with its functions. He believed that function of religions were social solidarity. So Durkheim named religion as collective representations of the society. Religion, Robertson Smith claimed, has two functions: regulative and stimulative. Regulation of individual behaviour is important for the good of all, or in other words, the group, and it is religion which has been largely responsible for this regulative task in the history of human societies. For Durkheim, then, the dictates of society form the basis of morality. Actions are moral because society demands them of us.
As we can understand from the text above, religion tries to provide a couple of rules to prepare the best for the society. So, prohibition of same sex intercourses was due to the concern of society for reproduction stop. Because they were scared same sex intercourses get 'epidemic', they were not able to devide it from other sexual behaviors like sodomy.

But what is homosexuality? In this chapter by reviewing a wealth of scientific studies on origin of homosexuality, we define it as a ‘natural’ sexual orientation when two adult homosexual men or women (This study is limited on homosexuality, not bisexuality or transexuality) born with the tendency and based on their own ‘will’ and ‘concent’ and without any ‘compulsion’ want to have ‘sexual’ or ‘emotional’ intercourse with a person from their ‘own gender’. They might recognize themselves as gays or lesbians or not but they are born with their sexual orientation.

Now, with these definitions we better can clarify why what religion talks about is not referred to homosexuality. So there is no reason to punish gays and lesbians for behaving based on their nature.

فصل دوم

دین چیست؟
همجنسگرا کیست؟

بخش اول: دین چیست؟

پیرامـون خـدا و همجنسـگرایان نقل‌قـول بسـیار اسـت؛ می‌گوینـد خـدا از همجنسـگرایان نفـرت دارد. امـا شـاید ایـن در واقـع خـود افـراد هسـتند کـه نفـرت خـود نسـبت بـه برخـی انسـان‌ها را بـه خداونـد فرافکنـی می‌کننـد. بـرای درک بهتـر ایـن موضـوع بـاز بایـد منابـع مذهبـی را مـرور کنیـم. در تنـخ، عباراتـی صریـح دربـاره نفـرت خداونـد از آمیـزش دو همجنـس وجـود دارد. در اسـلام چنیـن اشـاره مسـتقیمی صـورت نگرفتـه امـا یـک نکتـه مشـترک وجـود دارد. اینکـه بـرای درک درسـت آیه‌هـای منـع کننـده ارتبـاط همجنسـان، بایـد از آنچـه بـر لـوط پیامبـر گذشـته فاصلـه خداونـد و همجنسـگرایی را اسـتنباط کـرد. ماجـرا امـا ایـن اسـت کـه بـه نظـر می‌رسـد آنچـه دیـن دربـاره‌اش صحبـت کـرده در حقیقـت همجنسـگرایی نیسـت و در ایـن میـان یـک سـوبرداشـت اتفـاق افتاده‌اسـت. اسـلام همچنیـن بـه روشـنی دربـاره چگونگـی آمیـزش جنسـی صحبـت کـرده اسـت؛ بـرای نمونـه در سـوره نسـا، قـرآن کریـم اشـاره می‌کنـد کـه مـردان بهتـر اسـت بـه یـک زن بسـنده کننـد و اگـر نتوانسـتند، نهایتـا می‌تواننـد ۴ همسـر اختیـار کننـد. همچنیـن شـرایطی را بـرای آمیـزش بـا زنـان اسیرشـده در جنگ‌هـا و... تعریـف کـرده اسـت. بـا ایـن حـال، کشـور بـه کشـور، قوانیـن پیرامـون آمیـزش جنسـی متفـاوت اسـت. در میـان دین‌هـای ابراهیمـی، اسـلام و یهودیـت اجـازه چندهمسـری می‌دهنـد؛ مسـیحیت امـا صرفـا از تـک همسـری حمایـت می‌کنـد. در میـان کشـورهای اسـلامی هـم تنـوع زیـاد اسـت. بـرای نمونـه در حالـی کـه اهل‌تسـنن از ازدواج موقـت رویگـردان هسـتند، در تشـیع ایـن اجـازه داده می‌شـود. اسـتدلال‌ها پیرامـون

چرایی این تفاوت بسیار است. چیزی که عمدتا گفته می‌شود اینکه هر دین دیگری را به تحریف و نداشتن اصالت متهم می‌کند. به همین خاطر، از محل پرداختن به این اختلاف‌ها نمی‌توانیم به برداشت درستی از چرایی مخالفت دین با آمیزش با همجنس برسیم. در کشورهایی که به دین‌های غیر ابراهیمی باور دارند هم همین اندازه تفاوت در قوانین مرتبط با ارتباط جنسی دیده می‌شود؛ برای نمونه در میان قبیله‌های بدوی آمیزش با همجنس پذیرفته‌است. یا در میان تبتی‌ها اجازه چندشوهری داده می‌شود. به عنوان یک ناظر بیرونی باید پرسید چه چیزی باعث می‌شود هر دین در منطقه‌های جغرافیایی مختلف، قوانین متفاوتی پیرامون آمیزش جنسی وضع کند؟ پاسخ شاید در شرایط اقلیمی نهفته باشد.

شاید گریز به نظریه قدیمی کارل مارکس در اینجا بی‌ربط نباشد. مارکس فرهنگ (و در نتیجه دین) را روبنا می‌داند و شیوه‌های تولید را زیربنا. این زیربنا یا فرایند تولید است که فرهنگ را شکل می‌دهد. اگر این تعریف را بپذیریم، کاری که دین‌ها می‌کنند هم این است که به بهترین شکل ممکن امکان تطابق پیروانشان با محیط را فراهم می‌آورند. برای نمونه در هر دو آیین یهودیت و اسلام مصرف گوشت خوک حرام است؛ در مسیحیت، دیگر دین ابراهیمی این منع وجود ندارد. چرا؟ چون اسلام و یهودیت در بستر خشک خاورمیانه و شمال آفریقا رشد کردند که پرورش خوک به عنوان موجودی نیازمند منابع آب، امکان‌پذیر نبود. مسیحیت اما در اروپای پرآب گسترش یافت و پرورش خوک مشکل نداشت؛ پس منعی هم برای آن وضع نشد. به این ترتیب، کار دین، تطبیق دادن انسان با محیط‌ش است. همان‌گونه که از خواندن سِفرهای تورات و سوره‌های قرآن کریم در می‌یابیم که چطور این کتاب‌های آسمانی مومنان را پیرامون هدفی مشترک بسیج می‌کرده‌اند.

در این میان نیاز است که تعریفی از دین ارایه دهیم. به نظر من حتی اگر از دو رویکرد متضاد مارکسیستی و ساختارگرایی کارکردی به این مقوله نگاه کنیم، به دریافت مشترکی می‌رسیم. کارکردگرایان ساختاری تمایل دارند

هر ساختاری را (در اینجا دین) متناسب با کارکرد آن تعریف کنند. یکی از نخستین نظریه‌پردازان در این زمینه امیل دورکیم است. با اینکه سال‌ها از ارایه نظریه او می‌گذرد، باز هم جامعه‌شناسان به دیدگاه‌های او به عنوان یکی از ۳ نظریه‌پرداز بزرگ[۱] این علم مراجعه می‌کنند. نکته کلیدی نظریه دورکیم پیرامون دین، اشاره به «همبستگی اجتماعی»[۲] است. این بود که او دین را «نمود جمعی جامعه»[۳] نامید. روبرتون اسمیت (۲۰۰۱) در تفسیر دیدگاه دورکیم دو کارکرد را برای دین تعریف می‌کند؛ یکی تنظیم‌کنندگی و دیگر، انگیزه‌دهندگی[۴]. به باور او، تنظیم رفتار فردی به سود همه اعضای گروه است؛ به عبارت دیگر، این دین است که بیشترین مسئولیت را در تنظیم رفتار فردی در طول تاریخ ایفا کرده است؛ در این میان «گناه» آن چیزی است که باعث به هم ریختن هارمونی گروه می‌شود. دین همچنین باعث انگیزش گروه پیرامون یک عِرق یا هدف مشترک شده و آن گروه را متحد نگه می‌دارد. این است که هر آیین، مناسک مشخص و سختگیرانه‌ای دارد و عمیقا از مومنانش می‌خواهد که در آن مناسک حضور داشته‌باشند. چرا؟ زیرا کارکرد این مناسک برای دین، تقویت همبستگی باورمندان به آن است. این است که به تعبیر روبرتون اسمیت، دین نه با روح، بلکه با همبستگی اجتماعی سر و کار دارد.

به هر روی، نکته کلیدی در دیدگاه دورکیمی این است که دین به کلی یک پدیده اجتماعی بوده و برخواسته از جامعه است. به این ترتیب، اقتدار حاکم بر جامعه نه لزوما از مواد و محدودیت‌های فیزیکی بلکه از اقتدار اخلاقی می‌آید. اطاعت از این دستورها بر ما تحمیل می‌شود و تنها

۱. دو نظریه‌پرداز بزرگ دیگر کارل مارکس و ماکس وبر هستند

۲. Social solidarity

۳. collective representations of the society

۴. regulative and stimulative

در صورتی به حال این جامعه سودمند تلقی می‌شویم که از آنها پیروی کنیم؛ این اطاعت نیز انجام می‌شود چراکه فشار اجتماعی ایجاب می کند. نکته اینجاست که در زمانی که این فشار را احساس می کنیم، همزمان نسبت به احترام گذاشتن به منبع آن نیز احساس فشار می کنیم. به این ترتیب از دیدگاه دورکیم فشار اجتماعی بنیاد قواعد اخلاقی هستند؛ ما اخلاقی رفتار می کنیم چون جامعه از ما چنین می‌خواهد. دورکیم حتی پا را از این فراتر گذاشته و می گوید که خدا چیزی نیست مگر جامعه. و عبادت خدا در اصل عبادت خود جامعه است؛ به این ترتیب، بدون حضور باورمندان و مومنان کاری نمی‌شود کرد. این بخش از دیدگاه دورکیم به خودی خود نشان دهنده اهمیت مقوله جمعیت برای دین است؛ و نمود دینداری این جمعیت چیست؟ مناسک مذهبی. این است که به باور دورکیم، برگزاری مناسک همان اندازه برای دین مهم است که غذا برای جسم. در واقع با مناسک است که دین می‌تواند خود را ثابت کرده و از خود محافظت کند. چه اینکه می‌بینیم در یهودیت و مسیحیت و اسلام نسبت به آیین‌های جمعی عبادی تاکید می‌شود. یکی از نمودهای اسلامی آن نماز جمعه است که به ویژه در تشیع به دلیل یکجا برگزار شدن آن، کوشیده می‌شود این پیام به باورمندان دیگر دین‌ها منتقل شود که شیعیان از همبستگی و جمعیت بزرگی برای محافظت از خود برخوردار هستند.

برای توضیح بهتر این مورد بهتر است به نظریه ساختارگرایی نیز بپردازیم. همیلتون در کتاب «جامعه‌شناسی دین» توضیح می‌دهد که به باور ساختارگرایان، برای درک بهتر نهادهای اجتماعی باید ببینیم قواعد آنها چگونه به بقای یک جامعه و همبستگی و انسجام آن کمک می کند. در این زمینه، نظریه‌پردازان ساختارگرا طیف گسترده‌ای از تحلیل‌ها را پیرامون مقوله دین به دست داده‌اند. برای نمونه ردکلیف براون، مردم‌شناس ساختارگرا که به شدت تحت تاثیر دورکیم بود، دین را به عنوان نمادهای جمعی مجموعه‌ای از هیجان‌ها می‌نامد که برای ثبات و بقای جامعه اهمیت دارند. او نیز بر این

باور بود که برای شناختن دین باید با مناسک شروع کنیم.

اینک، چنانچه ازدواج را نیز جزو یکی از «مناسک» به شمار بیاوریم بهتر می‌توانیم چرایی ممنوعیت همجنسگرایی در دین را درک کنیم. همان‌طور که گفته شد، دین تمایل دارد هر نوع تعامل جنسی را به زن و مرد و با هدف فرزندآوری محدود کند. در مسیحیت، (سندز، ۲۰۰۷) کلیسا از نخستین زمان پیدایش تمایل داشت که فرزندآوری را به عنوان «هدف طبیعی» ازدواج تعریف کند. به این ترتیب، اعمال جنسی که به فرزندآوری منجر نمی‌شد غیرطبیعی یا نابهنجار تعریف شدند؛ در نتیجه کارهایی مانند خودارضایی نیز غیرطبیعی شمرده شد. حال چرا فرزندآوری تا این اندازه مهم است؟ برای بقای جامعه! (حال آنکه این تصور اشتباه وجود داشت که روابط همجنس‌خواهانه می‌تواند بین همه مردان اشاعه یافته و آنها از آمیزش با زنان امتناع کنند). چه اینکه می‌بینیم در جوامع سنتی به ویژه در خاورمیانه زوج‌های دگرجنس‌گرای ناتوان از فرزندآوری باید با تابوهای مختلفی بسازند و حتی عبارت‌های منفی مانند «اجاقشان کور است» دیده می‌شود. کم نیستند زنانی که به دلیل ناتوانی از فرزندآوری ناگزیر شده‌اند تن به پذیرش «هوو» بدهند و... .

همیلتون اشاره می‌کند که ساختارگرایان به زودی متوجه شدند که برای ریشه‌یابی یک پدیده اجتماعی همچون دین باید به «نیاز اجتماعی» پیرامون وجود آن بپردازند. آنها اشاره می‌کنند که «دین نه تنها یک نیاز روان‌شناختی است که انسان آن را به ارث می‌برد بلکه مجموعه‌ای از ارزش‌ها و ثبات اجتماعی را نیز فراهم می‌کند»؛ چیزی که به باور من، می‌تواند در راستای نیازهای روان‌شناختی افراد برای معنادادن به زندگی‌شان باشد.

همیلتون اشاره می‌کند که «دین در آغاز پیدایی، همواره کوشیده نظم تازه‌ای را جایگزین نظم قدیمی کند». همان‌گونه که در اسلام می‌بینیم که پرستش خدای یگانه را جایگزین پرستش بت‌های چوبی و سنگی می‌کند. به این ترتیب، در دین‌های ابراهیمی تاکید بر پرستش خدای یگانه بسیار

زیاد است چرا که به نوعی «اتحاد و انسجام گروهی» را در میان پیروان به بار می‌آورد. در داستان لوط نیز آن‌گونه که گفته می‌شود یکی از گناه‌های اصلی‌شان پرستش بت‌ها به جای خدای یگانه بوده است. به این ترتیب، خداوند با فرستادن لوط می‌کوشد که دیدگاه آن مردم را تغییر داده و هدایتشان کند؛ با این حال آنها به اندرزهای لوط تن در نمی‌دهند و خداوند تصمیم می‌گیرد بابت مجموعه گناهانشان آنان را از میان ببرد.

در داستان موسی (ع) نیز می‌بینیم که این پیامبر الهی به متحد نگهداشتن مردمش برای گرفتن سرزمین موعود و برساختن جامعه‌ای تازه نیاز دارد.

همان‌طور که پیش از این اشاره کردیم، به نظر می‌رسد یکی از دلایل مخالفت دین با رفتارهای همجنس‌خواهانه نیاز به جمعیت بیشتر در جنگ‌ها است. دین‌ها از دیرباز تا هنوز فراهم‌کننده مشروعیت برای «جنگ‌ها» و متحد کننده افراد جامعه در برابر دشمنان بوده‌اند. آنتونی گیدنز نیز به برخی جنبه‌های روان‌شناختی قواعد دین برای جنگ‌ها اشاره می‌کند. او از دیدگاه‌های دورکیمی انتقاد می‌کند که یک جنبه مهم از دین را نادیده می‌گیرند و آن بخش ایدئولوژیک دین است که کمک می‌کند برتری و تسلط یک قوم بر قومی دیگر را مشروع جلوه دهد. یینگر، این دیدگاه را گسترش می‌دهد و باور دارد که آنچه ساختارگرایان بدان می‌پردازند این است که دین «چه کاری انجام می‌دهد»؛ نه اینکه کاری که انجام می‌دهد مطلوب است یا نامطلوب.

ناگفته پیداست که «کارکرد» دین صرفا تنظیم روابط جنسی و وضع مقررات برای ازدواج نیست؛ دین همچنین «معنا»یی برای زندگی ارایه می‌کند. همیلتون به نقل از ماکس وبر می‌گوید که دین به طور بنیادی، واکنشی است به سختی‌ها و بی‌عدالتی‌های زندگی؛ از این رو دین می‌کوشد که امکان سازگاری و اعتماد به نفس در تقابل با این سختی‌ها و بی‌عدالتی‌ها را فراهم کند. وبر همچنین باور دارد که دین برای نیازهای روان‌شناختی افراد، «معنا» تولید می‌کند.

به باور من، با بهره گیری از این رویکرد بهتر می‌توان دریافت که چطور اصول و قواعد دین جهانگیر شده‌اند. یکی از نمونه‌های نقش دین در جوامع در پیدایی نظام سرمایه‌داری است. لازم است اشاره کنیم که گفتیم از نظر ما، دین نه زیربنا بلکه روبنا است (از دیدگاه مارکسیستی)؛ و با بهره‌گیری از همین رویکرد می‌توان نتیجه گرفت که بر خلاف دیدگاه وبر، این گونه نبود که پروتستانیسم مسیحی منجر به پیدایش سرمایه‌داری شود بلکه برعکس، این سرمایه‌داری بود که به ظهور شاخه تازه‌ای در مسیحیت انجامید که همانا پروتستانیسم باشد. به این ترتیب، یک فرد سرمایه‌دار می‌توانست با وجدانی آسوده به فعالیت‌های اقتصادی‌یی بپردازد که مورد تایید آن شاخه تازه از دین هم باشد؛ فعالیت‌هایی همچون به دست آوردن بالاترین سود و سرمایه‌گذاری برای به دست‌آوردن سود بیشتر.[5] این پروتستانیسم پرهیزکارانه کاملا با اقتصاد نوظهور آن زمان پس از انقلاب صنعتی همخوانی دارد و به سرعت در کشورهای عمدتا صنعتی همچون انگلستان و آلمان گسترش می‌یابد تا کشورهای نیمه کشاورزی یا غیرصنعتی همچون روسیه، فرانسه، اسپانیا و ایتالیا. به این ترتیب، ظهور پروتستانیسم یکی از آخرین نمونه‌هایی است که دین به کمک اقتصاد آمده‌است.

این شاخه تازه از دین حتی بسیاری از رفتارهای استعمارگرانه را نیز توجیه می‌کرد. و ببینید که چگونه این دین تازه با وضع قواعدی جدید به یاری نظام اقتصادی می‌آمد: به مصرف کمتر و سرمایه‌گذاری بیشتر تشویق می‌کرد، صرف کردن پول برای کارهای لوکس را ناپسند می‌شمرد و...؛ به عبارت دیگر، پول یکبار که خرج می‌شد امکان بازیابی آن نبود و نمی‌شد دیگر چند برابرش کرد، در نتیجه باید تا جای امکان حفظ شده و با آن فعالیت‌های تازه‌ای شکل می‌گرفت. از همین نکته می‌توان دریافت که چرا در کشورهای غیرسامی/غیرابراهیمی نیز رفتارهای همجنس‌خواهانه مورد

۵. باور این بود که هر کس ثروتمندتر باشد نزد خدا عزیزتر است

پذیـرش نبـود. علتـش اینکـه محیـط چنیـن ایجـاب می کـرد.

در میـان منابـع ایرانـی نیـز بـه تعاریفـی از دیـن بـر می‌خوریـم کـه بیگانـه بـا ایـن نگـرش نیسـت. بـرای نمونـه، آیـتا... جوادی‌آملـی (۱۳۷۸) دیـن را بـه عنـوان مجموعـه عقایـد، اخـلاق، قوانیـن و مقرراتـی معنـا می کنـد کـه بـرای اداره امـور جامعـه انسـانی، و پـرورش انسـان‌ها باشـد. گاهـی همـه ایـن مجموعـه حـق و گاهـی همـه آن باطـل و زمانـی مخلوطـی از حـق و باطـل اسـت. اگـر مجموعـه حـق باشـد، آن را دیـن حـق و در غیـر ایـن صـورت دیـن باطـل یـا التقاطـی از حـق و باطـل می‌نامنـد. ایشـان بـر ایـن بـاور اسـت کـه اسـاس دیـن حـق در وحـی و پیـام الهـی اسـتوار اسـت. ایشـان در جـای دیگـری تعریـف دقیق‌تـری از دیـن بـه دسـت می‌دهـد و آن را مجموعـه اخـلاق، قوانیـن و مقرراتـی می‌دانـد کـه بـرای اداره فـرد و جامعـه انسـانی و پـرورش انسـان‌ها از طریـق وحـی و عقـل در اختیـار آنـان قـرار دارد. ایـن قوانیـن از سـوی خداونـد وضـع شـده چـون انسـان بـه همـه جوانـب امـر احاطـه نـدارد. در نتیجـه آن دینـی کـه مقرراتـش را خداونـد وضـع کرده‌باشـد دیـن حـق و آنکـه انسـان وضـع کرده‌باشـد دیـن باطـل اسـت. بـه ایـن ترتیـب از توضیـح آیـتا... جوادی‌آملـی در می‌یابیـم کـه ایشـان نیـز دیـن را بـا کارکردهایـش تعریـف می کنـد. بـه بـاور سـلیمانی (۱۳۹۶) آیـتا... جوادی‌آملـی در ایـن تعریـف متاثـر از علامـه طباطبایـی اسـت کـه دیـن را بـه عنـوان روش زندگـی تعریـف می کنـد. علامـه تاکیـد دارد کـه انسـان چـه در زندگـی فـردی و چـه اجتماعـی بـه قوانیـن و مقـررات نیـاز دارد و قانـون و مقرراتـی کـه انسـان بـر مبنـای آن زندگـی می کنـد همـان دیـن او اسـت. در عیـن حـال اندیشـمندان دیگـری همچـون آیـتا... مصبـاح، دیـن را ایمـان بـه ذات الهـی می‌دانـد کـه سـزاوار اطاعـت و عبـادت اسـت. ایشـان همچنیـن تدیـن را مجموعـه ای از قواعـد و ضوابـط عملـی می‌نامـد کـه راه و رسـم عبـادت و بندگـی کـردن خـدا را بـرای مـا ترسـیم می کنـد.

بـه ایـن ترتیـب همان‌طـور کـه از ایـن تعاریـف بـر می‌آیـد، صرف‌نظـر از ماهیـت دیـن کـه عالمـان مسـلمان آن را برگرفتـه از ذات باری‌تعالـی می‌داننـد و متفکـران غیرمذهبـی کـه ناشـی از جامعـه یـا اقتصـاد، هـر دو بـر سـر اینکـه دیـن

مجموعـه‌ای از قواعـد و روش‌هـا بـرای زندگـی فـردی و اجتماعـی انسـان اسـت، توافـق نظـر دارنـد.

حـال بـرای درک بهتـر ارتبـاط ایـن موضـوع بـا مقولـه «همجنسـگرایی» نیـاز اسـت گریـزی بـه دیـدگاه فوکـو بزنیـم. فوکـو در کتـاب تاریخ جنسـیت البتـه مقوله گسـترده‌ای را بـه بحـث می‌گـذارد و صرفـا بـه همجنسـگرایی نمی‌پـردازد. از آنجـا کـه او پساسـاختارگرا بـود، بخـش بزرگـی از دیدگاه‌هایـش بـا دیگر سـاختارگرایان هم‌پوشـانی دارد. او تاریـخ گرایش‌هـای جنسـی را بـه دو دوره تاریخـی مهـم تقسـیم می‌کنـد؛ دوره نخسـت تمـام تاریـخ پیـش از قـرن هجدهـم میـلادی را در بـر می‌گیـرد و دوره دوم، سـده هجدهـم بـه بعـد. بـه بـاور فوکـو، پیـش از سـده هجدهـم میـلادی نـوع ارتبـاط زن و مـرد را فرهنـگ قبیلـه‌ای تعییـن می‌کـرد. بـرای نمونـه، ازدواج یـک زن و یـک مـرد از دو قبیلـه مختلـف می‌توانسـت ضمـن متحـد شـدن بـا قبیلـه دیگـر قـدرت آنـان را افزایـش دهـد، از نظـر اقتصـادی نیـز امکانـات بیشـتری در اختیـار دو قبیلـه قـرار دهـد و ایـن گونـه آنـان را در برابـر دشـمنان نیـز هم‌پیمـان سـازد. در ایـن زمـان، هـر نـوع عمـل جنسـی محـدود بـه زن و مـرد بـود و بـا هـدف ارتباطـات خانوادگـی و زاد و ولـد صـورت می‌گرفـت. در قـرن هجدهـم امـا عمـل ازدواج در اروپـا بـه موضوعـی شـخصی میـان دو فـرد تبدیـل شـد. نکتـه جالـب ایـن اسـت کـه مفهـوم خانـواده همچنـان کارکـرد خـود را حفـظ می‌کنـد؛ فوکـو در کتـاب تاریـخ جنسـیت توضیـح می‌دهـد کـه چگونـه در سـده هجدهـم هـدف از ازدواج، زاد و ولـد بـود:

> عمـل جنسـی بـه شـکل محتاطانـه‌ای بـه محیـط خانـه محـدود شـد. جـای آن را خانـواده نکاحـی گرفـت کـه جدی‌تریـن کارکـردش زاد و ولـد بـود (فوکـو، ۱۹۷۸).

فوکـو سـپس توضیـح می‌دهـد کـه چگونـه بـرای عمـل جنسـی انبوهـی از قوانیـن وضـع شـد. دیدگاه‌هـای او بـه خوبـی نشـان می‌دهـد کـه زاد و ولـد (تولیـد مثـل) بـه عنـوان مبنایـی بـرای تعییـن بهنجاری/ناهنجـاری عمـل جنسـی قـرار گرفـت. تامـلات فوکـو همچنیـن نشـان‌دهنده نقـش محیـط در شـکل‌دادن

قوانیـن پیرامـون عمـل جنسـی اسـت. بـه ایـن ترتیـب، می‌تـوان دریافـت کـه چـرا در منطقـه‌ای چـون تبـت اجـازه چندشـوهری بـه زنـان داده می‌شـود یـا در خاورمیانـه دین‌هـای ابراهیمـی نسـبت بـه زاد و ولـد بسـیار بـرای دفـاع در برابـر دشـمن و همچنیـن بقـا نسـبت بـه افزایـش جمعیـت اصـرار می‌کننـد. بایـد بـه یـاد داشـت کـه اصـرار دیـن نسـبت بـه فرزنـدآوری در زمانـی اتفـاق می‌افتـد کـه بـه دلیـل نبـود واکسیناسـیون عمومـی تعـداد زیـادی از فرزنـدان حیـن یـا پـس از تولـد می‌مردنـد و تنهـا شـمار اندکـی زنـده می‌ماندنـد. اینـک می‌تـوان دریافـت کـه چـرا همـه قوانیـن موافـق عمـل جنسـی بـه رابطـه میـان زن و مـرد محـدود می‌شـوند و چـه بسـا اجـازه چنـد همسـری بـه مـردان در یهـود و اسـلام نیـز نشـان‌دهنده راهـکاری باشـد کـه ایـن ادیـان بـرای افزایـش فرزنـدآوری می‌دیدنـد. بـا نگاهـی بـه بخـش دیگـری از دیـدگاه فوکـو می‌تـوان دریافـت کـه چـرا هـر عمـل جنسـی‌ئی کـه بـه فرزنـدآوری منتهـی نمی‌شـد، برچسـب نابهنجـار گرفـت:

> بایـد از هـر نـوع ارتبـاط بدنـی بـا دیگـران خـودداری می‌شـد. یـک رفتـار مناسـب، حاکـی از خـودداری از ارتبـاط جنسـی بـا دیگـران بـود. هـر ارتباطـی کـه در آن بـر پیشـگیری از زاد و ولـد تاکیـد می‌شـد نابهنجـار شـناخته شـد. و اگـر کسـی از آن بـا خبـر می‌شـد تـرس مواجهـه بـا مجـازات را در پـی داشـت (همـان).

محمـد ضمیـران کـه در کتابـی خلاصـه و کوتـاه بـه زبان فارسـی بـه دیدگاه‌های فوکـو می‌پـردازد معتقـد اسـت در قـرن هجدهـم بـه ایـن دلیـل ایـن محدودیت‌هـا وضـع شـد کـه اقتصـاد آن روز چنیـن درخواسـتی را ایجـاب می‌کـرد چـرا کـه نظـام سـرمایه‌داری در آسـتانه پیدایـی بـود. آن زمـان این‌گونـه تصـور می‌شـد کـه ارتبـاط جنسـی زیـاد کارگـران را از گذاشـتن وقـت کافـی بـرای کار در کارخانه‌هـا بـاز مـی‌دارد. در نتیجـه تنهـا رفتـار جنسـی‌ئی بهنجـار شـمرده می‌شـد کـه هدفـش زاد و ولـد بیشـتر باشـد تـا کارگـران و همچنیـن مصرف‌کننـدگان بیشـتری بـرای نظـام سـرمایه‌داری تولیـد شـود.

بخـش مهمـی از دیـدگاه فوکـو بـه ارتبـاط بیـن «قـدرت» و «سـکس» اشـاره

دارد. او تاکید داشت که ارتباط جنسی را باید در بستری تاریخی دید و نباید آن را به گرایش‌های زیست‌شناختی محدود ساخت. از این دیدگاه چنین می‌توان نتیجه گرفت که این بیولوژی فرد نبود که تعیین می‌کرد فرد با چه کسی ارتباط جنسی برقرار کند بلکه عوامل محیطی در این حوزه نقش تعیین‌کننده داشتند. پس بیراه نیست که ببینیم یک گرایش طبیعی به همجنس از نظر محیط و تاریخ «منحرف» تلقی شود و یک گرایش دیگر (دگرجنس‌گرایی)، طبیعی.

دین و همجنسگرایی از یک رویکرد متفاوت

تـا اینجـا معلـوم شـد کـه کارکـرد دیـن، تطبیـق دادن انسـان بـا محیـط ش بـوده. ایـن فراینـد نـه تنهـا در بـدو پیدایـی دیـن در صحـرای سـینا (یهـود)، فلسـطین (مسـیحیت) و عربسـتان (اسـلام) بلکـه حتـا در جریـان انقـلاب صنعتـی و پیدایـش نظـام سـرمایه‌داری نیـز قابـل مشـاهده اسـت. عمـل بـه مجموعـه قواعـدی کـه دیـن فراهـم کـرده هـم بـا رفتـن بـه بهشـت یـا رسـیدن بـه رسـتگاری پـاداش داده می‌شـده. بسـیاری از قواعـدی کـه دیـن در ایـن زمینـه وضـع کـرده بـه سـرعت تبدیـل بـه هنجارهـای اجتماعـی نیـز شـدند؛ همان‌گونـه کـه اشـاره فوکـو بـه سـده هجدهـم نشـان می‌دهـد، ایـن اقتصـاد بـود کـه مجموعـه‌ای از قواعـد بـرای زندگـی جنسـی را شـکل داد و دیـن هـم در ایـن فراینـد نقـش بنیادینـی ایفـا کـرد. هم‌امـروز نیـز چنیـن وضعـی دیـده می‌شـود کـه اقتصـاد و محیـط تعیین‌کننـده بسـیاری از هنجارهـا شـده‌اند. و در گذشـته دور و زمـان تولـد دین‌هـا نیـز همیـن عوامـل در پیدایـی قوانیـن و مقـررات دینـی نقـش داشـتند.

البتـه در بـدو پیدایـی دیـن ایـن تنهـا اقتصاد نبـود کـه در شـکل‌گیری هنجارهای اجتماعـی نقـش داشـت بلکـه یـک مـورد کلیـدی دیگـر «جنـگ» بـود. تقریبـا همـه دین‌هـا در بسـتری از برخـورد بـا دیگـر جوامـع ظهـور کردنـد. یهودیـت بایـد بـا مصریـان و سـپس سـاکنان سـرزمین موعـود درگیـر می‌شـد. مسـیح (ع) اگرچـه خـود دیـن تـازه‌ای بنیـاد نگذاشـت امـا بـا توطئـه روحانیـون یهـودی روبـرو شـد. سـپس، پولـس وقتـی تصمیـم بـه ایجـاد ایـن دیـن تـازه را گرفـت بایـد نـه تنهـا بـا یهودیـان بلکـه بـا امپراتـوری قدرتمنـد روم روبـرو می‌شـد. اسـلام نیـز بـرای سـال‌های دراز درگیـر جنـگ بـا مشـرکان بـود. در نبـود «ملی‌گرایـی» و حاکمیـت فرهنـگ قبیلـه‌ای، دیـن نقشـی ایدئولوژیـک بـرای بسـیج باورمنـدان در برابـر دشـمنان داشـت. ایـن درگیری‌هـا را بـر اسـاس نـص صریـح تـورات و قـرآن کریـم در فصل‌هـای بعـد بـه تفصیـل مـورد بحـث قـرار می‌دهیـم.

متـون دینـی همچنیـن ایـن فرصـت را بـرای رهبـران مذهبـی فراهـم می‌سـازد

که آن‌گونه که نیاز روز ایجاب می‌کند به تفسیر آنها دست بزنند. برای نمونه درباره داستان لوط که پیرامون مخالفت دین با همجنسگرایی تعبیر شده، تفسیرهای متفاوتی هم وجود دارد. برای نمونه مسیحیان اصلی‌ترین گناه آنان را مهمان‌نواز نبودن می‌دانند و مسلمانان، همخوابگی مردان با مردان. برای نمونه در انجیل می‌بینیم که وقتی مردمان شهری از مسیح (ع) استقبال نمی‌کنند و مهمان‌نوازی ندارند و همچنین از ایمان‌آوری به او سرباز می‌زنند، او آنها را به دچار شدن به سرنوشت مردم شهر لوط (سدوم) نفرین می‌کند:

> سپس او (مسیح) شروع کرد به نفرین شهرهایی که بیشترین معجزات او در آنها اتفاق افتاده‌بود ... و تو ای کفرناحوم! آیا تو به والایی آسمان‌ها خواهی رسید؟ نه! تو به قعر جهنم درخواهی افتاد چرا که اگر معجزاتی که در تو رخ داد، در سدوم رخ می‌داد این شهر تا به امروز باقی بود. و به تو می‌گویم که روز داوری، وضع برای سدوم بهتر از تو خواهد بود (متی، ۲۰-۲۴).

بر خلاف مسیح (ع) که یکی از عمده‌ترین گناهان مردم شهر سدوم را ایمان نیاوردن به خدا می‌داند، مسلمانان داستان لوط را به مخالفت دین با «همجنسگرایی» تفسیر می‌کنند. هرچند همین تفسیر هم امروزه به چالش کشیده‌شده؛ از جمله آرش نراقی که معتقد است داستان لوط درباره تجاوز و داشتن ارتباط جنسی با کودکان و نوجوانان است (اختلال روانی پدوفیلی). همان‌گونه که از داستان در هر دو کتاب تورات و قرآن کریم بر می‌آید ما در شهر لوط با شرایطی استثنایی روبرو هستیم. در آنجا همه مردان با دیگر مردان (نوجوان) در می‌آمیزند و از هم‌بستر شدن با زنان پرهیز می‌کنند. علامه طباطبایی در کتاب ارزشمند تفسیرالمیزان نیز روایاتی به دست می‌دهد که در تایید این فرضیه است؛ به عبارت دیگر، این شیوه هم‌بستری به سرعت بین همه مردان شیوع پیدا می‌کند. این وضع آشکار با تعریف همجنسگرایی در تضاد است. چرا که همجنسگرایان همجنسگرا به دنیا می‌آیند و صرفا اقلیتی

از کل جامعه را شکل می‌دهند. همچنین آن‌گونه که در داستان لوط می‌بینیم، مردان شهر سدوم بدون رضایت مهمانان لوط می‌خواهند با آنان ارتباط جنسی برقرار کنند. اوج خشونت‌بودگی و تجاوزگری در داستان لوط را آنجا می‌بینیم که مهاجمان تهدید می‌کنند اگر لوط اجازه دسترسی به مهمانانش را ندهد، با او از آنان بدتر می‌کنند. این شرایط نیز هیچ همخوانی با تعریف امروزی از همجنسگرایی ندارد، چون از یک سو همجنسگرایی مبتنی بر رابطه عاطفی و جنسی دو مرد یا ۲ زن همجنسگرای عاقل و بالغ با رضایت نسبی دو طرف است و دیگر اینکه به معنای یک رفتار جنسی گروهی مانند آنچه در داستان لوط می‌بینیم نیست.

این تفسیر آقای نراقی تا اینجا درست به نظر می‌رسد اما تکلیف آیه‌های صریحی که در کتاب‌های مقدس به صراحت هر نوع تعامل جنسی میان همجنسان را منع می‌کند چه می‌شود؟ نراقی و فوکو پاسخ مشخصی دارند؛ اینکه این منابع همجنسگرایی را نمی‌شناسند و همجنسگرایی عملا تا سده هجدهم ناشناخته است. شاید چنین تصور شود که رابطه جنسی یا عاطفی میان مردان با هم، و زنان با هم قدمتی به درازای تاریخ دارد. این درست است اما به معنای همجنسگرایی نیست؛ به عبارت دیگر، آنان به این احساس درونی بیگانه‌اند و نمی‌دانند که همجنسگرا هستند. یعنی هویت جنسی خود را بازشناسی نمی‌کنند. من البته در این نوشتار می‌کوشم چرایی ناشناخته‌ماندن همجنسگرایی و غلبه داستان لوط بر این حیطه را پاسخ دهم اما پیش از آن نیاز است مرور دقیق‌تری به مفهوم همجنس‌گرا و همجنس‌گرایی داشته باشیم:

همجنس‌گرا: هرکجا که با مفهوم همجنس‌گرا روبرو می‌شویم به شرایطی اشاره دارد که در آن یک فرد صرفا مجذوب جنس موافق شده و در تعامل با یک همجنس صمیمی (رمانتیک) به رضایت عاطفی و جنسی دست می‌یابد. این فرد با گرایش جنسی‌اش متولد شده و این گرایش تا زمان مرگ قابل تغییر نیست.

همجنس‌گرایی: شرایطی است که دو فرد همجنس‌گرا با رضایت و اجازه دو طرف، نسبت به برقراری یک رابطه عاطفی، جنسی یا هردو اقدام می‌کنند. این دو فرد ممکن است که خود را به عنوان همجنس‌گرا بازشناسی کنند یا نکنند اما در هر صورت همجنس‌گرا به دنیا آمده‌اند و گرایشی به جنس مخالف ندارند.

شاید نیاز باشد که این دو تعریف را جامع‌تر و کامل‌تر کرد؛ منتها نکته‌های کلیدی را در بردارد. یکی اینکه فرد همجنس‌گرا صرفا فردی است که با این گرایش جنسی به دنیا آمده. به این ترتیب چنانچه فردی دگرجنس‌گرا به رفتار جنسی با هم‌جنس دست بزنند، همجنس‌گرا به شمار نمی‌رود و همجنسگرا نیز نخواهد شد، چون او در نهایت با فردی از جنس مخالف رابطه طولانی مدت برقرار می‌کند. دوم اینکه فرد با گرایش جنسی‌اش به دنیا آمده و در انتخاب آن نقشی ندارد؛ این گرایش قابل تغییر نیست (همان‌گونه که یک دگرجنس‌گرا حتا اگر با همجنس رابطه برقرار کند، همجنس‌گرا نخواهد شد) و تا زمان مرگ با فرد می‌ماند. سوم این افراد به هیچ وجه گرایشی به جنس مخالف ندارند. حال ممکن است که هویت جنسی خود به عنوان همجنس‌گرا را پذیرفته باشند یا تحت‌تاثیر جامعه همچنان در بحران هویت به سر ببرند. با این تعریف همچنین می‌توان توضیح داد که چرا همجنسگرایی تا پیش از سده هجدهم ناشناخته ماند. در همه آن سال‌ها مردان همجنس‌گرا ناگزیر به ازدواج با زنان بودند. آنها همچنین نمی‌دانستند هویت جنسی‌شان چیست چرا که جامعه با برچسب «لواط‌کار» شناسایی‌شان می‌کرد. به عبارت دیگر تاثیر داستان لوط چنان غالب بود که امکان مرزبندی بین «لواط» و همجنسگرایی وجود نداشت. در نتیجه کسی نمی‌دانست جز دگرجنس‌گرایی، گرایش جنسی دیگری هم می‌تواند وجود داشته باشد. از این رو، می‌توان امروزه چنین تفسیر کرد که آیه‌های صریح تنخ، عهد جدید و قرآن کریم در رد ارتباط جنسی دو فرد همجنس صرفا به عمل جنسی اشاره دارد و آن هم در میان همه مردان و نه

لزومـا افـراد همجنس گـرا.

جـز منابـع دینـی، چنانچـه بـه برخـی منابـع تاریخـی سـر بزنیـم نیـز در می‌یابیـم کـه درک درسـتی از همجنس گرایـی وجـود نـدارد. بـرای نمونـه گلسـتان سـعدی کـه در سـده هفتـم هجـری نوشـته شـده اثـری ارزشـمند در ایـن زمینـه اسـت. او نـه تنهـا بـه سراسـر سـرزمین‌های اسـلامی سـفر کـرده و مشـاهداتش را نوشـته بلکـه اشـاره‌های زیـادی بـه رفتارهـای شـاهدبازانه (و نـه همجنس گرایانـه) دارد. آن‌طـور کـه سـعدی گـزارش می کنـد در جوامـع اسـلامی ارتبـاط جنسـی بـا نوجوانـان بسـیار پذیرفته‌شـده بـوده[۶] در حالـی کـه رابطـه جنسـی یـک مـرد بالـغ بـا دیگـری (بـه خصـوص اگـر مفعـول واقـع می‌بـوده) بـه شـدت نکوهـش می‌شـده اسـت. در فصل‌هـای بعـد، ایـن کتـاب را نیـز مـورد تجزیـه و تحلیـل قـرار خواهـم داد.

۶. نگاه کنید به: شاهد بازی در ادبیات فارسی اثر سیروس شمیسا

نتیجه گیری

به این ترتیب به یک نتیجه گیری مشترک می توان رسید؛ اینکه اینجا یک هراس دسته‌جمعی نسبت به پدیده همجنس گرایی وجود داشته. هراس این است که همه مردمان یک جامعه چه بسا صرفا به همبستر شدن با همجنسان خود روی بیاورند و این گونه روند تولید مثل متوقف شود. این به نوعی «اپیدمی‌پنداری» همجنس گرایی است. در تایید این دیدگاه می توان بخشی از یکی از نامه‌های پولس را شاهد آورد که به نقل از یکی از پیامبران بنی‌اسرائیل می گوید، چنانچه رفتار مردم شهر سدوم ادامه پیدا می کرد امروز نسل انسان وجود نمی‌داشت. مجازاتی که برای همخوابگی مردان با مردان در نظر گرفته‌شده هم آشکارا متاثر از همین تصور است؛ اینکه چیزی که می تواند بشر را به نابودی بکشاند باید با مجازات مرگ روبرو شود. به این ترتیب، هراسی که از همجنس گرایی وجود داشته هم‌پایه بیماری‌های ناشناخته‌ای بوده که بشر آن روز از آن می‌ترسیده. بیماری‌هایی مانند جزام، وبا، طاعون و ... . قرآن کریم به صراحت از زبان لوط نقل می کند که «آیا به جای زنان با مردان در می‌آمیزید و ادامه نسل را قطع می کنید؟». و این تصور شاید آغاز «نابهنجار» شمردن هر گونه رفتار همجنس‌خواهانه بوده‌باشد.

در بخش دوم از همین فصل ما به مرور یافته‌های علمی پیرامون همجنس گرایی می‌پردازیم. این یافته‌ها نشان می‌دهند که «کسی نمی‌تواند همجنس گرا شود بلکه همجنس گرا به دنیا می‌آید و تنها اتفاقی که ممکن است رخ دهد، این است که یک فرد همجنس گرا هویت جنسی خود را بپذیرد». به این ترتیب، این تصور که «تعداد همجنس گرایان رو به افزایش است» و نسبت دادن اتهام «ترویج به همجنسگرایی»، گزاره اشتباهی است. واقعیت این است که به مدد گسترش ارتباطات، همجنس گرایان بیشتری در می‌یابند که هویت جنسی متفاوتی از جامعه دارند و خود را با آن بازشناسی می کنند. نکته جالب این است که حتی اندیشمندان یونان باستان معتقد

بودنـد ارتبـاط جنسـی بـا زنـان صرفـا بایـد بـرای تولیـد مثـل باشـد و مـردان صرفـا بـه یکدیگـر عشـق بورزنـد. دیـدگاه مشـابهی را در میـان برخـی از برجسـته‌ترین اندیشـمندان پارسـی‌زبان هـم می‌تـوان دیـد. بـرای نمونـه فردوسـی در شـاهنامه و در بخشـی از اثـر کـه از دسـت کیـکاووس بـه دلیـل عشـق‌ورزی بـه سـودابه و آزار سـیاوش خشـمگین اسـت می گویـد: «چـو فرزنـد شایسـته آمـد پدیـد، ز مهـر زنـان دل ببایـد بریـد». البتـه منظـور فردوسـی ایـن اسـت کـه بایـد از پرداختـن بـه هـوا و هـوس خـودداری کـرد و وقـت را بـه جوانمـردی و پهلوانـی کـردن گذرانـد.

از مجمـوع سـخنان فـوق می‌تـوان دریافـت کـه دیدگاه‌هـا در این‌بـاره متفـاوت و گاه آشـفته به‌نظـر می‌رسـد. انـگار کـه حتـی از آمیـزش عاطفـی و جنسـی بـا زنـان هـم دریافـت مردمـان گذشـته متفـاوت از امـروز بوده‌اسـت چـه رسـد بـه همجنس‌خواهـی. به‌همیـن دلیـل بازبینـی ایـن فرهنـگ در دنیـای امـروزی لازم به‌نظـر می‌رسـد.

بخش دوم:
همجنس‌گرا کیست؟

همجنس‌گرایـان بسـیاری را ملاقـات کـرده‌ام کـه هویـت جنسـی خـود را نپذیرفته‌انـد. آنـان همـواره کوشـیده‌اند بـا دسـت‌یازیدن بـه هـر روشـی بـه ویـژه کمـک گرفتـن از روان‌شناسـان و روان‌پزشـکان گرایـش جنسـی خـود را تغییـر دهنـد؛ به‌ویـژه اینکـه اینجـا در ایـران، بسـیاری از روان‌شناسـان بـه جـای اسـتناد بـه داده‌هـای علمـی، مبتـلا بـه پیش‌داوری‌هـا و تصـورات غیرعلمـی هسـتند. نتیجـه ایـن تـلاش بـرای تغییـر گرایـش جنسـی امـا هولنـاک بوده‌اسـت. بسـیاری از همجنس‌گرایـان بـه اختـلالات شـدیدتر روانـی دچـار شـده‌اند یـا دسـت بـه خودکشـی زده‌انـد. در اثـر دیگـری کـه همزمـان بـا ایـن نوشـتار منتشـر خواهـم کرد (و احتمـالا نـام اثـر «صداهایـی از همجنسـگرایان ایرانـی» خواهـد بـود) مفصـل بـه ایـن موضـوع می‌پـردازم. به‌همیـن دلیـل در ایـن بخـش به‌مـرور یافته‌هـای علمـی پیرامـون ایـن گرایـش جنسـی خواهـم پرداخـت.

همجنس‌گرایی
پدوفیلی یا اختلال هویت جنسی نیست

پیـش از هرچیـز لازم اسـت اشـاره شـود کـه همجنس‌گرایـی «پدوفیلـی» یـا «بچه‌بـازی» نیسـت؛ پدوفیلـی یـا آزار جنسـی کـودکان یـک اختـلال روانی به شـمار مـی‌رود و اشـاره بـه تمایـل جنسـی بـه افـرادی دارد کـه بـه سـن بلـوغ نرسـیده‌اند و نمی‌تواننـد آگاهانـه نسـبت بـه داشـتن رابطـه جنسـی بـا دیگـران دسـت بـه انتخـاب بزننـد. بهتریـن متـرادف بـرای پدوفیلـی یـا بچه‌بـازی همـان «لـواط» اسـت چـرا کـه اشـاره بـه رابطـه مبتنـی بـر زور دارد؛ حتـا اگـر فـرد نابالـغ بـا رضایـت خـود دسـت بـه رفتـار جنسـی بزنـد، ایـن نیـز تجـاوز بـه شـمار مـی‌رود چراکـه او بـه بلـوغ فکـری لازم بـرای انتخـاب ایـن موضـوع نرسیده‌است. بـه ایـن خاطـر ویراسـت پنجـم از جـزوه آمـاری اختـلالات روانـی انجمـن روان‌شناسـی آمریـکا (DSM-5) کـه مبنـای تشـخیص اختـلالات روان‌شـناختی بـه شـمار مـی‌رود پدوفیلـی را در دسـته اختـلالات روانـی قـرار داده و بـرای تشـخیص گذاری آن نیـز ایـن ملاک‌هـا را در نظـر گرفته‌اسـت:

A: در مـدت دسـت کـم ۶ مـاه، خیال‌پردازی‌هـای تحریک‌کننـده جنسـی مکـرر، شـدید، تمایـلات جنسـی و یـا رفتارهایـی کـه فعالیـت جنسـی بـا کـودک یـا کـودکان نابالـغ (عمومـا ۱۳ سـاله یـا کمتـر) را شـامل می‌شـود.

B: فـرد مطابـق بـا ایـن امیـال جنسـی عمـل کـرده، بـا ایـن تمایـلات یـا خیال‌پردازی‌هـای جنسـی باعـث ناراحتـی یـا مشـکل میان‌فـردی محسـوس می شـو ند

C: فـرد دسـت‌کم ۱۶ سـاله بـوده و دسـت‌کم ۵ سـال از کـودک یـا کـودکان در مـلاک **A** بزرگتر اسـت.

ایـن ملاک‌هـا تفـاوت گرایـش طبیعـی بـه همجنـس را کـه مبتنـی بـر رضایـت دو فـرد بالـغ بـر برقـراری رابطـه عاطفـی و جنسـی اسـت بـا اختـلال روان‌شـناختی پدوفیلـی بـه خوبـی مشـخص می کنـد.

همجنس‌گرایی همچنین با اختلال هویت جنسی متفاوت است. اختلال هویت جنسی زمانی بروز می‌کند که فرد هویت همخوان با جنس جسمی خود را نمی‌پذیرد. اغلب رفتارهای این دسته از افراد در قالب پوشیدن لباس‌های جنس مخالف بروز می‌کند. DSM-5 برای تشخیص‌گذاری این اختلال تحت عنوان «نارضایتی جنسی» از جمله این ملاک‌ها را در نظر می‌گیرد که فرد در ۶ ماه گذشته میلی قوی برای داشتن جنسیت مخالف دارد یا اصرار می‌کند که متعلق به جنس مخالف است. پسران میل شدیدی به پوشیدن لباس دخترانه و دختران میل شدیدی به پوشیدن لباس پسرانه دارند. در بازی‌ها، وانمودها، انتخاب اسباب‌بازی و... تمایل به آن دسته رفتاری دارد که به صورت قالبی به عنوان رفتارهای جنس مقابل به شمار می‌روند. این وضعیت همچنین با ناراحتی چشمگیر بالینی یا افت کارکرد تحصیلی، اجتماعی و دیگر حوزه‌های مهم کارکردی همراه است.

بسیاری از رفتارهای ظاهری در نارضایتی جنسی به صورت پوشیدن لباس جنس مخالف بروز می‌کند؛ از این دسته از افراد در میان مردان با نام «زن‌پوش» یاد می‌شود. این افراد اگرچه تمایلات همجنس‌خواهانه نشان می‌دهند اما همجنس‌گرا نیستند چراکه مشکل اصلی آنان، نپذیرفتن هویت جنسی خود مبتنی بر جنسیت‌شان است. در حالی که مردان و زنان همجنس‌گرا جسم خود را آن‌گونه که هست می‌پذیرند اما هویت جنسی خود را در قالب ارتباط با جنس موافق تعریف می‌کنند.

باید دقت کرد که اختلال آشفتگی جنسی با «دوجنس‌گونگی» (**Transgender**) نیز متفاوت است و نباید این دو یکی گرفته شوند. از آنجا که این موضوع به بحث ما مربوط نیست، به صرف بیان تفاوت آن با همجنس‌گرایی به عنوان یک گرایش طبیعی جنسی بسنده کرده و وارد تعریف و توضیح همجنس‌گرایی می‌شویم.

سادوک، سادوک و روئیز در خلاصه روان‌پزشکی اشاره می‌کنند که همجنسگرایی کم و بیش به طور مرتب به عنوان نوعی تمایل جنسی انسان

روی می‌دهد و یک اختلال بیمارگونه نیست. آنها میزان گستردگی این رفتار در میان مردان را ۲ تا ۴ درصد گزارش می‌کنند؛ هرچند برخی مطالعات همچون مطالعه دانشگاه شیکاگو در سال ۱۹۸۹ گستردگی این گرایش در کل جمعیت را کمتر از یک درصد برآورد می‌کنند.

آنتونی گیدنز، جامعه‌شناس بریتانیایی همجنس‌گرایی را در دسته بندی کلی‌تر «جهت‌گیری جنسی»[۷] قرار می‌دهد. منظور او از جهت‌گیری جنسی جذابیت جنسی و عاطفی‌یی است که یک فرد ممکن است نسبت به هم‌جنس یا غیرهم‌جنس[۸]، هر دو[۹] و یا هیچ کدام[۱۰] احساس کند. گیدنز اشاره می‌کند که در شکل‌گیری جهت‌گیری جنسی از عوامل بیولوژیکی تا فرهنگی ایفای نقش می‌کنند که همه این عوامل هنوز شناخته‌شده نیستند. کاپلان و سادوک نیز از فروید نقل می‌کنند که او همجنس‌گرایی را بیماری روانی تلقی نمی‌کرد و می گوید که «همجنسگرایی در افرادی مشاهده می‌شود که انحراف جدی از بهنجاری ندارند، کارایی آنها مختل نشده و در واقع رشد هوشی و فرهنگ اخلاقی بالایی دارند». او همچنین می‌نویسد «مطمئنا همجنسگرایی مزیتی ندارد اما چیزی نیست که مایه شرم باشد. نه فساد است، نه انحطاط و نمی‌توان آن را بیماری شمرد».

زمینه روان‌شناسی هیلگارد اشاره می‌کند که مجامع علمی جهان دیرزمانی است ترجیح می‌دهند به جای اینکه بپرسند «چرا کسی همجنس‌گرا می‌شود»، می‌پرسند: «چه چیزی گرایش جنسی انسان‌ها را تعیین می‌کند؟». پرسش دوم برخلاف پرسش نخست دارای پیش‌داوری نیست؛ چراکه پرسش نخست القا می‌کند که گرایش طبیعی، دگرجنس‌گرایی است و هر گرایش

۷. Sexual orientation

۸. Heterosexual

۹. Bisexual

۱۰. Asexual

دیگـری را بایـد مـورد کنـد و کاو قـرار داد کـه چـرا متفـاوت از دگرجنس‌خواهـی اسـت. پرسـش دوم امـا علمی‌تـر اسـت؛ چـه چیـزی مشـخص می‌کنـد کـه یـک فـرد کـدام گرایـش جنسـی را پیـدا کنـد. گیدنـز هـم همـان تعریـف معمـول از همجنس‌گرایـی را بـه دسـت می‌دهـد کـه مبتنـی بـر علاقـه و مجـذوب شـدن عاطفـی و جنسـی بـه هم‌جنـس اسـت. او نیـز ماننـد فوکـو معتقـد اسـت کـه مفهـوم همجنس‌گرایـی تـا پیـش از سـده هجدهـم میـلادی وجـود نداشـته. او بـاور دارد کـه برداشـت کلیسـا از رفتـار جنسـی بـه جـز بـا دگرجنـس برخواسـته از داسـتان شـهر سـدوم بـوده؛ و حتـا شـامل ارتبـاط مـردان بـا زنـان می‌شـده، همچنیـن مـردان بـا حیوانـات و مـردان بـا مـردان. امـا مفهومـی کـه امـروز بـه عنـوان همجنس‌گرایـی می‌شناسـیم در سـال ۱۸۶۰ میـلادی زاده شده‌اسـت (ویکـس، ۱۹۸۶). ایـن زمانی‌اسـت کـه بـه گفتـه گیدنـز، همجنس‌گرایـی بـه موضوعـی بـرای علـم پزشـکی تبدیـل شـد و بـا بسـتری همجنس‌گرایـان در بیمارسـتان‌های روانـی تـلاش بـرای تغییـر آنـان آغـاز گشـت. بـه مـرور، در مجـازات سـختگیرانه‌ای چـون مـرگ هـم بـرای همجنس‌گرایـان تجدیدنظـر شـد. بـرای نمونـه، ایـالات متحـده پـس از اسـتقلال از امپراتـوری بریتانیـا مجـازات مـرگ را بـرای «رفتارهـای غیرطبیعـی» حـذف کـرد. بـا ایـن حـال مهمتریـن مطالعـه علمـی در ایـن زمینـه بایـد کار آلفـرد کینـزی در سـال ۱۹۴۰ باشـد. مطالعـه او اگرچـه امـروزه بـا مطالعـات تازه‌تـری جایگزیـن شـده ولـی دری بـر روی مطالعـات جنسـی گشـود. آنچـه در مطالعـه کینـزی شـگفت‌آور می‌نمـود، ایـن بـود کـه بیـن قواعـد اجتماعـی و آنچـه در زندگـی شـخصی رخ مـی‌داد تفـاوت چشـمگیری وجـود داشـت. او بـاور داشـت کـه گرایش‌هـای جنسـی در یـک طیـف قـرار می‌گیرنـد کـه یـک سـمت آن دگرجنس‌گرایـی مطلـق و دیگـر سـمت آن، همجنسـگرایی مطلـق قـرار دارد. روی ایـن طیـف، بـه بـاور او ۷ گرایـش جنسـی قـرار می‌گیرنـد. بـه بـاور گیدنـز، مطالعـه کینـزی پایانـی بـود بـر اختـلال روانـی شـمردن همجنسـگرایی.

برخـی دیگـر پژوهشـگران هـم بـه مطالعاتـی در زمینـه همجنسـگرایی دسـت زده‌انـد. بـرای نمونـه کنـت پلامـر، رفتـار همجنس‌خواهانـه را بـه ۴ دسـته تقسـیم

می‌کند. این ۴ دسته از فردی که دگرجنس‌گراست و ممکن است به صورت موردی دست به رابطه با همجنس بزند را در بر می‌گیرد تا فرد همجنس‌گرایی که هویت خود را پذیرفته یا زیر فشار محیط، آن را پنهان می‌کند. گروه چهارم از نظر او کسانی هستند که هویت همجنس‌خواهانه خود را پذیرفته‌اند، به آشکارسازی دست زده‌اند و سبک زندگی خود را نیز بر مبنای گرایش جنسی‌شان شکل داده‌اند.

به هر روی، ناگفته پیداست که شمار زنان و مردان همجنس‌گرا باید بسیار بیشتر از آن افرادی باشد که آشکارسازی کرده‌اند و سبک زندگی خاص خود را نیز برگزیده‌اند. امروزه برای این دسته از همجنس‌گرایان از واژه **Gay** در زبان انگلیسی استفاده می‌شود؛ این واژه هم به همجنس‌گرایان مرد و همچنین همجنس‌گرایان زن اطلاق می‌شود اما واژه لزبین به طور خاص برای زنان همجنس‌گرا کارایی دارد.

همجنس‌گرایی و داغ ننگ

عمـل همجنس‌گرایانـه در سراسـر جهـان بـا «داغ‌ننـگ» همـراه اسـت؛ نوعـی خشـونت کلامـی کـه اغلـب خشـونت عملـی علیـه همجنس‌گرایـان را نیـز تشـویق و تحریـک می‌کنـد. امـروزه بسـیاری از روان‌شناسـان و جامعه‌شـنایان ایـن داغ‌ننگ‌هـا را تحـت دسـته‌بندی بزرگ‌تـری قـرار می‌دهنـد بـا عنـوان همجنس‌گراهراسـی یـا Homophobia. هرچنـد ایـن واژه چنـدان رسـا بـه نظـر نمی‌رسـد و نوعـی اعمال‌کننـدگان ایـن خشـونت علیـه همجنس‌گرایـان را بی‌تقصیـر جلـوه می‌دهـد. بـه ایـن ترتیـب، نفرتـی کـه نسـبت بـه همجنس‌گرایـان و سـبک زندگـی آنـان اعمـال می‌شـود تحـت ایـن دسـته بنـدی قـرار می‌گیـرد. گیدنـز نیـز همجنس‌گراهراسـی را شـرایطی توصیـف می‌کنـد کـه نـه تنهـا پیـش‌داوری و خشـونت علیـه همجنس‌گرایـان را در بـر می‌گیـرد بلکـه انواعـی از خشـونت کلامـی را نیـز در خـود دارد. از جملـه ایـن واژه‌هـای پرخاشـگرانه در زبـان انگلیسـی **sissy**، **panssy**، **fag**، و **queer** هسـتند کـه در فارسـی می‌تـوان آنهـا را بـه «کونـی»، «ابنـه‌ای»، «اواخواهـر»، و... ترجمـه کـرد. البتـه در جوامـع خاورمیانـه‌ای بـه مراتـب وضعیـت بـرای همجنس‌گرایـان می‌توانـد خشـونت‌بارتر باشـد؛ بسـیاری از آنهـا بـا خطـرات مـرگ و تجـاوز دسـت و پنجـه نـرم می‌کننـد؛ در کتـاب «صداهایـی از همجنسـگرایان ایرانـی» مفصـل بـه ایـن موضـوع پرداختـه‌ام که دعـوت می‌کنـم بـه مطالعـه آن اثـر بپردازیـد. بـه هـر روی، لازم اسـت سرچشـمه ایـن نفـرت و خشـونت‌ها علیـه همجنس‌گرایـان در مطالعـه جداگانـه‌ای بررسـی شـود. هرچـه هسـت چنیـن وضعـی بـه تعبیـر سـادوک، سـادوک و روئیـز، بـه میـل شـدید همجنسـگرایان بـه خودکشـی تعبیـر شده‌اسـت کـه ناشـی از برخـورد دگرجنس‌خواهـان بـا همجنس‌خواهـان اسـت. در اینکـه چـرا دگرجنس‌گرایـان چنیـن حجمـی از خشـونت را علیـه همجنسـگرایان روا می‌دارنـد عوامـل متعـددی بایـد دخالـت داشـته باشـد. یکـی از آنهـا ممکـن اسـت نرینگـی باشـد. بـه عبـارت دیگـر، مـردان از اینکـه همجنسان‌شـان از نظـر جنسـی شـبیه زنـان برسـند احسـاس

خشـم می‌کننـد. در عیـن حـال شـاید مسـائل مشـابه دیگـری هـم در ایـن زمینـه نقـش داشـته باشـند. بـرای نمونـه، گفتیـم کـه یکـی از دغدغه‌هـای دین‌هـا و جوامع افزایـش جمعیـت بـرای جنـگاوری بوده‌اسـت. جنـگ هـم همـواره کاری مردانـه تلقـی می‌شـده و نیـاز بـه نرینگـی و مردانه‌نمایـی بیشـتری داشـته. آن‌وقـت اگـر از شـدت ایـن نرینگـی (مردنمایـی، تمایـل بـه غنیمت‌گرفتـن زنـان، تجـاوز بـه آنـان و مـواردی کـه در جنگ‌هـا مرسـوم بـوده و هسـت) کاسـته می‌شـده، افـراد کمتـر نرینه‌نمـا آمـاج توهیـن، حـذف و برخـورد قـرار می‌گرفته‌انـد. برتلسـون بـه همیـن نکتـه اشـاره می‌کنـد؛ اینکـه برخـی رفتارهـای همجنس‌گرایانـه ممکـن اسـت بـه عنـوان جایگزینـی بـرای نرینه‌نمایـی مطـرح شـوند و این‌گونـه جامعـه دگرجنس‌گـرا آنهـا را تهدیـدی علیـه خـود تلقـی کنـد. هرچنـد جامعـه همجنس‌گرایـان تمایـل دارد بـا ایـن تصویـر مقابلـه کنـد و بـه همیـن خاطـر تلاش‌هـا بـرای مردانه‌نمایـی بیشـتر در میـان آنـان دیـده می‌شـود.

آیا فرد با گرایش جنسی‌اش به دنیا می‌آید یا محیط تعیین کننده است؟

گفته شد که مجامع علمی ترجیح می‌دهند به جای اینکه بپرسند «چرا یک فرد همجنس‌گرا می‌شود»؟ این پرسش را مطرح کنند که «چه چیزی گرایش جنسی افراد را شکل می‌دهد محیط یا ژنتیک؟». امروزه مطالعات کافی وجود دارد که نتیجه بگیریم انسان‌ها با گرایش جنسی‌شان به دنیا می‌آیند و محیط نقشی در شکل دادن آنها ندارد؛ محیط در نهایت می‌تواند نه گرایش اصلی بلکه تیپ شخصیت جذاب جنسی یا عاطفی را تعیین کند. واقعیت هم این است که اگر دقیق نمی‌دانیم چه چیزی باعث همجنس‌گرا شدن یک فرد می‌شود، دقیق هم نمی‌دانیم که چه چیز باعث دگرجنس‌گرایی آن فرد می‌شود. چه اینکه هیلگارد و اتکینسون از فروید نقل می‌کنند که دگرجنس‌گرایی نیز نیازمند مطالعه است و به خودی خود از نظر علمی واضح نیست. اتکینسون و هیلگارد نیز در بررسی خود دلیل «دگرجنس‌گرایی» را نیاز به فرزندآوری و زاد و ولد می‌دانند. شاید اگر بخواهیم این دیدگاه آنان را از نظر تکاملی بررسی کنیم، چه بسا همه افراد در بدو آفرینش «همجنس‌خواه» بوده‌اند اما نیاز به فرزندآوری باعث شکل‌گیری گرایش جنسی به دگرجنس شده و به صورت نسل در نسل و از طریق **DNA** این فرایند ادامه پیدا کرده‌باشد. اما این فرایند به زودی همجنسگرایان را قربانی می‌کند و هرگونه رفتار جنسی‌یی بهنجار تلقی می‌شود که به فرزندآوری بینجامد.

پرسش دیگری که هیلگارد و اتکینسون مطرح می‌کنند این است که جهت‌گیری جنسی را محیط تعیین می‌کند یا ژنتیک و هورمون‌ها؟ برای پاسخ دادن به این سوال، آنها مطالعه بل، وینبرگ و همراسمیت[۱۱] (۱۹۸۱) را مبنا قرار می‌دهند. آن مطالعه بر روی یک هزار مرد و ۵۰۰ زن که در

۱۱ . Bel, Weinberg and Hammersmith

خلیج سانفرانسیسکو زندگی می‌کردند انجام شد. وقتی از آنان درباره فعالیت‌های دوره کودکی‌شان پرسیده شد، همجنس‌گرایان عموما گفتند که به سرگرمی‌های مختص جنس مخالف نیز تمایل داشته‌اند. البته آنان اشاره می‌کنند که تجربیات اولیه همجنس‌گرایان و دگرجنس‌گرایان در دوره کودکی تفاوت معناداری با هم ندارد. چه اینکه بسیاری از کسانی که بعدا خود را همجنس‌گرا بازشناسی می‌کنند در کودکی رفتارهای دگرجنس‌گرایانه نیز نشان داده‌اند. یافته مهم دیگر آنان این بود که تطبیق‌دهی خود با والد ناهمجنس تاثیری در شکل‌گیری گرایش جنسی ندارد. آیا نتیجه این پژوهش را می‌توان به همه فرهنگ‌ها تعمیم داد؟ پاسخ اتکینسون و هیلگارد این است: بله! آنها فرهنگ بدوی قبیله‌های گینه‌نو را نمونه می‌آورند که طی آن همه نوجوانان تا پایان نوجوانی به فعالیت‌های همجنس‌خواهانه دست می‌زنند اما در نهایت زندگی دگرجنس‌گرایانه‌ای شکل می‌دهند. این فرهنگ نشان می‌دهد که نه تنها فرد که دگرجنس‌گرا زاده شده همجنس‌گرا نمی‌شود بلکه تاییدی است بر اینکه نه محیط بلکه بیولوژی مسئول شکل‌گیری گرایش‌های جنسی است.

به باور اتکینسون و هیلگارد، گرایش جنسی انتخاب خود فرد نیست. همجنس‌گرایان انتخاب نمی‌کنند که به همجنس گرایش داشته باشند؛ همان‌طور که دگرجنس‌گرایان انتخاب نمی‌کنند که مجذوب فرد ناهمجنس شوند.

به این ترتیب، مطالعه خلیج سانفرانسیسکو پایانی بر این ایده بود که «محیط» تعیین‌کننده گرایش‌های جنسی است. از این رو باید سراغ علت جهت‌گیری‌های جنسی را از بیولوژی بگیریم. اتکینسون و هیلگارد این فرضیه را مطرح کردند که در تحریک‌های جنسی هورمون‌هایی همچون اندوژن‌ها وتسترون‌ها نقش دارند. مطالعه‌ای که در این زمینه انجام شد، این فرضیه را رد کرد. تزریق هورمون‌هایی مانند تستسترون به همجنس‌گرایان مرد باعث تحریک و فعالیت جنسی بیشتر آنان شد، اما نه نسبت به جنس مخالف، بلکه

نسبت بـه همجنـس. مطالعـات دیگـری کـه در ایـن زمینـه انجـام شـد نیـز نقـش ایـن هورمون‌هـا در شـکل‌گیری گرایش‌هـای جنسـی را رد کـرد.

امـا یکـی از روشـن‌گرانه‌ترین مطالعـات در ایـن زمینـه را بیلـی و پیـلارد (۱۹۹۱) انجـام دادنـد؛ مطالعـه آنـان نقـش بیولـوژی در شـکل‌گیری گرایش‌هـای جنسـی را تاییـد می‌کنـد. آنهـا می‌گوینـد بـا وجـود نبـود شـواهدی مبنـی بـر نقـش هورمون‌هـا بـاز هـم افـراد بـا گرایش‌هـای جنسی‌شـان بـه دنیـا می‌آینـد. آنهـا این‌بـار دوقلوهایـی را مـورد بررسـی قـرار دادنـد کـه از هفته‌هـای اول تولـد از یکدیگـر جـدا شـده و هرگـز نیـز همدیگـر را ملاقـات نکرده‌بودنـد. معلـوم شـد کـه وقتـی یکـی از برادرهـای همسـان همجنس‌گـرا باشـد، در ۵۲ درصـد مـوارد بـرادر دیگـر نیـز همجنس‌گراسـت. بـرای دوقلوهـای ناهمسـان ایـن میـزان ۲۲ درصـد بـود. بیلـی و پیـلارد دو سـال بعـد و بـه همـراه نیـل و آگ‌یـی[۱۲] مطالعـه مشـابهی را روی دوقلوهـای زن انجـام دادنـد. ۴۸ درصـد زنـان همجنس‌گـرای دوقلـوی همسـان، قـل همجنس‌گـرا داشـتند؛ ایـن رقـم بـرای زنـان دوقلـوی ناهمسـان ۱۶ درصـد بـود. بـه ایـن ترتیـب معلـوم می‌شـود کـه ایـن محیـط نیسـت کـه در شـکل‌گیری گرایـش جنسـی تعییـن کننده‌اسـت بلکـه همجنس‌گرایـان و دگرجنس‌گرایـان بـا گرایـش جنسی‌شـان بـه دنیـا می‌آینـد.

مطالعـات بیشـتری نیـز در ایـن زمینـه وجـود دارد کـه حاکـی از بیولوژیـک بـودن گرایش‌هـای جنسـی اسـت از جملـه مطالعـات بیلـی[۱۳] و مارتیـن (۱۹۹۵)، هامـر و کوپلنـد (۱۹۹۴)، هامـر و همـکاران (۱۹۹۳) و... . یکـی از نـکات جالـب ایـن مطالعـات ایـن بـود کـه پژوهشـگران دریافتنـد افـراد همجنس‌گـرا، خویشـاوند همجنس‌گـرای بیشـتری در خانـواده مادری‌شـان دارنـد.

موستانسـکی، شـیورز و بیلـی (۲۰۰۲) نیـز بـا مطرح‌کـردن ایـن پرسـش کـه آیـا

۱۲. Neale and Agyei

۱۳. Mustanski, Chivers, & Bailey

تربیت یا طبیعت[۱۴] تعیین کننده گرایش‌های جنسی هستند می گویند هرچه مطالعات بیشتری انجام می‌شود نقش بیولوژی در شکل گیری گرایش جنسی فرد مبرهن‌تر می‌شود. برخی مطالعات[۱۵] هم نشان داده‌اند که هیپوتالاموس مردان همجنس گرا با مردان دگرجنس گرا تفاوت دارد و شرایط مشابهی نیز در میان حیوانات نر همجنس گرا با حیوانات غیرهمجنس گرا دیده می‌شود.

فلیکس[۱۶] (۲۰۱۶) در مطالعه‌ای با عنوان «محیط یا طبیعت؟ یک مطالعه کیفی در زمینه منبع همجنسگرایی» بسیاری از مطالعاتی که تاکنون در زمینه چگونگی شکل گیری گرایش به همجنس انجام شده را بررسی کرده‌است؛ از جمله در مطالعه‌ای که در یک کشور اسلامی –مالزی- انجام شده و نشان داده همجنسگرایی برآمده از طبیعت فرد است و درشکل گیری آن محیط نقشی ندارد. فلیکس در مجموع در پژوهش خود نتیجه می گیرد که همجنسگرا شدن فرد ناشی از عوامل پیش از تولد همچون هورمون‌ها یا ژنتیک یا وراثت (کروموزوم **X**) یا بیولوژی است. از این رو همجنسگرایی عاملی طبیعی است و در آن یادگیری و محیط نقشی ندارد. با این حال، محیط در فرایند پذیرش خود، رشد شخصی و خودکاوشگری در همجنسگرایان ایفای نقش می کند. در کتابی که در آینده پیرامون «روان‌شناسی همجنسگرایی» خواهم نوشت به فرایندی که هر کدام از این عوامل در شکل گیری گرایش جنسی نقش خواهد داشت می‌پردازم.

۱۴ . Nature or nurture?

۱۵ . Gladue, 1994; Lasco, Jordan, Edgar, Petito, & Byrne, 2002; Rahman & Wilson, 2003

۱۶ . Dr Mark Felix

همجنس‌گرایی در حیوانات

شاهدی دیگر بر بیولوژیک بودن همجنس‌گرایی دیده شدن آن در حیوانات است. اگر شکل‌گیری گرایش‌های جنسی مبتنی بر محیط و تربیت بود طبیعتا در حیوانات نباید وجود می‌داشت. هم‌اکنون که در حال نوشتن این سطر هستم، شبکه خبری بی‌بی‌سی در حال پخش گزارشی از دو پنگوئن نر همجنس‌گرا است که یک تخم رها شده را پیدا کرده، روی آن نشسته‌اند و هنگام تولد جوجه از او مراقبت کرده‌اند. کولکین، شاوین و پرسل[۱۷] (۲۰۰۰) بر این باور هستند که فراوانی وقوع رفتارهای همجنس‌گرایانه در حیوانات به اندازه انسان‌هاست.

۱۷. Kulkin, Chauvin, & Percle

حذف همجنس‌گرایی از فهرست اختلالات روان‌شناختی

مطالعات بسیاری منجر به این شد که انجمن روان‌شناسی آمریکا در سال ۱۹۷۳ همجنس‌گرایی را از فهرست اختلالات روان‌شناختی حذف کند. در آن سال، دولت ایالات متحده آمریکا به شدت مخالف این اقدام بود اما در نهایت علم بر سیاست پیروز شد. امید می‌رفت که این اقدام از شدت پیش‌داوری‌ها، نفرت‌پراکنی‌ها و بدرفتاری‌ها با همجنسگرایان بکاهد. این تصمیم دست‌کم از این نظر موفق واقع شد که امروزه در مقایسه با گذشته افسردگی، احساس طرد و گرایش یا اقدام به خودکشی کمتری را تجربه می‌کنند.

البته از این امتیازها همجنس‌گرایان کشورهای آزاد بهره‌مند شده‌اند و نه همه همجنس‌گرایان در کشورهایی چون ایران. همجنس‌گرایان زیادی را در ایران ملاقات کرده‌ام که پس از مراجعه به روان‌شناسان با تلاش آنان برای تغییر گرایش جنسی‌شان روبرو شده‌اند. فرایندی که «وارونه‌سازی درمانی»[۱۸] نامیده می‌شود و عواقب هولناکی هم در پی دارد؛ از جمله ابتلا به اختلالات شدید روان‌شناختی، اقدام به خودکشی و... . این در حالی است که در روان‌شناسی افراد **LGBT** تاکید بر این است که باید به آنان نسبت به پذیرش هویت جنسی‌شان و کنار آمدن با پرخاشگری‌های جامعه کمک کرد.

شخصا با روان‌شناسان و روانپزشکان زیادی در این زمینه صحبت کرده‌ام. به نظر می‌رسد بخش بزرگی از روان‌شناسان ایرانی نه مطالعات علمی بلکه ارزش‌های شخصی خود را ملاک تشخیص قرار می‌دهند. استدلال‌ها عمدتا بسیار عامیانه است. برای نمونه در گفت و گو با یکی از روان‌شناسان خوشنام

۱۸ . Conversion therapy

یکی از شهرهای ایران، او استدلال می‌کرد انجمن روان‌شناسی آمریکا به عنوان مرجع تعیین اختلالات روان‌شناختی هرچه آمارش زیاد می‌شود را از فهرست اختلالات روان‌شناختی خارج می‌کند! اگر این‌گونه است تعداد ابتلا به افسردگی، سومصرف مواد مخدر، اختلالات شخصیت و... در جامعه بسیار زیاد است، با این استدلال آنان، این اختلالات هم باید از فهرست اختلالات روانی حذف شوند! آن روان‌شناس همچنین یکی از کیس‌هایش را برایم توضیح داد که در سربازی با سرباز دیگری آشنا شده‌بود و قصد همخانگی داشتند و برای مشورت بیشتر به ایشان مراجعه کرده‌بودند. او کوشیده‌بود گرایش جنسی سرباز را تغییر دهد اما از آنچه بعدا به سر جوان آمده، اطلاعی نداشت.

وارونه‌سازی درمانی

برای به اصطلاح درمانی که هدفش تغییر گرایش جنسی همجنس‌گرایان به دگرجنس‌گرایی باشد دو واژه در زبان انگلیسی به کار برده می‌شود؛ «**Reorientation therapy**» و «**Conversion Therapy**». اینها دو روی یک سکه‌اند و امروزه به عنوان عملی غیراخلاقی و مصداق «شکنجه» (رومرو، ۲۰۱۸) شناخته می‌شود. بسیاری از کشورهای جهان این عمل را ممنوع کرده و چنانچه روان‌شناس، روان‌پزشک یا هر کسی دیگر به چنین کاری دست بزند با مجازات سنگین زندان روبرو می‌شود. درشر و همکاران (۲۰۱۶) وارونه‌درمانی را فرایندی توصیف می‌کنند که طی آن از هر روش همچون گفت و گوی فردی، رفتار درمانی و... استفاده می‌شود تا گرایش جنسی یک فرد را از همجنس‌گرا به دگرجنس‌گرا تغییر دهند. آنها تاکید می‌کنند که در بسیاری از ایالت‌های آمریکا قوانینی در ممنوعیت وارونه‌درمانی وضع شده و ایالت‌های تازه‌ای نیز نسبت به این عمل اقدام می‌کنند چون نه تنها این فرایند بی‌تاثیر بوده بلکه باعث آسیب به فرد و اطرافیانش می‌شود. رئای (۲۰۱۸) نیز یادآوری می‌کند که ریشه وارونه‌درمانی به دهه ۱۹۶۰ و زمانی بر می‌گردد که همجنس‌گرایی و دیگر گرایش‌های جنسی همچون دوجنس‌گونگی به عنوان یک انحراف اجتماعی به شمار می‌رفتند؛ به گفته وی، تمام مطالعاتی که پیرامون وارونه‌درمانی انجام شدند، مشکل روش‌شناختی داشتند. رومرو (۲۰۱۸) نیز بیان می‌کند که این روش، کاملا بی‌تاثیر بوده و اقدام به خودکشی، افسردگی شدید و اختلالات روان‌شناختی بسیاری را در پی داشته‌است.

چنانچه فرصت باشد، در نوشتار جداگانه‌ای به وارونه‌درمانی و روان‌شناسی افراد **LGBT** خواهم پرداخت اما در هر صورت غم‌انگیز اینجاست که بسیاری از روان‌شناسان ایرانی، همچنان همجنس‌گرایی را نابهنجاری تلقی کرده و در پی تغییر گرایش جنسی مراجعانشان بر می‌آیند.

نتیجه‌گیری

از آنجا که در نوشتاری مفصل به «روان‌شناسی همجنس‌گرایی» خواهم‌پرداخت، از ارایه بیشتر شاهد علمی می‌گذرم. اما با توضیحاتی که تا اینجا ارایه شد، هنوز می‌توانیم تعریف قبلی خود از همجنس‌گرایی را گسترش داده و با دقت بیشتری این پدیده انسانی را توضیح دهیم:

> همجنس‌گرایی یک گرایش جنسی «طبیعی» است که فرد با آن به دنیا می‌آید و در انتخابش نقشی ندارد و قابل تغییر نیست؛ یک فرد همجنس‌گرا نیز کسی است که صرف نظر از اینکه هویت جنسی خود را پذیرفته یا نپذیرفته باشد، از لحاظ جنسی و عاطفی مجذوب فردی از جنس موافق خود می‌شود و تمایل جنسی و رمانتیک به فردی از جنس مخالف ندارد.

همجنس‌گرایان سرکوب‌شده‌ترین انسان‌های تاریخ هستند که هرگز نه منحرف بوده‌اند و نه‌بیمار. با این حال به دلایلی که بر آنان نامعلوم بوده همواره انسانیت‌زدایی شده و مورد شقاوت‌آمیزترین برخوردهای فیزیکی (شکنجه و مرگ)، کلامی (توهین و برچسب و داغ‌ننگ) و رابطه‌ای (ظالمانه‌ترین تبعیض‌ها در صورت برملاشدن گرایش جنسی‌شان) قرار گرفته‌اند. آنها قربانی سوتفاهمی شده‌اند که ناشی از اقلیم بوده و تفسیر نادرست از دین نیز (داستان لوط) باعث مشروعیت‌بخشی به سرکوب آنان شده است. هم‌اینک که این سطور را می‌نویسم در صفحه بی‌بی‌سی فارسی در اینستاگرام مشغول خواندن خبری هستم از یک کودک ۹ ساله در ایالات‌متحده که به‌خاطر تمسخرشدن به همجنس‌گرا بودن دست به خودکشی زده‌است. در ذیل این پست بی‌بی‌سی، صدها کامنت فارسی در خشونت‌ورزی و درخواست مجازات سختگیرانه برای همجنس‌گرایان منتشر شده‌است. چه‌بسا بسیاری از این افرادی که چنین تقاضاهایی مطرح می‌کنند حتا یک‌بار هم با یک فرد همجنس‌گرا سر و کار نداشته‌اند.

همجنس‌گرایان سرکوب‌شده‌ترین مردمان تاریخ‌اند. آنان مانند یهودیانی که در گتوها زندگی می‌کردند، مانند سیاه‌پوستانی که به بردگی کشیده می‌شدند و دیگر آزاردیدگان تاریخ نیستند. آنان بسیاری بیشتر آزار دیده‌اند. یهودیان و سیاهان و بردگان دست‌کم همدیگر را می‌شناختند و کسی بابت آنچه بودند وادارشان نمی‌کرد که احساس گناه کنند. احساس گناه برای چیزی که نقشی در آن نداشتند. آنها هزاران سال با عناوینی چون «گناهکار» و «بیمار» مطرود و تحقیر شدند بی‌آنکه آسیبی به دیگران زده‌باشند. برای آن نیز چه در جوامع اسلامی یا مسیحی، دشوارترین مجازات‌ها را به جان خریده‌اند. حتا برای اعمال مجازات مرگ برای آنان، روشی بس دردآور در نظر گرفته می‌شده؛ اما هیچ کس نپرسیده که چرا؟ چرا باید چنین مجازات شقاوت‌آمیزی برای یک عاطفه و کنش جنسی اعمال شود؟

اینک، باید گفت رنجی که بر همجنس‌گرایان رفته، لکه‌ننگی بر پیشانی تاریخ و همه کسانی است که هنوز از این سرکوب ستمگرانه دفاع می‌کنند. امروزه تفسیر آسان‌گیرانه‌تر و دقیق‌تری از منابع دینی نیاز است تا هم دین به عنوان بستری که سرکوب همجنس‌گرایان را تسهیل کرده از آنان دلجویی کند و هم درهای صلح میان همجنس‌گرایان و دین باز شود؛ تا آن وقت یک فرد همجنس‌گرا چنین تصور نکند که باید میان دین و گرایش جنسی‌اش دست به انتخاب بزند. اینکه یا از دین دست بکشد یا اینکه با حفظ ایمانش همواره بابت جوهر وجودی‌اش رنج کشیده و احساس گناه کند. چه‌اینکه این نوشتار که پیش روی شماست نشان می‌دهد برداشتی که از دین شده ربطی به همجنس‌گرایی ندارد و در واقع دین درباره شرایطی استثنایی و عجیب در طول تاریخ صحبت می‌کند که همه مردمان دست به هم‌بستری با هم‌جنسان خود زده‌اند و از آمیزش با زنان – احتمالا– پرهیز کرده‌اند. در ادامه متون اصلی مذهبی سه دین بزرگ ابراهیمی، یهودیت، مسیحیت و اسلام را مورد کند و کاو قرار می‌دهیم؛ با ۳ محور اصلی، جمعیت، جنگاوری و معیشت.

Chapter Three:
Religion and Economy's need for Population

Two hundred years ago, a new age in human life started. This new era includes more production than people need. Development of health sciences also provided vaccination which led to over population. Before the industrial revolution the things were different. Many of new born kids died in early months or years of life. Only those ones who were strong could survive. Thus, the extended families needed to have more children so that some of their children remain alive. In the time, society needed more population to work in farms, manage herds and trades. So, the survival of the society was strongly dependent on the population. For kings and rulers also more workforces meant more taxes. They didn't know the homosexuality and the only understanding of any same sex intercourse was the fear of its «epidemy». Consequently, the misunderstang on homosexuality got stronger than it was because they used to think if same-sex intercourses be allowed, it becomes common among all men, reproduction damages and they do not have enough workforces in farms. The content analyse on story of Lot clearly shows this concern.

فصل سوم

دین؛ جمعیت و معیشت

درست معلوم نیست از چه زمانی مسئولیت فعالیت‌هایی مانند شکار، کشاورزی و دامداری بر دوش مردان گذاشته‌شد. برخی منابع تاریخی از اینکه دست کم برخی از این فعالیت‌ها در دوره‌ای زنانه بوده اطلاعاتی به دست می‌دهند، اما حتی در تصاویری که روی دیوارهای غارها کشیده‌شده این طور به‌نظر می‌رسد که شکارگران اولیه باید از میان مردان بوده‌باشند. به هر روی تا پیش از جهان مدرن امروزی، نوعی تنازع‌بقا در میان انسان‌ها در جریان بوده و عمر وفور نعمت که به مدد توسعه صنعتی شکل گرفته به بیش از ۲۰۰ سال از عمر بشر روی زمین نمی‌رسد. این در شرایطی است که تا همین چند ده‌سال پیش، امید به زندگی زیستن انسان روی زمین به سختی به ۵۰ سال می‌رسیده و طبیعی بوده که فشار زیادی برای تولیدمثل و جایگزینی نیروهای تازه‌نفس به جای افراد از کارافتاده احساس می‌شده. ضمن اینکه بسیاری از تازه‌متولدان نیز به خاطر نبود بهداشت و واکسیناسیون می‌مرده‌اند و باز در یک فرایند تنازع‌بقا، تنها آنها زنده می‌ماندند که توانمندتر بودند. در چنین وضعی که بقا این‌قدر شکننده بود، طبیعی است که هر فعالیت جنسی که منجر به فرزندآوری نشود مورد پذیرش جامعه قرار نمی‌گرفت و حتی زوج‌های دگرجنس‌گرایی که فرزنددار نمی‌شدند آماج پیش‌داوری‌های کلامی قرار می‌گرفتند؛ فرهنگی که هنوز هم به طور کامل از میان نرفته است. به این ترتیب، بیهوده نیست که دین به عنوان تنظیم‌کننده رابطه میان انسان و محیط، نسبت به فرزندآوری اصرار دارد؛ یکی از دلایلش نیاز به نیروی کار برای کشاورزی و دامداری. موسی (ع) وقتی می‌خواهد به قومش وعده سرزمین موعود را بدهد، یادآوری می‌کند

که آن سرزمین بسیار حاصلخیز و پربرکت است. اصلا همین واژه برکت بارها در هر ۵ سِفر تورات تکرار می‌شود. به همین خاطر می‌توان گفت یک بُعد منع فعالیت همجنس‌خواهانه می‌تواند این بوده‌باشد که این هراس وجود داشته که با همه‌گیری آن در میان تمام مردان (آن‌گونه که اشتباه تصور می‌شده) جمعیت برای اقتصاد و به طور خاص کشاورزی، کم بیاید. سیپولا[۱] (۱۹۷۴) بر این‌باور است که در میان ۳ شاخه مهم اقتصاد (ساخت و ساز، کشاورزی و نساجی) در دوران قدیم، کشاورزی مهمترین و زیربنای دیگر فعالیت‌ها بوده‌است تا جایی که مردم برای دو موضوع همواره نگران جمعیت‌شان بوده‌اند؛ یکی کشاورزی و دیگری جنگ. این روند تا سده هفدهم به اندازه‌ای فراگیر است که نرخ رشد جمعیت بسیار بالاست؛ ۳۵ تا ۵۵ تولد در هر هزار نفر جمعیت. گاهی چنان انفجار جمعیتی در جوامع کشاورزی هم رخ می‌داده که نرخ زاد و ولد به ۳۰۰ تا ۵۰۰ تولد در برابر هر یک هزار نفر جمعیت می‌رسیده‌است. البته این رقم مربوط به کشورهای اروپایی است و در کشورهای جهان سوم و خاورمیانه‌ای همچون ایران تا همین نیم‌قرن پیش نرخ زاد و ولد بسیار بالا بود. افراد نیز به محض اینکه از آب و گل در می‌آمدند در زمین‌های کشاورزی مشغول کار می‌شدند تا به بقای خانواده کمک کنند. مروری بر منابع مذهبی نشان می‌دهد که برای دین به عنوان پیونددهنده انسان و محیط‌ش، چقدر افزایش جمعیت مهم بوده؛ در سِفر پیدایش، خدا مرد و زن را همانند خودش می‌آفریند و بعد دستور می‌دهد که «پرشمار شوید»:

> و خداوند آنان را برکت داد، و خداوند به آنان گفت پرثمر و پرشمار شوید و زمین را پر کنید و آن را رام سازید. و بر ماهی دریا و پرندگان آسمان و هر جنبنده‌ای که روی زمین حرکت می‌کند مسلط شوید (پیدایش: ۱:۲۸).

۱ . Cipolla

مشخص است که مراد از مسلط شدن بر ماهی و پرنده و هر جنبنده‌ای، کشاورزی و شکار و دامداری و در یک کلام تهیه غذاست. انسان خود باید دست به کار تهیه خوراکش شود وگرنه غذایی برای خوردن نخواهد یافت؛ چه اینکه در آیه‌های بعد سفر پیدایش –آیه‌های ۲۹ تا ۳۱–، این کتاب به روشنی درباره اهمیت غذا صحبت می‌کند و پیداست که چقدر داشتن جمعیت بیشتر برای تهیه غذا و شکار حیوانات اهمیت دارد:

> و خداوند گفت، من هر بذر پربازده‌ای را به شما داده ام که بر فراز زمین موجود است. و بر هر درخت ثمردهی بذری برای بازده دوباره است. این برای شماست که غذا تهیه کنید؛ و برای هر حیوانی بر روی زمین، و بر هر پرنده‌ای از بهشت و بر هرچه که بر زمین می‌خزد و در هرآنچه حیات هست دانه‌سبزی برای غذا داده‌ام.

به لحاظ نمادین این آیات نکات جالبی در خود دارند. اشاره به دانه‌هایی که در درختان است برای رشد درختانی دیگر خود نشان‌دهنده زاد و ولد است. آدم و حوا نیز به این خاطر از بهشت رانده شده‌اند که میوه درخت ممنوعه را خورده و بخش تناسلی بدنشان نمایان شده (یا نسبت به وجود آن آگاه شده‌اند)؛ جایی از بدن که محل زادآوری است. به هر روی، انسان از بهشت رانده و به زمین هبوط می‌کند تا در زمین کشت و زرع کند و این‌گونه بقا یابد. کشت و زرع اما بدون جمعیت بیشتر که ممکن نیست. حتی نخستین مرگ هم در زمین کشاورزی اتفاق می‌افتد و یکی از فرزندان آدم دیگری را می‌کشد. با پیدایش مرگ بقای نوع انسان باز هم شکننده‌تر می‌شود و نیاز به فرزندآوری، بیشتر. به هر روی نسل انسان ادامه پیدا می‌کند و انسان‌ها به بت‌پرستی روی می‌آورند. عملی بس نکوهیده در دین. این است که خداوند تصمیم به نابودی نوع بشر می‌گیرد تا اینکه نوح فرزند لمک زاده می‌شود. در داستان نوح با دو عنصر بنیادین روبرو هستیم؛ یکی اهمیت داشتن فرزند پسر برای کشاورزی و دیگر اهمیت هم‌خوابی زن و مرد برای فرزندآوری:

و لمک ۱۸۲ سال زندگی کرد و دارای یک فرزند پسر شد و او را نوح نامید و گفت که این فرزند برای ما کار خواهد کرد و در کار ما را تسکین خواهد داد؛ به خاطر زحمت زمینی که ما روی آن زحمت می‌کشیم و یهوه آن را نفرین[۲] کرده‌است (پیدایش، ۵: ۲۸-۲۹).

بخش دوم داستان نوح هم به فرزندآوری اشاره دارد. خداوند که از بت‌پرستی انسان‌ها روی زمین به ستوه آمده به نوح دستور ساخت کشتی‌یی می‌دهد و توفانی می‌فرستد که همه مردمان به جز مومنان به نوح را از میان می‌برد. او از نوح می‌خواهد که از هر جانداری یک زوج نر و ماده را سوار کشتی خود کند تا پس از آن روی زمین زاد و ولد کنند و پرشمار شوند.

پس از توفان، خداوند با نوح و «پسرانش» عهدی می‌بندد و دستور می‌دهد که زاد و ولد کرده و زمین را پر کنند (پیدایش، ۹: ۱). یکی از نوادگان نوح که بعدها بر زمین پراکنده می‌شوند ابراهیم است که خداوند هنگام مهاجرتش به کنعان، به او قول می‌دهد از او «ملتی بزرگ» بسازد (پیدایش، ۱۲:۲).

۲. به نظر می‌رسد مفهوم نفرین از منابع بین النهرین یا مصر باستان به دین‌های ابراهیمی وارد شده‌باشد. ضمن اینکه شریعت یهود شباهت زیادی به قوانین بابلی از جمله قوانین همورابی دارد. این قوانین پیش از پیدایش آیین یهود وجود داشته‌اند.

عمل همجنس‌خواهانه، لواط و جمعیت!

> و لـوط را فرسـتادیم هنگامـی کـه بـه قـوم خـود گفـت: شـما عمـل بسـیار زشـتی انجـام می‌دهیـد کـه هیـچ یـک از مـردم جهـان پیـش از شـما آن را انجـام نـداده اسـت! آیـا شـما بـه سـراغ مـردان می‌رویـد و راه (تـداوم نسـل انسـان) را قطـع می‌کنیـد و در مجلسـتان اعمـال ناپسـند انجـام می‌دهیـد؟! امـا پاسـخ قومـش جـز ایـن نبـود کـه گفتنـد: اگـر راسـت می‌گویـی عـذاب الهـی را بـرای مـا بیـاور (سـوره عنکبـوت، آیـات ۲۸ و ۲۹).

ایـن آیـات از قـرآن کریـم به‌قـدر کافـی گویـا هسـتند کـه دلیـل منـع عمـل همجنس‌خواهانـه، قطـع تـداوم نسـل بوده‌اسـت. پیـش از ایـن هـم گفتیـم کـه شـرایط در شـهر لـوط بسـیار اسـتثنایی و عجیـب اسـت؛ اینکـه مـردان فقـط بـا مردان (احتمـالا منظـور نوجوانـان مذکـر اسـت) هم‌بسـتر می‌شـوند و آن‌گونـه کـه قـرآن در آیـه دیگـری از لـوط نقـل می‌کنـد از آمیـزش بـا زنـان می‌پرهیزنـد. ایـن عمـل را نیـز در جمـع انجـام می‌دهنـد طـوری کـه بـه بخشـی از آداب و رسومشـان تبدیـل شـده. ایـن وضعیـت بـا همجنس‌گرایـی هم‌خوانـی نـدارد. هم‌جنس‌گـرا بـا گرایـش جنسـی‌اش زاده می‌شـود و امـکان اینکـه همـه مـردان یـک شـهر همزمـان همجنس‌گـرا شـوند وجـود نـدارد. ضمـن اینکـه منظـور لـوط از اینکـه ایـن عمـل پیـش از آنـان سـابقه نداشـته، احتمـالا ایـن اسـت کـه همـه مـردان شـهر بـه صـورت همزمـان بـه چنیـن کاری دسـت زده‌باشـند (آن هـم بـه صـورت تجاوزگونـه؛ آن طـور کـه بـرای سـکس بـا مهمانـان لـوط بـه خانـه‌اش هجـوم می‌آورنـد) و مگـر ممکـن اسـت هـزاران سـال پیـش از تولـد لـوط، هیـچ مـردی بـا مـرد دیگـری نیامیختـه باشـد؟

قـرآن کریـم نیـز درسـت ماننـد تـورات روایـت می‌کنـد کـه فرشـتگان پیـش از راهـی شـدن بـه سـمت لـوط، بـه نـزد ابراهیـم می‌رونـد و بـه او فرزنـد زاده شـدن پسـری دانـا می‌دهنـد؛ هرچنـد ابراهیـم بـه دلیـل سـالخوردگی ابتـدا بـاور نمی‌کنـد (سـوره حجـر، آیـه ۵۳ و ۵۴). البتـه اشـاره‌های قـرآن بـه داسـتان لـوط

پراکنده و مختصر است اما تورات روایت طولانی‌تری دارد. در تورات، به جز وعده بسیار فرشتگان به ابراهیم برای «پرشمار شدن» فرزندانش و همین‌طور مجازات یا به تعبیر قرآن کریم انتقام از مردم شهر لوط به دلیل انجام عملی که راه تولیدمثل را می‌بندد، ۲ عنصر کلیدی دیگر هم وجود دارد؛ یکی از این عناصر بحث کشاورزی و دامداری است و دیگری ناامنی ابراهیم و لوط در محل زندگی‌شان. درباره ناامنی در فصلی که به جمعیت و جنگ اختصاص دارد مفصل خواهیم پرداخت. اما درباره کشاورزی، واقعیت این است که ابراهیم و لوط که عموزاده‌اند، در سرزمینی مشترک به کشت و زرع می‌پردازند و دامداری می‌کنند. اما به قدری شمار دام‌هایشان زیاد می‌شود که گزینه‌ای جز جدا شدن از هم نمی‌بینند. در نتیجه لوط به شهر سدوم که در همان نزدیکی است، مهاجرت می‌کند. تورات همچنین به سرنوشت لوط پس از ترک سدوم می‌پردازد؛ چیزی که در قرآن کریم وجود ندارد و اندیشمندان مسلمان این بخش از تورات را شدیدا رد می‌کنند. این بخش هم باز بیان‌گر دغدغه فرزندآوری در آن زمان است. به روایت تورات، دختران لوط از هراس اینکه هرگز شوهری نیابند و فرزنددار نشوند پدر خود را مست کرده و با او می‌خوابند و هر کدام هم صاحب فرزند پسری می‌شوند. از این داستان آشفته و سردرگم، یک نکته اما هویداست و آن اینکه دریافت مردمان آن زمان از آمیزش جنسی همجنسان با آنچه امروزه به عنوان همجنس‌گرایی می‌شناسیم، تفاوت دارد؛ اینکه آنها متوجه نیستند تنها اقلیتی از جامعه همجنس‌گرا هستند و این طور نیست که گرایش به همجنس همچون یک اپیدمی در میان تمام افراد گسترش پیدا کند.

به هر روی، در حالی که تورات علت جابجایی لوط به سدوم را جدایی از ابراهیم ذکر می‌کند، قرآن کریم او را پیامبری برای هشدار به مردمان آن دیار می‌داند. «جمعیت» یک عنصر پرتکرار در کتاب‌های مقدس است. چه اینکه در قرآن نیز اشاره می‌شود که فرشتگان نخست به ابراهیم مژده زایش فرزندی دانا می‌دهند و سپس راهی شهر لوط می‌شوند. در تورات نیز، بسیار

پیش از ویرانی سدوم و در هنگامی که لوط و ابراهیم به خاطر پرتعداد شدن دام‌هایشان از هم جدا می‌شوند، خداوند از ابراهیم می‌خواهد که به سرزمین پیرامونش خوب نگاه کند. او سپس به ابراهیم وعده می‌دهد که سراسر آن سرزمین را به نوادگان او بدهد و تعدادشان را نیز بی‌شمار کند:

> و من نوادگان تو را به اندازه شن‌های روی زمین خواهم کرد. اگر کسی توانست شن‌های زمین را بشمارد، قادر خواهد بود نوادگان تو را نیز بشمارد (همان، ۱۳-۱۶).

پس از جابجایی لوط به سدوم نیز جنگی با قبایل نزدیک رخ می‌دهد و لوط به اسارت در می‌آید. ابراهیم با مردانش او را آزاد می‌کند. همزمان سدومیان در جنگ شکست می‌خورند اما در حالی که باید به فرزندآوری مشغول باشند تا جمعیتشان را برای جنگ افزایش دهند، به کاری مشغولند که به قول لوط «تداوم نسل را قطع می‌کند». در این‌باره در فصل بعد مفصل خواهیم پرداخت.

بحث فرزندآوری ابراهیم همزمان با اشاره پیاپی به ناتوانی ساره از باردار شدن آغاز می‌شود. ساره کنیز خود هاجر را به ابراهیم می‌بخشد و از او می‌خواهد که با وی هم‌خواب شود. از ابراهیم و هاجر، اسماعیل زاده می‌شود. ساره آغاز به آزار هاجر می‌کند. هاجر می‌گریزد. در بیابان فرشته خدا خود را بر هاجر می‌نمایاند و از او می‌خواهد که به نزد اربابش، ساره بازگردد. فرشته به هاجر قول می‌دهد که فرزندان اسماعیل را بی‌شمار کند. در عین حال خداوند به ابراهیم قول می‌دهد که شمار فرزندانش را از فرزندی که از ساره خواهد داشت (اسحاق) فراوان کند. ابراهیم سپس به دستور خداوند، هاجر و اسماعیل را در بیابان رها می‌کند[۳]. امروزه یهودیان خود را نوادگان اسحاق می‌دانند و عرب‌های شبه‌جزیره عربستان، اسماعیل.

من شمار واژگانی که در فصل‌های ۱۵ تا ۱۸ پیدایش به جمعیت اشاره

۳. منابع یهودی محل رها کردن اسماعیل و هاجر را بئرشبع و منابع اسلامی، مکه مکرمه امروزی می‌دانند.

دارد را شـمارش کـردم. واژه‌هایـی چـون نسـل، نـوادگان و جمعیـت. شـمار ایـن واژگان ۳۳ مـورد بـود. نمونه‌هایـی از ایـن دسـت:

- اینـك بـه آسـمان نـگاه کـن و سـتارگان را بشـمار، البتـه اگـر بتوانـی ایـن کار را بکنـی! تعـداد نـوادگان تـو همین‌قـدر زیـاد خواهـد بـود
- من نسل تو را پرشمار خواهم کرد. طوری که قابل شمارش نباشند
- مـن بـه پیمـان خـودم و تـو متعهـد می‌مانـم و نسـل تـو را بسـیار خوا هم کـر د
- ابراهیم بی‌گمان نیای ملت توانمندی خواهد بود

بـه داسـتان لـوط برگردیـم. ابراهیـم بـا ویرانـی شـهر سـدوم و از میـان بـردن مردمـان آن شـهر موافـق نیسـت و خداونـد را راضـی می‌کنـد کـه حتـا اگـر ۱۰ نفـر انسـان بی‌گنـاه در میـان مردمـان آن شـهر باشـند، خداونـد از نابـودی شـهر چشم‌پوشـی کنـد. در نهایـت امـا حتـا یـک فـرد بی‌گنـاه هـم در میانشـان پیـدا نمی‌شـود. ایـن در تاییـد فرضیـه مـا اسـت کـه در داسـتان لـوط بـا وضعیتـی مواجـه هسـتیم کـه همـه مردمـان شـهر بـه کاری گناه‌آلـود دسـت زده‌انـد و ایـن بـاز بـا طبیعـت همجنس‌گرایـی کـه محـدود بـه اقلیتـی پایـدار اسـت، هم‌خوانـی نـدارد. پرسـش دیگـر ایـن اسـت کـه آیـا گنـاه، تنهـا آمیـزش مـردان بـا مـردان بـوده؟ یعنـی بیـن زنـان هـم فـرد پاکدامنـی پیـدا نمی‌شـده کـه بـه یمـن حضـور آنـان شـهر از ویرانـی نجـات یابـد؟ ایـن نشـان می‌دهـد کـه انگیـزه اصلـی خداونـد از مجـازات سـدومیان چیـزی فراتـر از همخوابـی بـا همجنسان‌شـان بـوده باشـد. علامـه طباطبایـی در تفسـیرالمیزان می‌گویـد کـه زنـان هـم درسـت ماننـد مـردان گناهـکار بوده‌انـد. بـا ایـن تفسـیر علامـه، بایـد چنیـن نتیجـه بگیریـم کـه مـردم سـدوم آلـوده گناهـان پرشـماری بوده‌انـد. بـه ایـن ترتیـب، چنانچـه مجـازات امـروزی بـرای روابـط همجنس‌خواهانـه برگرفتـه از سرنوشـت سـدومیان بوده‌باشـد، بایـد در آنهـا تجدیدنظر و از قربانیـان اصلـی ایـن سوبرداشـت، یعنـی همجنس‌گرایـان، دلجویـی کـرد.

فرضیـه دیگـری را هـم می‌توانیـم مـورد بحـث قـرار دهیـم؛ اینکـه یهـوه در

تورات زنان را به عنوان «افراد» به شمار نمی‌آورد. چه اینکه تورات به طور کلی کتابی است مردانه، و بهای بسیاری برای مردان قائل می‌شود. این یک مرد است که شمار نوادگان او بسیار می‌شود (ابراهیم)، یا در سفر سرشماری، خداوند به موسی (ع) دستور می‌دهد که مردانی که توان جنگیدن دارند را بشمارند.

قرآن کریم نیز به نظر می‌رسد که این کتاب آسمانی بیشتر خطاب به مردان صحبت می‌کند. البته قرآن کریم، کتاب پیشرویی است که نه تنها یکی از سوره‌های آن به نام یک زن مقدس است (مریم «ع») بلکه اشاره‌های زیادی به زنان برجسته تاریخ دارد؛ همچون آسیه همسر فرعون، ملکه صبا و بانوی دو عالم، حضرت زهرا (س). با این حال در سوره نسا که قوانین ازدواج را بر می‌شمرد اصولاً خطاب به مردان صحبت می‌کند. البته این بی‌راه هم نیست چون به هر روی در جامعه آن روز عربستان، مردان قدرت غالب بوده‌اند و زنان حاشیه‌نشین خیمه‌ها. در داستان لوط نیز این قرآن است که جایگاه برابری برای زنان قائل می‌شود، چرا که قرآن کریم تصریح می‌کند زن لوط از گناهکاران بود و همراه آنان مجازات شد. به این ترتیب می‌توانیم نتیجه بگیریم گناهی که مردمان شهر سدوم بدان خاطر مجازات شدند، چیزی فرای همخوابگی مردان با همجنسانشان بوده و زنان را نیز در بر می‌گرفته‌است. داستان لوط طوری بر کتاب‌های آسمانی سایه می‌اندازد که هرگونه رفتار همجنس‌خواهانه را منع می‌کند و ما در تنخ، عهد جدید و قرآن کریم با منع این‌روابط روبرو می‌شویم؛ در اینجا مروری دوباره بر داستان لوط در پیدایش نشان می‌دهد که چگونه همه آیه‌های منع کننده ارتباط جنسی مردان با هم در واقع به شرایطی همچون شهر لوط اشاره دارند؛ داستان این است که فرشتگانی که در هیئت جوانانی زیبارو به شهر آمده‌اند، مهمان لوط شده‌اند:

پیش از اینکه استراحت کنند، مردان شهر، مردان سدوم خانه را محاصره کردند؛ پیر و جوان، همه افراد از هر دسته‌ای. و لوط را صدا

زدند و به او گفتند آن مردانی که امشب به نزد تو آمدند کجایند؟ آنان را نزد ما بیاور تا با آنها رابطه جنسی داشته‌باشیم. و لوط جلوی در رفت و در را پشت سر خود بست. و او گفت، برادرانم! التماس‌تان می‌کنم! چنین مشمئزکننده رفتار نکنید! به علاوه من دو دختر دارم که تاکنون با هیچ مردی نخوابیده‌اند. التماس‌تان می‌کنم بگذارید آنان را به نزد شما بیاورم و با آنان رابطه داشته باشید اما با مهمانانم کاری نداشته باشید که آنان به زیر سقف من پناه آورده‌اند. و آنان به او (لوط) گفتند، کنار بایست! این مرد به شهر ما آمده و لازم است که قضاوت شود. اینک ما با تو از آنها بدتر خواهیم کرد. و آنان به سمت در هجوم بردند طوری که نزدیک بود در بشکند اما مردان (مهمانان) لوط را به داخل خانه برده و در را بستند. و مردانی که بیرون از خانه بودند را کور کردند؛ بزرگ و کوچک را. طوری که نمی‌توانستند در را پیدا کنند (پیدایش، ۱۹: ۴-۱۱).

تا اینجای داستان، روایت تورات با قرآن کریم یکی است. تحلیل محتوایی از این بحث نشان می‌دهد که چه سوبرداشت بزرگی صورت گرفته‌است. آنها خانه را «محاصره» کرده‌اند، لوط را تهدید می‌کنند که چنانچه اجازه دسترسی به مهمانان را ندهد، «با او از آنان بدتر» خواهندکرد، مهمانان به این کار رضایت ندارند (که اگر داشتند مهاجمان را کور نمی‌کردند) و لوط التماسشان می‌کند که از خواسته‌شان چشم‌پوشی کنند، و طوری به خانه هجوم می‌آورند که نزدیک است در خانه بشکند. نکته شگفت‌انگیزتر اینکه همه مردان مهاجم می‌خواهند فقط با ۲ نفر [۴] رابطه جنسی داشته‌باشند!

و این تکرار مکررات است که باز بگوییم امکان ندارد همه مردان یک جامعه با هم همجنس‌گرا شوند و همجنس‌گرایی مانند هر گرایش جنسی دیگری، ذاتی است. نه یک دگرجنس‌گرا همجنسگرا می‌شود و نه یک

۴. برخی منابع تعداد مهمانان را ۲ نفر و برخی منابع ۳ نفر ذکر کرده‌اند. علامه طباطبایی می‌گوید جبرائیل هم در میان آنان بوده‌است.

همجنس گرا، دگرجنس گرا. این ما را به دیدگاه آرش نراقی می‌رساند که داستان قوم لوط، داستان تجاوز و پدوفیلیا است و همچنین به دیدگاه میشل فوکو که آنچه مردم و ادیان از رفتارهای همجنس‌خواهانه برداشت می کردند با مفهوم امروزی همجنس گرایی کاملا متفاوت است.

در قرآن کریم می‌خوانیم که لوط آرزو می کند «ای کاش قدرتی بر آنان داشتم». شاید بتوان این جمله را چنین تفسیر کرد که منظور او، داشتن افرادی است که می توانستند از او حمایت کنند. این وضع نشان می‌دهد که در آن زمان چقدر تعلق داشتن به قبیله بزرگی که بتوانند در آن ذوب شده و از حمایتش برخوردار باشند، اهمیت داشته‌است. چیزی که لوط و ابراهیم به عنوان غریبه‌هایی که از حاران[5] به کنعان مهاجرت کرده‌بودند از داشتنش محروم بودند. و چه بسا همین اندوه بوده که خداوند برای تسکین ابراهیم مدام به او وعده می‌داده که شمار فرزندانش را بی‌شمار کند. وضعیت لوط به اندازه‌ای بغرنج است که حتی پس از گریختن از سدوم، می ترسد به روستایی در آن نزدیکی برود در نتیجه به همراه دخترانش به کوه پناه می‌برد. نکته مبهمی هم اینجا وجود دارد؛ اینکه برخی منابع می گویند لوط دامادهایی هم داشته. مشخص نیست آیا دامادها هم به گناه آلوده بوده‌اند؟ و شوهر کدام دخترانش بوده‌اند؟ آن دو دختری که به همراه لوط از شهر خارج می‌شوند که باکره بوده‌اند و همانی‌اند که لوط در زمان محاصره خانه می گوید هرگز با مردی نخوابیده‌اند. پس دامادها باید شوهر دختران دیگری بوده باشند که چه بسا در ویرانی شهر از میان رفته‌اند.

البته اندیشمندان مسلمان هم به نقش «زور» در داستان لوط اشاره کرده‌اند. بخش بزرگی از داستان لوط در سوره مبارکه هود روایت شده‌است. سوره‌ای که یکی از بنیادی‌ترین بخش‌های دین اسلام به شمار می‌رود. علامه طباطبایی تفسیر مفصلی بر این سوره و همچنین آیه‌های مرتبط با

۵. حاران منطقه ای در شمال عربستان امروزی و جنوب میان دو رود باستان بوده است

لـوط نوشـته کـه در آنهـا بـه نقـش «زور» اشـاره شـده. او می گویـد منظـور لـوط از پیشـنهاد دخترانـش، ازدواج آن مـردان بـا دختـران بـوده و نـه زنـا. هرچنـد بـاز هـم ایـن توضیـح علامـه روشـن نمی کنـد وقتـی «همـه مـردان، از پیـر و جـوان و از هـر گـروه و دسـته‌ای» بـه خانـه لـوط هجـوم آورده‌انـد چطـور می‌تواننـد بـا دو دختـر ازدواج کننـد؟ علامـه می گویـد کـه هـدف لـوط از اشـاره بـه دخترانـش ایـن بـوده کـه بـه مهاجمـان یـادآوری کنـد آنهـا صرفـا بایـد بـا زنـان بخوابنـد. علامـه همچنین اعتبـار تـورات را رد می کنـد.

مـن البتـه وارد بحـث اعتبـار یـا تحریـف یـک کتـاب دینـی نمی‌شـوم و اثـر موجـود را منبـع تحلیـل قـرار می‌دهـم بـا ایـن حـال، در کلیـت بحـث مـا حتـا اگـر بـه روایـت قـرآن کریـم بسـنده کـرده و تـورات را نادیـده بگیریـم، بـاز تحلیلمـان معتبـر می‌مانـد.

همخوابگی سدومیان با همجنس از کجا شروع شد؟

علامه طباطبایی مجموعه‌ای از روایت‌ها و احادیث را ارایه می‌کند که تایید‌کننده تحلیل من از داستان لوط هستند. از جمله آنجا که ایشان تلاش می‌کند توضیح دهد همخوابگی سدومیان با همجنسان‌شان از کجا شروع شد. یکی از روایت‌ها که به امام جعفر صادق (ع) تعلق دارد، تصویر روشن‌تری از این داستان به دست می‌دهد. به گفته امام، مردمان لوط عادت داشتند که به صورت گروهی در مزارع‌شان کار کنند. یک روز متوجه می‌شوند که شب‌ها فردی می‌آید و آنچه کاشته‌اند از میان می‌برد. یک شب در کمین می‌کنند و متوجه می‌شوند کار، کار «پسری نوجوان» است (در واقع شیطان خود را به شکل پسری نوجوان در آورده بوده). او را گیر می‌اندازند و تصمیم می‌گیرند که روز بعد اعدامش کنند. آن شب اما شیطان نگهبانش را تحریک جنسی می‌کند و می‌گریزد. روز بعد که مردم برای مجازات پسر نوجوان می‌آیند متوجه می‌شوند که او فرار کرده. نگهبان می‌گوید: «ناراحت نباشید؛ اگرچه فرار کرد ولی من در عوض باهاش آن کار را کردم». سپس مردان شهر متوجه می‌شوند که این کار چقدر لذت‌بخش است، پس به انجام دادنش روی می‌آورند. این طور که علامه طباطبایی بیان می‌کند، شیطان بعدها زنان را هم فریب می‌دهد که به کار مشابهی دست بزنند.

اینکه چرا چنین داستان‌هایی باید ابزار سرکوب همجنس‌گرایان در طول تاریخ شده‌باشد باورکردنی نیست اما به هر روی، از آنجا که روایت شده و مردمان هم آنها را پذیرفته‌اند، همان را مبنای تحلیل خود قرار می‌دهم. این روایت تایید کننده فرضیه ماست. نخستین نکته جالب این است که داستان در بستر «زمین کشاورزی» رخ می‌دهد. داستان به نوعی می‌خواهد یادآوری کند که دست زدن به چنین کاری، می‌تواند بقای کشاورزی را به خطر بیندازد. نکته دیگر، این است که شیطان در قالب پسری نوجوان یا بسیار جوان خود را به مردان شهر عرضه می‌کند. که این نیز مصداق

پدوفیلی و شاهدبازی[۶] است و نه همجنسگرایی. و سرانجام می‌رسیم به اینکه مردان سدوم تا پیش از آمدن آن پسر جوان، با زنان می‌خوابیده‌اند و خبری از سکس با همجنس نداشته‌اند، اما به محض تجربه این کار، مانند یک بیماری واگیر، علاقه به این کار در میانشان رشد می‌کند. گذشته از اینکه این کار، اقدام نکوهیده «بچه‌بازی» است، با همجنس‌گرایی یکسان نیست، چراکه همجنس‌گرا، همجنس‌گرا به دنیا می‌آید و این‌طور نیست که همجنس‌گرا شود. ضمن اینکه همجنس‌گرایی گرایش عاطفی و جنسی دو فرد بالغ به هم بر مبنای رضایت دو طرف است نه آنچه در داستان لوط می‌بینیم و می‌خوانیم. برای همین، یکسان پنداشتن همجنس‌گرایی و لواط ستم دیگری است که در حق همجنس‌گرایان روا داشته می‌شود. زمان نزول سوره هود هم جالب است؛ گفته می‌شود این سوره زمانی نازل شده که روابط مسلمانان و قریش شکرآب بوده. شاید پیامبر مکرم اسلام (ص) از این طریق می‌خواسته‌اند به مشرکان هشدار دهند که اگر خداوند یک‌بار توانسته قوم ستمگری را از میان ببرد، باز هم می‌تواند.

با این تفسیر ناقصی که از داستان لوط صورت گرفته، طبیعی بوده که مردم دریافت اشتباهی هم از آن داشته‌باشند. اینکه تصور کنند چنین چیزی می‌تواند به سرعت در بین همه مردان گسترش یابد، و تولید مثل متوقف شود. در شگفتم آن همه مردانی که به خاطر این برداشت اشتباه مجازات شدند و جان باختند، آنها که در انزوا قرار گرفتند و آنان که عمری در تلخی گذراندند، اگر زنده شوند و این را بدانند، چه حالی خواهند داشت. در این شرایط، طبیعی است که آن دسته از آیه‌هایی که در کتاب‌های آسمانی دین‌های ابراهیمی در رد و منع ارتباط جنسی دو هم‌جنس وضع شده‌است، متاثر از داستان لوط باشد و برداشت ناکاملی که از آن شکل گرفته.

به هر روی، چه اسلام و چه یهود در فرایندی پر از درگیری ظهور

۶. در فصل‌های بعد درباره شاهدبازی خواهم گفت. که اگر مترادفی برای لواط بخواهیم بیابیم، آن مترادف شاهد بازی است و نه همجنس‌گرایی

کردنـد. آنهـا می‌خواسـتند نظـم قدیمـی را بـه هـم زده و نظمـی تـازه را جایگزینـش کننـد؛ در ایـن فراینـد آنهـا در تضـاد و درگیـری بـا کسـانی قـرار می‌گرفتنـد کـه از سـاختارهای کهـن سـود می‌بردنـد. پـس طبیعـی بـوده کـه دین‌هـا بـه افزایـش جمعیـت حسـاس باشـد و بخواهنـد بـه هـر طریقـی پیروانشـان را در راسـتای هدف‌هـای خـود بسـیج کننـد. ایـن داسـتان‌ها نیـز بـه عنـوان رسـانه‌ای قدرتمنـد، جهان‌بینـی دین‌هـا را بـه مـردم منتقـل می‌کردنـد.

تَنَخ، جمعیت و معیشت

تنـخ (تـورات، نواهیـم و ختوئیـم)، هـم کتـاب مقـدس یهودیـان اسـت و هـم مسـیحیان. بـه همیـن خاطـر تحلیـل آنهـا در هـر دو آییـن مسـیحیت و یهـود دارای اعتبـار اسـت. پیداسـت کـه ایـن کتاب‌هـا چگونـه می‌خواهنـد نظـم پیشـین جامعـه را بـر هـم زده و نظمـی تـازه را جایگزیـن کننـد. نکتـه جالـب اینجاسـت کـه پـس از اسـتقرار نظـم جدیـد، هـر زمـان کـه جامعـه در رفـاه و خوشـبختی بـه سـر می‌بـرد – ماننـد زمـان سـلیمان- صحبتـی از مسـائل جنسـی نیسـت امـا همین کـه بحـث درگیـری و جنـگ پیـش می‌آیـد، سـر و کلـه منع روابـط همجنـس هـم از جایـی پیـدا می‌شـود. در ایـن بخـش، مـن تمـام تنـخ را از ابتـدا تـا انتهـا مـورد واکاوی و تحلیـل محتـوا قـرار می‌دهـم؛ در ایـن بخـش بـا محوریـت ۳ عنصـر جمعیـت و اقتصـاد. در فصـل بعـد، محـور اصلـی بـر جمعیـت و جنـگ خواهـد بـود.

پیدایـش: پیدایـش نخسـتین سـفر از ۵ سـفر تـورات اسـت کـه از آغـاز آفرینـش سـخن بـه میـان مـی‌آورد تـا زمانـی کـه بنی‌اسـرائیل بـرای پیوسـتن بـه یوسـف (ع) راهـی مصـر می‌شـوند. در جای‌جـای ایـن سـفر، مفهـوم تـرس خودنمایـی می‌کنـد و حتـا ایـن تـرس بـه خداونـد هـم تعمیـم داده می‌شـود. بـرای نمونـه، پـس از اینکـه خداونـد متوجـه می‌شـود انسـان از میـوه درخـت ممنوعـه خـورده اسـت، نـه تنهـا انسـان را از بهشـت بیـرون می‌کنـد کـه از هـراس اینکـه دسـت انسـان بـه میـوه درخـت زندگـی برسـد، شمشـیری آتشـین بـرای حفاظـت از آن قـرار می‌دهـد. یـا زمانـی کـه بـرج بابـل سـاخته می‌شـود، خداونـد بـرای جلوگیـری از قـدرت گرفتـن انسـان، میانشـان بـا زبان‌هـای گوناگـون اختـلاف می‌انـدازد؛ بـه نظـر پیدایـش، مبـدا اختلافـات انسـان‌ها از همـان بـرج بابـل اسـت. پیداسـت کـه ایـن بخش‌هـای تـورات ناشـی از هراسـی بـوده کـه مردمـان آن روز کنعـان نسـبت بـه همسـایگان قدرتمندشـان، بابـل و مصـر و دیگـر همسـایگان بی‌رحـم قبیله‌ایشـان در منطقـه فلسـطین داشـته‌اند و ایـن هراس‌هـا در قالـب متـون مذهبـی بازتـاب یافته‌اسـت. نکتـه دیگـر ایـن اسـت کـه مقایسـه کتاب‌هـای آسـمانی از پیدایـش تـا قـرآن کریـم نشـان می‌دهـد کـه چگونـه ایـن متـون از سـاده بـه پیچیـده تکامـل یافته‌انـد. نکتـه

جالب از «آگاهی» هم این است که وقتی آدم و حوا میوه درخت ممنوعه را می‌خورند متوجه عریان بودن بخش‌های تناسلی بدنشان می‌شوند. به هر روی، پس از هبوط آدم و حوا هم‌بستر شده و صاحب دو فرزند می‌شوند. این دو فرزند، هابیل و قابیل، به کشاورزی می‌پردازند و کشاورزی نخستین پدیده تاریخ بشر (از نظر ادیان) را رقم می‌زنند که همانا مرگ است. هر دو برادر محصول زمین کشاورزی خود را به خداوند تقدیم می‌کنند؛ هدیه یکی پذیرفته می‌شود و آن دیگری نه. کسی که هدیه‌اش رد شده از حسادت برادر خود را قتل می‌رساند. مجازات او نیز از سوی خداوند این است که دیگر هیچ‌گاه زمین به او محصول ندهد.

پیدایش مرگ، اهمیت فرزندآوری را پررنگ‌تر می‌کند. مرگ در بستر کشاورزی پیدا می‌شود و نوع بشر را شکننده‌تر می‌کند و نیاز به فرزندآوری را بیشتر. اینک انسان در می‌یابد که برای حفاظت از خود به هم‌نوعان بیشتری نیاز دارد. خداوند نیز تاکید می‌کند که تا انسان روی زمین است، کشاورزی با او خواهد بود؛ همچنین کاشت و برداشت، سرما و گرما، روز و شب، تابستان و زمستان (پیدایش، ۳:۲۲). و برای کشاورزی چه چیز بیش از مردان تنومند نیاز است که بتوانند از دل زمین بی‌رحم خوراک انسان را تامین کنند؟ جالب است که وقتی موسی (ع) قوم خود را راهی سرزمین موعود می‌کند، یکی از وعده‌هایش دادن زمین‌های حاصلخیز برای کشاورزی برای آنان است که در ادامه بدان خواهیم پرداخت. ابراهیم و لوط نیز بر سرِ زمین از یکدیگر جدا می‌شوند. در زمان ابراهیم نیز، زمانی که یکی از نوکَران ابراهیم به نزد لابان می‌رود تا دخترش را برای اسحاق خواستگاری کند، آن نوکر یادآوری می‌کند که ابراهیم زمین‌های کشاورزی و دام‌های بسیاری دارد (همان، ۲۴:۳۵). هنگامی که اسحاق نیز به جرار می‌رود او شروع به کشاورزی می‌کند و خداوند بسیار بیشتر از آنچه او می‌کارد، محصولش می‌دهد. یکی از واژه‌های پرتکرار در تورات، واژه «برکت» است. یکی از تعریف‌هایی که دهخدا برای واژه برکت ارایه می‌دهد، «فزونی» است؛

همچنین همیشه‌داشتن، کثرت، بسیار داشتن و... . پیداست آنچه از این واژه متبادر می‌شود، فزونی مال و مکنت است که آن زمان در قالب تعداد فرزندان، محصولات زمین کشاورزی و تعداد دام معنا می‌شده. حتا در زمان سالخوردگی اسحاق، یعقوب با همدستی مادرش خود را به جای برادرش عیسو جا می‌زند و برکتی که اسحاق می‌خواهد نصیب عیسو کند را از او می‌دزدد و از آن خود می‌کند. اسحاق زمانی که یعقوب را (اشتباهی به جای عیسو) برکت می‌دهد، می‌بوسد و می‌گوید: «بوی فرزند من، بوی زمینی است که خداوند آن را برکت داده‌است» (همان، ۲۷:۲۷).

یعقوب که به خاطر دزدیدن «برکت» برادرش و از ترس او به نزد پدر همسرش می‌گریزد به جایی می‌رسد که شمار دام‌هایش بسیار فزونی می‌گیرد. در نهایت تصمیمش این می‌شود که از نزد پدرزن برود و به سرزمین خود باز گردد که ناگزیر با پدر زن و برادرزن‌هایش درگیر می‌شود. به هر روی، او به نزد برادر بر می‌گردد و برادر هم با او با خشونت رفتار نمی‌کند. بعدها که یعقوب با فرشته خدا کشتی می‌گیرد، خداوند نامش را از یعقوب به اسرائیل تغییر می‌دهد. از یعقوب ۱۲ فرزند پسر زاده می‌شوند که ۱۲ طایفه بنی‌اسرائیل را شکل می‌دهند. یکی از این فرزندان یوسف است که سرگذشتش را همه می‌دانیم. جالب اینکه یوسف زمانی که هنوز کودک و در نزد پدر و برادران است، دوبار خوابی می‌بیند که تعبیر به برتری او از برادرانش می‌شود. یکی از این رویاها، آشکارا درباره کشاورزی است:

> و یوسف در خواب رویایی دید. و خواب را برای برادرانش گفت. و آنها بیشتر از یوسف متنفر شدند. و او به آنان گفت، گوش کنید، این خوابی است که من دیده‌ام. ما در زمین در حال بسته‌بندی محصول بودیم. اما دسته من از همه رفیع‌تر شد و ایستاد؛ سپس دسته‌های شما پیرامونش حلقه زدند. و برادرنش گفتند آیا به راستی تو باید از ما برتر باشی؟ و آیا ما باید تو را تعظیم کنیم؟ و نسبت به او نفرت

بیشتری پیدا کردند (پیدایش، ۳۷: ۵–۸).

به هر روی خواب یوسف تعبیر می‌شود و این بار هم کشاورزی است که باعث برتری یوسف به برادرانش می‌شود. چطور؟ یوسف که در مصر در بند است، می‌تواند دو خواب فرعون را تعبیر کند و این‌گونه راهش به دربار باز می‌شود. هر دو خواب فرعون نیز درباره کشاورزی و دامداری است. فرعون یک‌بار خواب می‌بیند که در کنار رود ایستاده و هفت گاو لاغر، هفت گاو فربه را می‌بلعند. بار دیگر خواب می‌بیند که هفت‌دسته خشک و نزار گندم، هفت‌دسته تر و تازه را می‌بلعند. تعبیر یوسف این است که مراد از این خواب هفت سال فراوانی و برکت و سپس هفت سال خشکسالی است. همان خشکسالی که تا سرزمین کنعان در همسایگی مصر گسترش می‌یابد و برادران یوسف ناگزیر می‌شوند برای بقای خود و تهیه خوراک به مصر بیایند. از آنجا که یوسف به عزیزی مصر رسیده، خواب یوسف تعبیر می‌شود و یازده برادر به یوسف تعظیم می‌کنند.

این همه پررنگ بودن کشاورزی و معیشت در متون مذهبی نباید تصادفی تلقی شود. به هر روی، اقلیم شکننده کنعان و مصر (زادگاه دین‌های ابراهیمی) ایجاب می‌کرده که این موضوع عمیقا نگران‌کننده بوده و همه قراردادهای اجتماعی را شکل دهد. چه اینکه برای کشاورزی نیاز به فرزندآوری بوده و یکی از نمودهای اهمیت زاد و ولد اجازه چندهمسری به مردان است. به هر روی، هر زن توانایی محدودی برای فرزندآوری دارد و دین به مردان اجازه می‌داده زنان بیشتری اختیار کنند تا بتوانند فرزندان، به ویژه فرزندان پسر بیشتری داشته‌باشند. چه اینکه ۱۲ فرزند یعقوب نیز از ۴ زن هستند. من تعداد واژه‌های پسر و دختر را در یکی از صفحات پیدایش شمردم؛ واژه پسر ۲۵ بار تکرار شده و واژه دختر ۴ بار. هر بار هم که خدا می‌خواهد به مومنانش پاداش دهد دو وعده به آنان می‌دهد: فراوانی فرزندان و برکت. برای بیان اهمیت فرزند پسر در پیدایش هم اشاره به همین بس که نیای مذکر تمام شخصیت‌ها را از زمان آدم نام می‌برد.

شـاید از خوانـدن ایـن متـن تصـور کنیـد در حـال بازگفتـن بخش‌هایـی از صحبت‌هـای قبلـی هسـتم. بـرای نمونـه در ادامـه بخشـی از گفـت و گـوی خداونـد بـا ابراهیـم را مـی‌آورم پیـش از مهاجـرت او از حـاران بـه کنعـان. امـا ایـن من نیسـتم کـه در ایـن متـن، واژه جمعیـت را تکـرار می‌کنـم، بلکـه بـه همیـن انـدازه در تورات ایـن وعده‌هـا تکـرار می‌شـود:

و یهـوه بـه ابـرام گفـت که از کشـور بیـرون شـو. و از خانـواده خویشـاوندان و پـدرت و بـه سـرزمینی بـرو کـه مـن بـه تـو نشـان خواهـم داد. و مـن از تـو ملـت بزرگـی خواهـم سـاخت. و مـن تـو را برکـت خواهـم‌داد. و نامـت را بـزرگ خواهـم کـرد (همـان، ۱۲: ۱-۲).

در ادامه، در بیشتر فصل‌های پیدایش به مفهوم جمعیت اشاره می‌شود:

- این سرزمین را به نوادگان تو خواهم داد[۷] (پیدایش، ۱۲:۷).
- تمـام ایـن زمین‌هایـی را کـه می‌بینـی، تمـام آن را بـه تـو خواهـم داد و بـه فرزندانـت، بـرای همیشـه. و اگـر کسـی توانـا باشـد کـه شـن‌های زمیـن را بشـمارد، می‌توانـد نـوادگان تـو را نیـز بشـمارد (همـان، ۱۳: ۱۵-۱۶).
- و فرشـته خـدا بـه هاجـر گفـت: مـن نـوادگان تـو را بسـیار خواهـم کـرد بـه قـدری کـه قابـل شـمارش نباشـند (همـان، ۱۶: ۱۰).

بـه نظـر می‌رسـد بیشـترین اشـاره بـه مفاهیمـی کـه متبادرکننـده جمعیـت هسـتند در فصـل ۱۷ صـورت گرفتـه اسـت. در همیـن فصـل کوتـاه، واژگانـی چـون «نـوادگان» و «نسـل» بیسـت بـار تکـرار می‌شـود. ایـن بخشـی از همیـن فصـل و پـس از آنکـه خداونـد ختنـه را بـه عنـوان نمـاد پیمـان میـان خـود، ابراهیـم و نوادگانـش در نظـر می‌گیـرد:

و مـن بـه پیمانـم بـا تـو وفـادار خواهم‌بـود و تـو را بسـیار خواهـم کـرد. و

۷. بـا توجـه بـه اینکـه گفتـه می‌شـود تـورات را موسـی (ع) نوشـته، ناگفتـه پیداسـت کـه ایـن جمـلات چقـدر در تهییـج مردمانـی کـه تحـت رهبـری موسـی (ع) در صحـرای سـینا سـرگردان بودنـد، می‌توانسـته موثـر باشـد؛ چـون سـرزمینی کـه در اینجـا خداونـد بـه ابراهیـم وعـده می‌دهـد، همـان سـرزمین موعـود اسـت کـه بنی‌اسـرائیل از مصـر بـه سـوی آن در حرکـت هسـتند.

> ابراهیم بر صورتش سجده کرد. و خداوند با او صحبت کرد و گفت: پیمان من با تو این است که تو باید پدر ملت‌های بسیاری باشی. از این رو دیگر نباید نام تو ابرام باشد بلکه باید ابراهیم نامیده شوی. چرا که من تو را پدر ملت‌های بی‌شماری کرده‌ام. من تو را بسیار پرثمر خواهم ساخت. و از تو ملت‌های بسیاری پدید خواهم‌آورد. و از تو پادشاهان ظهور می‌کنند. و من این پیمان را میان خودم، تو و فرزندانت و نسل‌های آنان برای همیشه می‌بندم. و من به تو و نسل‌های بعد از تو زمین‌های پیرامونت را خواهم بخشید؛ سراسر سرزمین کنعان را؛ برای همیشه؛ و من خدای آنان خواهم‌بود.
> و خداوند به ابراهیم گفت و تو نیز باید پیمان مرا نگهداری، و فرزندان تو و نسل‌های آنان (پیدایش، ۱۷: ۲-۹).

سپس در فصل هجده، خداوند مژده زایش اسحاق را به ابراهیم می‌دهد؛ از طریق همان فرشتگانی که سپس راهی سدوم می‌شوند تا شهر را ویران کنند:

> و یهوه گفت، آنچه انجام می‌دهم را باید از ابراهیم پنهان کنم. من می‌بینیم که از ابراهیم ملتی بزرگ و نیرومند شکل خواهد گرفت (همان، ۱۸: ۱۷-۱۸).

سپس خداوند وعده می‌دهد که نسل اسحاق و همچنین نسل «فرزند ندیمه» (هاجر) را بسیار کند.

بخش‌های دیگر پیدایش که از خداوند نقل‌قول نمی‌شود هم بیانگر این است که آن زمان چقدر داشتن فرزندان پراهمیت بوده‌است. برای نمونه وقتی که ربکا با اسحاق ازدواج می‌کند، برادرانش برایش این‌چنین دعا می‌کنند:

> خواهر ما! بادا که تو مادر هزاران هزار نفر شوی (همان، ۲۴:۲۹).

و برای اینکه پیدایش منظورش را به روشنی بیان کند، آیاتی دارد که نشان می‌دهد منظورشان از فرزندان بسیار، فرزندان پسر بسیار است:

و خداونـد راحیـل را بـه یـاد آورد. و خداونـد بـه صـدای او گـوش داد. و شـکمش را گشـود (اجـازه شـکل گرفتـن نطفـه در شـکمش بـه او داد). و او فرزنـد پسـری بـه دنیـا آورد ... و او پسـر را یوسـف نامیـد و گفـت باشـد کـه خـدا پسـر دیگـری بـه مـن دهـد (پیدایـش، ۳۰: ۲۲-۲۴).

پـس از آنکـه یوسـف بـه عزیـزی مصـر می‌رسـد، یعقـوب و فرزندانـش بـه مصـر مهاجـرت می کننـد. یعقـوب در آسـتانه مـرگ از خداونـد می‌خواهـد کـه فرزنـدان بسـیاری بـه پسـرانش دهـد. نکتـه جالـب ایـن اسـت کـه نامهربانی‌هـای طبیعـت هـم از اهمیـت داشـتن فرزنـد نمی کاسـته. یعنـی حتـی خشکسـالی هفـت سـاله هـم باعـث نمی‌شـود کـه آنـان آرزوی داشـتن فرزنـدان بسـیار را کنـار بگذارنـد. طبیعـی هـم بـوده؛ بـه هـر روی اگـر یعقـوب ایـن همـه فرزنـد نداشـت، در روزگار سـالخوردگی‌اش کـه بـا خشکسـالی همزمـان شـده، چـه کسـانی بـه مصـر می‌رفتنـد تـا آذوقـه بیاورنـد؟ فرزنـد آن زمـان نوعـی بیمـه بوده‌است. اینکـه وقتـی پـدر و مـادر بـه پیـری از کارافتادگـی رسـیدند، کسـی باشـد کـه کشـاورزی و دامـداری کنـد تـا هـم ثـروت بـه دسـت آمـده از میـان نـرود و هـم پـدر و مـادر ناتـوان از گرسـنگی نمیرنـد.

خروج

اگـر بـه مـن باشـد، سِـفر خـروج[۸] را بـا سِـفر پیدایـش جابجـا می‌کنـم. بـه عبارتـی، انـگار نخسـت ماجراهـای «خـروج» اتفـاق افتـاده و سـپس موسـی (ع) کوشـیده بـا روایـت سـفر پیدایـش، نـه تنهـا قـوم را متحـد نگـه دارد، بلکـه نشان‌شـان دهـد کـه نیـای مشـترکی دارنـد (ابراهیـم) و خداونـد سـرزمینی را بـرای آنـان در نظر گرفتـه کـه بسـیار حاصل‌خیـز اسـت و سـاکنان کنونـی‌اش نیـز گنـاه‌کار هسـتند؛ در نتیجـه تحمـل دشـواری‌ها در راه رسـیدن بـه ایـن سـرزمین ارزشـش را دارد.

موسـی (ع) از سـوی خداونـد برگزیده‌شـد تـا بنی‌اسـرائیل را از مصـر خـارج کـرده و بـه سـرزمین موعـود ببـرد. مصریـان بـه رغـم نفرتـی کـه از بنی‌اسـرائیل دارنـد امـا بـا خروج‌شـان موافـق نیسـتند. ایـن سِـفر هـم سراسـر اشـاره بـه جمعیـت اسـت؛ بـرای نمونـه مصریـان از افزایـش جمعیـت اسـرائیلیان نگـران هسـتند امـا اجازه خـروج آنـان را هـم نمی‌دهنـد؛ بـه ایـن دلیـل کـه نیـروی کار بـردگان اسـرائیلی، نیـروی بـادآورده‌ای اسـت کـه بابتـش نیـازی بـه هزینه‌کـرد زیـاد ندارنـد و نبـود ایـن جمعیـت می‌توانـد اقتصـاد مصـر را در خطـر قـرار دهـد. بـه هـر روی در نهایـت اسـرائیلی‌ها از مصـر خـارج می‌شـوند، ۴۰ سـال را در سـرگردانی در صحـرای سـینا می‌گذراننـد تـا بـه سـرزمین موعـود برسـند. رسـیدن بـه سـرزمین موعـود البتـه تـازه آغـاز جنگ‌هاسـت بـرای گرفتـن ایـن مناطـق از سـاکنانش. سـاکنانی کـه خـدا می‌گویـد بـه خاطـر گناهانشـان (بت‌پرسـتی) از آنـان بیـزار شـده و می‌خواهـد بـا قـوم برگزیـده‌اش جایگزین‌شـان کنـد.

۴۰ سـال آوارگـی در سـینا فرصتـی اسـت بـرای موسـی (ع) تـا جامعـه‌ای را شـکل دهـد بـا قوانیـن مشـترک، خـدای واحـد و مناسـک یکسـان. از آنجایـی کـه یـک جامعـه بـرای به‌هم‌پیوسـتگی‌اش نیـاز بـه تاریـخ و عناصـر مشـترک دارد، موسـی (ع) سِـفر پیدایـش را روایـت می‌کنـد تـا بـه زبـان سـاده و داسـتانی مفاهیمـی کـه در نظـر دارد را بـه قومـش منتقـل کنـد و برایشـان تاریـخ مشـترک بسـازد.

۸. Exodus

این آوارگی و شرایط دشوار البته نیاز به جمعیت را بیشتر هم می‌کند؛ به ویژه که جنگ‌های خانمان‌سوزی هم در پیش است. وقتی شرایط این اندازه طاقت‌فرساست و نیاز به جمعیت بسیار بالا، طبیعی است که رهبر آنها بخواهد مردمش را از هر فعالیتی که به زاد و ولد نینجامد منع کند؛ رفتارهایی مانند اعمال همجنس‌خواهانه. این است که داستان لوط با آب و تاب بسیار تعریف و این سوبرداشت برای هزاران سال ایجاد می‌شود که اگر یک مرد با همجنس خود بخوابد، تا همیشه چنین خواهد کرد و این گرایش به سرعت در میان تمام مردم شیوع پیدا می‌کند! اما بگذارید خروج را نیز از آغاز تا پایان مروری کنیم؛ در این فصل، با محوریت جمعیت و اقتصاد.

فرعون به شدت بابت افزایش جمعیت اسرائیلی‌ها نگران است؛ مبادا آنها در صورت بروز جنگ با مهاجمان همدست شوند. روایت قرآن کریم البته فرق می‌کند اما روایت قرآن کریم نیز نشان دهنده هراس فرعون است. طبق گفته قرآن، فرعون خواب می‌بیند که پسری زاده می‌شود که او را از تاج و تخت بر می‌اندازد. در نتیجه فرعون دستور کشتن همه پسربچه‌های تازه متولد شده (اسرائیلی) را می‌دهد. سِفر خروج روایت می‌کند که فرعون دستور می‌دهد ماماها بر بالین مادران بنی‌اسرائیلی حاضر شوند؛ چنانچه فرزند تازه متولدشده پسر بود، بی‌تامل او را بکشند و اگر دختر بود او را به حال خود رها کنند. این ماماهای عبرانی اما از خداوند می‌ترسند و فرزندان پسر را نمی‌کشند (۱: ۱۵-۱۷).

موسی یکی از همان پسران تازه متولد شده عبرانی است که اتفاقا توسط دختر فرعون (قرآن می‌گوید همسر فرعون) و در درون تاج و تخت فرعون بزرگ می‌شود. موسی (ع) زاده شده قبیله لاوی است. به روایت تورات، موسی (ع) حاصل ازدواج پدرش با عمه‌اش است؛ اگرچه در شریعت موسی بعدها این گونه ازدواج‌ها بر می‌افتد. وقتی به بزرگسالی می‌رسد می‌رود که مردمش را ببیند و در می‌یابد که در چه رنجی زندگی می‌کنند. در همین وانفسا متوجه درگیری یک بنی‌اسرائیلی با یک مصری می‌شود؛ ناخواسته

مصـری را می‌کشـد و بـرای حفـظ جـان خـود بـه بیابـان می‌گریـزد. در بیابـان، یـک چوپـان کـه فرزنـد پسـری نـدارد او را راه می‌دهـد تـا گله‌هایـش را چوپانـی کنـد. در مـدت ۱۴ سـال، او بـا دو دختـر چوپـان ازدواج می‌کنـد. تـا اینکـه خداونـد کـه بارهـا نالـه و زاری عبرانی‌هـای مصـر را شـنیده تصمیـم بـه خـارج کـردن آنـان از مصـر می‌گیـرد و ماموریـت ایـن کار را بـه موسـی (ع) می‌سـپارد. خداونـد بـه او می‌گویـد:

> مـن آمـده‌ام تـا آنـان (بنی‌اسـرائیل) را از دسـت مصریـان نجـات داده و آنـان را بـه سـرزمینی بـزرگ و مرغـوب ببـرم کـه در آن شیر و عسـل روان اسـت (همـان، ۳: ۸).

بـه ایـن ترتیـب، نخسـتین ویژگی‌یـی کـه خداونـد بـرای سـرزمین موعـود توصیـف می‌کنـد، حاصلخیـزی آن اسـت. فرعـون قبلـی مـرده و فرعـون تـازه‌ای بـر سـرکار اسـت. فرعـون تـازه نسـبت بـه خـروج عبرانیـان تـن در نمی‌دهـد. علـت مخالفتـش مشـخص نیسـت امـا احتمـالا بایـد سـود اقتصـادی زیـادی در مانـدن آنـان باشـد. بـه هـر روی، بـه گـزارش خـروج، شـمار بنی‌اسـرائیل بـه ۶۰۰ هـزار تـن می‌رسـد و ایـن تعـداد بـرده، رقـم قابـل توجهـی بـرای اقتصـاد آن امپراتـوری بایـد باشـد. انگیـزه مخالفـت فرعـون بـه قـدری اسـت کـه خداونـد عـذاب بسـیاری بـر مصریـان نـازل می‌کنـد. امـا حتـی مـرگ تمـام پسـران اول خانواده‌هـای مصـری هـم باعـث نمی‌شـود فرعـون از مخالفتـش دسـت بکشـد.

البتـه قرآن‌کریـم روایـت کامل‌تـری دارد. قـرآن، ماموریـت موسـی را متقاعـد کـردن فرعـون بـه پرسـتش خـدای یگانـه می‌دانـد؛ امـا بـر سـر اینکـه موسـی قومـش را از مصـر بیـرون می‌بـرد روایـت تـورات و قرآن‌کریـم تقریبـا یکـی اسـت.

بـه هـر روی و بـه روایـت تـورات، خداونـد کـه مخالفـت دامنـه‌دار فرعـون را می‌بینـد، ۱۰ عـذاب بـر وی و مردمـان مصـر می‌فرسـتد. از ایـن ۱۰عـذاب، ۸ مـورد آشـکارا دربـاره کشـاورزی و معیشـت اسـت و یـک مـورد دربـاره جمعیـت. عذاب‌هـای مربـوط بـه معیشـت عبارتنـد از: تبدیـل آب بـه خـون، هجـوم قورباغه‌ها، هجـوم مگس‌هـا، هجـوم پشـه‌ها، مـرگ حیوانـات اهلـی، بـارش تگـرگ، هجـوم

ملخ‌ها و تاریکی؛ همه این موارد آشکارا زمین‌های کشاورزی را تهدید می‌کند. عذاب مربوط به جمعیت هم مرگ همه پسران ارشد مصریان است. جالب اینکه هربار خداوند می‌خواهد تهدید به عذاب‌دادن گناهکاران کند، هشدار می‌دهد که فرزندانشان می‌میرند.

با وجود همه این عذاب‌ها، هنوز فرعون به رفتن اسرائیلی‌ها تن نمی‌دهد اما مردم که کاسه صبرشان لبریز شده اصرار دارند که اجازه خروج داده‌شود. فرعون به سختی موافقت می‌کند و نخستین کاری که موسی (ع) انجام می‌دهد شمارش آنان است؛ «۶۰۰ هزار مرد به‌علاوه کودکان». سپس بنی‌اسرائیل با دام‌ها، پرندگان و دارایی‌شان به سمت سرزمین موعود به راه می‌افتند. از آنجا که طبیعتا در این مدت نمی‌توانسته کشاورزی‌یی وجود داشته‌باشد و خوراک قوم نیز از سوی خداوند بر آنان نازل می‌شده، در ادامه سفر خروج کمتر اشاره‌ای به کشاورزی می‌بینیم. جالب اینکه یکی از احکام قربانی برای خداوند، قربانی گاوهای نر است. طبیعی است که قربانی کردن گاوهای ماده که هم شیر می‌دهند و هم گوساله می‌توانند به معیشت ضربه بدی بزنند. او همچنین دستور می‌دهد که پسران ارشد خانواده‌ها باید به خداوند تقدیم شوند (به خدمت خدا درآیند). این دو مورد نشان می‌دهد که چگونه دین نسبت به تنظیم روابط انسان و محیطش اقدام می‌کرده.

لاویان: ممنوعیت ارتباط جنسی با همجنس

لاویـان سـومین سِـفر از ۵ سِفر تـورات اسـت. بـه ایـن دلیـل بـه نـام قبیلـه لاوی نـام گرفتـه کـه خداونـد ایـن قبیلـه را از داشـتن زمیـن اسـتثنا کـرده و آنهـا را مامـور کهانـت می‌کنـد. طبیعتـا اقتصـاد ایـن قـوم بایـد توسـط دیگـر قبیله‌هـا تامیـن شـود. سـفر لاویـان بـه اعـلام شـریعت و دسـتورات دیـن یهـود اختصـاص دارد. کلیتـی کـه از خوانـدن ایـن سِـفر بـه ذهـن می‌رسـد ایـن اسـت کـه به‌رغـم سـرگردانی در سینا، جامعـه‌ای شـکل داده‌شـده کـه بـا تاریـخ و قوانین مشـترک خـود را بازشناسـی می‌کننـد. در بحـث مـا ایـن سِـفر بـه ویـژه از ایـن رو اهمیـت دارد کـه برای نخسـتین بـار، دیـن بـه صراحـت آمیـزش دو مـرد را ممنـوع می‌کنـد.

در سـفر لاویـان آنچـه مـردم بایـد بـه عنـوان قربانـی تقدیـم خداونـد کننـد عمدتا حیوانـات و محصـولات کشـاورزی (هرچنـد هنـوز کشـاورزی ندارنـد) هسـتند. بـه ایـن شـیوه، زمینـه‌ای فراهـم می‌شـود کـه لاویـان –بـه عنـوان کسـانی کـه بـرای کهانـت انتخـاب شـده‌اند– از دشـواری‌های کشـاورزی و دامـداری رهایـی یابنـد و بـه روحانیـت خـدا مشـغول شـوند چراکـه ایـن قربانی‌هـا بایـد بـه دسـت لاویـان (یـا همـان روحانیـان) برسـد.

ممنوعیت‌هـای وضـع شـده بـه خوبـی نشـان می‌دهـد کـه دیـن چگونـه می‌کوشـد رابطـه پیروانـش بـا محیـط را تنظیـم کنـد. بـرای نمونـه خـوردن هـر دو حیـوان خـوک و شـتر ممنـوع اسـت (۱۱: ۶-۷)؛ خـوک کـه امـکان پـرورش آن بـه دلیـل محدودیـت منابـع آب نیسـت؛ شـتر هـم حیوانـی اسـت کـه بـرای نقـل و انتقالاتشـان، در حالـی کـه بنی‌اسـرائیل در سـفر هسـتند حیاتـی اسـت و کشـتن و خوردنـش، عمـلا بـه کل قبایـل آسـیب می‌زنـد. در مثـال خـوک، همان‌گونـه کـه در فصـل دوم گفتیـم، هـر دو آییـن اسـلام و یهـود کـه در سـرزمین خشـک و کـم‌آب خاورمیانـه زاده شـده و گسـترش یافتنـد، خوردنـش را ممنـوع کرده‌انـد. در مسـیحیت کـه در اروپـای پـر آب گسـترش[۹] یافـت امـا منعـی بـرای خـوردن

۹. عیسی (ع) دین تازه‌ای را بنیاد نگذاشت و حواریون او و همچنین پولس آیین مسیحیت را ایجاد کردند

گوشـت آن وضـع نشـد. بـه عبـارت دیگـر، ایـن منع را پولـس کـه می‌خواسـت مسـیحیت را در اروپـا گسـترش دهـد، برداشـت.

در سـفر لاویـان آیه‌هایـی کـه بـه اهمیـت فرزنـدآوری می‌پـردازد فـراوان اسـت؛ بـه ویـژه آیه‌هایـی کـه بـر اهمیـت داشـتن فرزنـد پسـر تاکیـد دارنـد. بـرای نمونـه، زنـی کـه پسـر بزایـد، یـک هفتـه پـس از زایمـان ناپـاک اسـت، و اگـر دختـر بزایـد، دو هفتـه (لاویـان، ۱۲: ۱-۵).

از ایـن همـه تشـویق بـه فرزنـدآوری و ارزش‌گـذاری بـه فرزنـد پسـر، پیداسـت هـر فعالیتـی کـه بـه فرزنـدآوری منجـر نمی‌شـود برایشـان نگران‌کننده‌اسـت. آن هـم زمانـی کـه ایـن برداشـتی نادرسـت و نگرانـی از همه‌گیـر شـدن تمایـل بـه همجنـس وجـود دارد؛ آن‌گونـه کـه آنـان از داسـتان لـوط تصـور می‌کننـد. از آنجـا کـه آنـان در بیابـان گرفتـار شـده‌اند و مصریـان در پـس و جنـگ بـا سـاکنان سـرزمین موعـود در پیـش اسـت چنیـن داسـتانی خریـدار بیشـتری هـم پیدا می‌کنـد. افـزون بـر اینکـه بقـا در آن شـرایط دشـوار بـه قـدری اهمیـت دارد کـه جـز از راه فرزنـدآوری نمی‌تـوان بـه روشـی دیگـر فکـر کـرد؛ ایـن آیه‌هـا آمیـزش مـردان و زنـان بـا همجنسان‌شـان را منـع می‌کننـد:

> مـردان نبایـد آن گونـه کـه بـا زنـان می‌خوابنـد، بـا همدیگـر بخوابنـد. ایـن عمـل شـنیعی اسـت (لاویـان، ۱۸: ۲۲).
>
> و اگـر یـک مـرد بـا مـرد دیگـری بخوابـد، آنگونـه کـه بـا زنـان، هـر دو مرتکـب عمـل شـنیعی شـده‌اند. آنهـا بایـد کشـته شـوند و خون‌شـان جـاری شـود (همـان، ۲۰: ۱۳).

و بـه ایـن ترتیـب، مجـازات ظالمانـه‌ای بـرای ایـن عمـل وضـع می‌شـود کـه در حـد ارتـکاب قتـل اسـت. و هـزاران سـال ایـن مجـازات علیـه همجنس‌گرایـان اعمـال شده‌اسـت. بـه هـر روی، آنهـا فکـر می‌کردنـد کـه چنیـن کاری می‌توانـد بـه سـرعت همه‌گیر شـود و بایـد مجازاتـی برایـش تعییـن کـرد کـه بـرای دیگـران بازدارنـده باشـد و همچیـن هراس‌افکـن.

امـروزه البتـه برخـی روحانیـون یهـودی بازتعریفـی از ایـن مجـازات مقـرر

کرده‌اند؛ اینکه صرفا آن مردانی باید مجازات شوند که همجنس‌گرا نیستند ولی با همجنس خود می‌خوابند. به عبارتی، این مجازات نباید شامل حال همجنس‌گرایان شود (سندز، ۲۰۰۷).

البته این تفسیر هم مربوط به جهان معاصر است و شناختی که امروزه از همجنس‌گرایی وجود دارد. پیش از آن خشک و تر با هم می‌سوختند و هنوز هم همین است. چرا که هنوز بسیاری بر این سوبرداشت از متون دینی پافشاری می‌کنند. جالب اینکه لاویان پس از اینکه همه قوانین را وضع می‌کند، دوباره شروع می‌کند به پرداختن به موضوع‌هایی که متبادرکننده معنای جمعیت هستند؛ البته طبیعی است که چنین باشد چون به هر روی این دین آمده تا نظم تازه‌ای را برای نسل موجود و نسل‌های بعد برقرار کند:

> اگر کسی از فرزندانتان در نسل‌های آینده ناپاک باشد و به هدایای مقدسی که قوم اسرائیل برای من وقف کرده‌اند نزدیک شود، آن شخص باید از بین قوم طرد گردد. من خداوند هستم (لاویان، ۲۲: ۳)
>
> تا این هدایا را به حضور من تقدیم نکنید، نباید نان یا حبوبات را به صورت خام یا برشته بخورید. این مقررات را همیشه و در نسل‌های آینده در هر جایی که باشید رعایت کنید (همان، ۲۳: ۱۴)
>
> این عید را در ماه هفتم هر سال برای هفت روز جشن بگیرید و این قانونی است همیشگی که باید در نسل‌های آینده آن را رعایت کنید (همان، ۲۳: ۴۱).

فرمان‌ها بسیار سخت‌گیرانه‌اند؛ هیچ‌کس حق نافرمانی ندارد تا جایی که یک مرد را به جرم توهین به خداوند سنگسار می‌کنند (همان، ۲۴: ۱۴-۲۳).

خداوند اما هربار با وعده زمین‌های کشاورزی در سرزمین مقدس هدفی مشترک برای قوم وضع می‌کند:

- با فرزندان اسرائیل صحبت کن. به آنان بگو که وقتی به زمینی که من به شما خواهم داد وارد شدید، هر هفت سال یک‌بار

بگذارید که زمین در حضور من استراحت کند. شش سال زمین‌های خود را بکارید، درختان انگورتان را هرس نمایید، و محصولات خود را جمع‌آوری کنید ولی در طول سال هفتم زمین را وقف خداوند کنید و چیزی در آن نکارید (همان، ۲۵: ۲-۴).

• سال پنجاهم سال یوبیل است؛ در آن سال نه بذر بکارید نه درو کنید و نه انگورتان را جمع کنید زیرا سال یوبیل سال مقدسی است. خوراک آن سال شما از محصولات خودرویی باشد که در آن مزرعه می‌رویند (همان، ۲۵: ۱۱-۱۳).

البته در اختیار داشتن همه این زمین‌های حاصلخیز و پرثمر مشروط به این است که بنی‌اسرائیل به پیوندشان با خداوند عمل کنند؛ در این پیمان باز سخن از کشاورزی و جنگ و جمعیت است:

• اگر همه دستورهای من را اطاعت کنید، به موقع برای شما باران خواهم فرستاد و زمین، محصول خود را و درختان، میوه خود را خواهند داد. خرمن شما به قدری زیاد خواهند بود که کوبیدن آن تا هنگام چیدن انگور ادامه خواهد داشت و انگور شما به قدری فراوان خواهد بود که چیدن آن تا زمان چیدن بذر ادامه خواهد داشت. خوراک کافی خواهید داشت و در سرزمین خود در امنیت زندگی خواهید کرد ... دشمنانتان را تعقیب خواهید کرد و آنان را با شمشیرهایتان خواهید کشت. پنج نفر از شما صد نفر را تعقیب خواهند کرد و صد نفرتان ده‌هزار نفر را ... شما را مورد لطف خود قرار داده، شما را پرشمار گردانیده به عهدی که با شما بسته‌ام وفا خواهم کرد (همان، ۲۶: ۳-۱۰).

خداوند اما نافرمانی را با مجازاتی پاسخ می‌دهد که نتیجه‌اش کاهش جمعیت است:

• ولی اگر به من گوش نکنید و مرا اطاعت نکنید، قوانین مرا رد کنید و عهدی که با شما بسته‌ام را بشکنید، آنگاه من شما را تنبیه

> خواهم کـرد، و تـرس و بیماری‌هـای کشـنده و تبـی کـه چشـم‌هایتان را کـور کنـد و عمرتـان را تلـف نمایـد بـر شـما خواهم‌فرسـتاد. بـذر خـود را بیهـوده خواهیـد کاشـت زیـرا دشـمنانتان آنهـا را خواهنـد خـورد ... کسـانی کـه از شـما نفـرت دارنـد بـر شـما حکومـت خواهندکـرد ... اگـر بـاز هـم مـرا اطاعـت نکنیـد، هفت‌بـار شـدیدتر از پیـش شـما را به‌خاطـر گناهانتـان مجـازت خواهم‌کـرد ... نیـروی خـود را بـه هـدر خواهیـد داد چـون زمیـن شـما حاصـل خـود و درختان‌تـان میـوه خـود را نخواهنـد داد ... اگـر بعـد از همـه این‌هـا بـاز بـه مـن گـوش نکنیـد و اطاعـت نکنیـد، آن‌وقـت بـه خاطـر گناهان‌تـان هفـت مرتبـه بیشـتر بـلا بـه سـرتان مـی‌آورم. حیوانـات وحشـی را می‌فرسـتم تـا فرزنـدان شـما را بکشـند و حیوانات‌تـان را تلـف کننـد و از تعـداد جمعیـت شـما بکاهنـد تـا راه‌هایتـان متـروک و بـدون رهگـذر شـوند (همـان، ۲۶: ۱۴–۲۱).

در ادامـه آیه‌هـای این‌بخـش، خداونـد تهدیـد می‌کنـد کـه جنـگ را بـر علیـه مردمـان پیمان‌شـکن برافـروزد. از مجموعـه آیه‌هایـی کـه ذکرشـان رفـت شـماری از عناصـر را می‌تـوان بیـرون کشـید. یکـی، آرزوی زمین‌هـای حاصل‌خیـز، بـارش بهنـگام بـاران و دیگـری پیـروزی بـر دشـمن. طبیعـی اسـت کـه چنیـن چیـزی خواسته هـر ملتـی باشـد. بـا ایـن حـال در آیه‌هـای تهدیدآمیـزی کـه بـه عهدشـکنی ربـط دارد، بسـیاری از ترس‌هـای آن زمـان را مطـرح می‌کنـد؛ از جملـه بیمـاری، از دسـت‌دادن حاصلخیـزی زمیـن و کاهـش جمعیـت. پیداسـت کـه ایـن مفاهیـم بـرای مردمـان آن زمـان چنـان اهمیتـی داشـته کـه بـه عنـوان تهدیـد بـه کار رونـد. از جملـه کاهـش جمعیـت کـه می‌توانـد هـر دو نگرانـی دیگـر را تحت‌تاثیـر قـرار دهـد؛ هـم در جنـگ باعـث ضعـف شـود و هـم در کشـاورزی کـه بـا بقـا سـر و کار دارد. در شـرایطی کـه ایـن ترس‌هـا وجـود دارد، ایـن برداشـت اشـتباه هـم در میـان مـردم شـکل گرفتـه کـه همخوابگـی هم‌جنسـان بـا هـم می‌توانـد فراگیـر شـود و بـه ایـن ترتیـب جمعیت‌شـان کاهـش یابـد. پـس، احتمـالا یکـی از راه‌هـای وفـا بـه پیمانـی کـه بـا خداونـد بسته بودنـد، مجـازات کسـانی باشـد کـه بـه اعمـال

همجنس‌خواهانـه دسـت بزننـد.

البتـه در اینجـا لازم اسـت بـه یـک نکتـه اشـاره شـود کـه در اسـرائیل و عربسـتان بـرده‌داری هماننـد اغلـب کشـورهای جهـان وجـود داشـت. بسـیاری از این بـردگان، در جنگ‌هـا بـه اسـارت و بردگـی بـرده می‌شـدند. بـه همین‌خاطـر هـم هسـت کـه در هـر دو آییـن یهـود و اسـلام قوانیـن مشـخصی برای مالکیـت و نگهـداری بردگان وجـود دارد. بـا ایـن حـال نـوع بـرده‌داری در ایـن مناطـق بـا اروپـا فـرق داشـت. تفـاوت در ایـن بـود کـه در اروپـا بـرای کشـاورزی و جنـگاوری می‌توانسـتند روی عمـده جمعیـت بـردگان حسـاب کننـد امـا در خاورمیانـه بـرده‌داری نمی‌توانسـت آن‌گونـه فراوانـی داشته‌باشـد کـه بـردگان مسـئولیت اصلـی فعالیت‌هـا را بـه دوش بگیرنـد؛ چراکـه اقلیـم بـه دشـواری تـوان پاسخ‌دادن بـه نیازهـای جمعیـت بومـی را داشـت، چـه رسـد بـه جمعیـت بـردگان. بـه همین‌خاطـر یهودیـان و مسـلمانان متکـی بـه زادآوری معمـول خـود بودنـد تـا بـه ایـن طریـق در محیـط خشـک و خشـن خاورمیانه دوام بیاورنـد. ایـن اسـت کـه کتاب‌هـای آسـمانی بـرای تشـویق مردمـان بـه دیـن‌داری بـه آنـان وعـده فرزنـدان بیشـتر می‌دادنـد و بـرای هشـدار بـه آنـان بابـت گناهانشـان، تهدیـد می‌کردنـد کـه جمعیتشـان کاسـته خواهـد شـد (مـرگ پسـران ارشـد مصریـان را بـه یـاد بیاوریـد). وقتـی کاهـش جمعیـت ایـن انـدازه بتوانـد هولنـاک باشـد، دور از ذهـن نیسـت کـه جامعـه از همه‌گیـر شـدن عملـی کـه بـه زادآوری منجـر نمی‌شـود (سـکس بـا همجنـس) این‌چنیـن بهراسـد و مجازاتـی آن‌قـدر سـهمگین را بـرای ایـن کار در نظـر بگیـرد.

سرشماری (اعداد)

سـومین سِـفر از ۵ سـفر تـورات اعـداد[۱۰] نـام دارد کـه در فارسـی گاهـی بـه «سرشـماری» هـم ترجمـه شـده. ایـن سِـفر آشـکارا دربـاره نیـاز بـه جمعیـت حـرف می‌زنـد. در ایـن سـفر، موسـی (ع) بـه فرمـان خداونـد دوبـار بنی‌اسـرائیل را سرشـماری می کنـد؛ دوبـار از دو نسـل. بـار نخسـت کـه آنـان در سـینا سـر گرداننـد و بـار دوم در نزدیکـی سـرزمین مـوآب. ایـن سِـفر بیشـتر دربـاره جنـگ اسـت کـه در فصـل بعـد بـدان بیشـتر خواهیـم پرداخـت. موسـی (ع) البتـه همـه را سرشـماری نمی کنـد؛ تنهـا مـردان بـالای ۲۰ سـال[۱۱] کـه می‌تواننـد بجنگنـد (اعـداد، ۱: ۴۵-۴۶). به این ترتیب، او زنان و کودکان را نادیده می گیرد.

کتـاب البتـه اشـاره‌های مختصـری بـه کشـاورزی هـم دارد کـه بـد نیسـت بدان‌هـا بپردازیـم. در ایـن کتـاب نیـز خداونـد بـرای تشـویق ایمـان‌داران دو وعـده بـه آنـان می‌دهـد، یکـی افزایـش جمعیت‌شـان و دوم «برکـت» دادن بـه آنـان. در ایـن کتـاب بـا تعریـف عمیق‌تـری از مفهـوم برکـت روبـرو می‌شـویم. این‌بـار نـه تنهـا برکـت بـه فزونـی محصـولات کشـاورزی اشـاره دارد، بلکـه بـه معنـای حفاظـت از آنـان در برابـر بلایـای طبیعـی هـم هسـت. بـه هـر روی آنـان افـزون بـر بیماری‌هـا و جنگ‌هـا در برابـر بلایـای طبیعـی هـم آسـیب‌پذیر بوده‌انـد و اصـلا چـه بسـا مردمـان سـدوم و گمـوره گرفتـار بلایـی طبیعـی شـده‌بودند کـه بـه مجـازات الهـی تعبیـر شـده.

در ایـن کتـاب همچنیـن خداونـد پیرامـون نـوع قربانیـان بـه اسـرائیلی‌ها دسـتورهایی می‌دهـد کـه نشان‌دهنده تـلاش دیـن بـرای تطابـق انسـان و محیـطش هسـتند. از قربانی‌هـای حیوانـی کـه مـردم بایـد بـه معبـد تقدیـم کننـد همـه نـر

۱۰ . Numbers

۱۱ . باید در نظر داشت که احتمالا منظور از ۲۰ ساله، از سالنمای یهودی است و نه خورشیدی. در این سالنامه تعداد روزهای ماه از ماه‌های خورشیدی کمتر است و فرد ۲۰ ساله در سالنامه یهودی باید بسیار جوان‌تر از یک فرد ۲۰ ساله در سالنامه خورشیدی باشد.

هستند؛ و نه ماده. چرا که کشتار نوع ماده می‌توانسته باعث کاهش زادآوری دام‌ها و آسیب به معیشت شود:

> یک گاو نر جوان، یک قوچ و یک بره نر یک‌ساله برای قربانی سوختنی، یک بز نر برای قربانی گناه، ۲ گاو نر، ۵ قوچ، ۵ بز نر و ۵ بره نر یک‌ساله برای قربانی سلامتی (همان، ۷: ۴۷).

در سِفر بعدی (تثنیه) نیز می‌بینیم که خداوند قطع درختان ثمرده را منع می‌کند. پیداست که جز این نباید باشد اما احتمالا مردمان آن زمان به قدری ناآگاه بوده‌اند که دین برای چنین مواردی نیز باید مقرراتی وضع می‌کرده.[۱۲]

بگذریم و بپردازیم به محتوای اصلی کتاب اعداد. موسی (ع) پیش از حمله به کنعان برای تصرف آن سرزمین، شماری از مردان قوم را مامور می‌کند که به آن سرزمین رفته و جاسوسی کنند. آنها مامور هستند که در دو حوزه کلیدی اطلاعات به دست بیاورند؛ یکی جمعیت، دیگری کشاورزی. آنها پس از ۴۰ روز باز می‌گردند و با خود مقداری از میوه‌های آن سرزمین را هم می‌آورند. چیزی که برای مردمان عبرانی بسیار جذاب است. با این‌حال جاسوسان و مردم از جنگ با کنعانیان می‌هراسند چرا که آنان بسیار پرشمارند و قدرتمند. ترس به قدری سایه می‌افکند که برخی به فکر بازگشت به مصر می‌افتند (همان، ۱۴: ۱-۴). موسی (ع)، برادرش هارون، یوشع و شماری از رهبران قوم التماس می‌کنند که جا نزنید؛ یکی از چیزهایی که بدان دست می‌یازند تا مردم را قانع کند عقب‌نشینی نکنند، حاصلخیزی آن سرزمین است:

۱۲ . در اسلام نیز که می‌بینیم برای پیش‌پاافتاده‌ترین موارد قوانین وضع‌شده ناشی از وضع آن روز اعراب جاهلی باید بوده‌باشد. در ادیان غیرابراهیمی نیز همین است. برای نمونه یکی از نخستین کارهایی که زرتشت می‌کند منع مردم از قربانی کردن حیوانات است چرا که آریایی‌های آن روز با زیاده‌روی در قربانی کردن قربانی‌های حیوانی (و احتمالا انسانی نیز) در حال تیشه‌زدن به ریشه خود بوده‌اند. زرتشت به جای قربانی حیوانی، قربانی گیاهی وضع می‌کند که هنوز هم مانند هفت‌میوه خشک‌شده، آجیل شب یلدا و نوروز و... میان اقوام ایرانی‌تبار رایج است.

سـرزمینی کـه مـا بررسـی کردیـم سـرزمین بسـیار خوبـی اسـت؛ اگـر خداونـد از مـا راضـی باشـد، مـا را بـه ایـن سـرزمین حاصل‌خیـز می‌رسـاند و آن را بـه مـا خواهـد داد (همـان، ۱۴: ۷-۸).

در نهایـت خداونـد خشـمگین شـده و اجـازه نمی‌دهـد بـه جـز دو تـن از آنـان کـه قلبشـان پـاک و مطیع اسـت، وارد سـرزمین موعـود شـوند. از آنـان بایـد نسـلی تـازه پدیـد بیایـد. شـاید از نظـر لجسـتیک جنگـی، آنهـا در واقـع بـه ایـن نتیجـه می‌رسـند کـه جمعیـت و توانشـان بـرای جنـگ بـا مردمـان کنعـان بسـنده نمی‌کنـد. در نتیجـه بایـد نسـل تـازه‌ای بـا جمعیـت و توانـی بیشـتر پدیـد بیایـد تـا بتوانـد آنجـا را تصاحـب کنـد.

در زمینـه قوانیـن توزیـع زمیـن نیـز، آن قبایلـی کـه جمعیـت بیشـتری دارنـد، زمیـن بیشـتری می‌گیرنـد و قبایـل بـا جمعیـت کمتـر، زمیـن کمتـر (همـان، ۲۶: ۵۳-۵۶). بـا ایـن حـال بعدهـا کـه موسی (ع) نگرانی‌یی پیرامـون تکلیـف مالکیـت زمین‌هـا در صـورت ازدواج زنـی از یـک قبیلـه بـا قبیلـه دیگـر مطـرح می‌کنـد، قانـون تـازه‌ای وضـع می‌شـود؛ ایـن بـار نیـز اقلیـم و معیشـت اسـت کـه بـرای عشـق و ارتبـاط جنسـی و ازدواج قانـون تعییـن می‌کنـد:

بگذاریـد بـا مـردان مـورد علاقـه خـود ازدواج کننـد ولـی بـه شـرط آنکـه ایـن مـردان از قبیلـه خودشـان باشـند ... دخترانـی کـه در سراسـر اسـرائیل وارث زمیـن هسـتند، بایسـتی بـا مـردان قبیلـه خودشـان ازدواج کننـد تـا زمیـن ایشـان از آن قبیلـه جـدا نشـود. بـه ایـن طریـق هیـچ میراثـی از قبیلـه‌ای بـه قبیلـه دیگـر منتقـل نخواهـد شـد (همـان، ۳۶: ۶-۹).

و ایـن شـاهدی اسـت بـر ادعـای مـن کـه، ایـن معیشـت و کشـاورزی و اقتصـاد اسـت کـه روابـط جنسـی را تعییـن کـرده.

تثنیه

آخریـن بخـش از تـورات، تثنیـه[13] نـام دارد. ایـن کتـاب بـه نوعـی مـروری اسـت بـر سَـفَر بنیاسـرائیل از مصـر بـه سـرزمین موعـود. موسـی (ع) نیـز بیآنکـه اجـازه ورود بـه سـرزمین موعـود را پیـدا کنـد جـان میسپارد و ایـن جانشـین او یوشع اسـت کـه رهبـری قـوم در تسـخیر سـرزمین موعـود را بـه دسـت می‌گیـرد. بـه نظـر می‌رسـد کتـاب بـه نوعـی سـخنرانی یـا وصیت‌نامـه موسـی (ع) باشـد. در ایـن کتـاب نیـز اشـاره بـه مـوارد کشـاورزی وجـود دارد. بـرای نمونـه موسـی (ع) بـه قـوم یـادآوری می‌کنـد کـه چـه سـرزمین حاصلخیـز و پرثمـری در انتظـار آنـان است. بـا ایـن حـال و بـه رغـم التماس‌هایـش خداونـد بـا ورود او بـه سـرزمین موعـود موافقـت نمی‌کنـد؛ موسـی (ع) علـت ایـن امـر را خشـم خداونـد بـر او بـه دلیـل گناهـان قومـش می‌دانـد. موسـی (ع) در نهایـت موفـق می‌شـود از دور سـرزمین موعـود را ببینـد امـا اجـازه ورود بـه آن را نمی‌یابـد (تثنیـه، ۳: ۲۳-۳۵). البتـه موسـی در آن زمـان بایـد بـه سـالخوردگی رسـیده باشـد. برخـی روایت‌هـای اسـلامی می‌گویـد او در زمـان رسـیدن بـه پیامبـری ۴۰ سـاله بـوده. ۴۰ سـال هـم کـه در سـینا آواره بوده‌انـد. پـس در هنـگام مـرگ موسـی سـالخورده (حتـا بـه سـال یهـودی، چـون امیـد بـه زندگـی در آن زمـان بـالا نبـوده اسـت) بـوده و دیگـر تـوان رهبـری قـوم در یـک جنـگ را هـم نداشـته. او سـپس بـه وفـاداری بـه دسـتورهای خداونـد بـرای داشـتن «برکـت» اشـاره می‌کنـد:

> بـه ایـن ترتیـب، شـما، فرزنـدان و نوادگانتـان از خداونـد خـدای خـود بترسـید و از قوانیـن او کـه مـن بـه شـما می‌دهـم، همیشـه پیـروی کنیـد تـا عمـر طولانـی داشته‌باشـید پـس ای اسـرائیل بشـنو و در انجـام آنهـا دقـت کـن تـا بـرای تـو نیکـو باشـد تـا در سـرزمینی کـه غنـی و حاصلخیـز اسـت، بسـیار افـزوده شـوی همان‌طـور کـه خداونـد خـدای نیاکانتـان بـه شـما قـول داده‌اسـت (همـان، ۶: ۲-۳) ... درسـت همان‌گونـه کـه خداونـد

۱۳ . Deuteronomy

> خدایتـان بـه نیـاکان شـما، ابراهیـم، اسـحاق و ایـوب وعـده‌داد؛ او سـرزمینی بـا شـهرهای بـزرگ و غنـی بـه شـما خواهـد بخشـید کـه خودتـان آن را نسـاخته‌اید. خانه‌هـای آن مملـو از چیزهـای نیکـو خواهدبـود کـه شـما آنهـا را تهیـه نکرده‌ایـد. چاه‌هایـی در آن خواهـد بـود کـه شـما آن را حفـر نکرده‌ایـد، تاکسـتان‌ها و باغ‌هـای زیتونـی کـه شـما آنهـا را نکاشـته‌اید. هنگامـی کـه خداونـد شـما را بـه ایـن سـرزمین بیـاورد، تمـام خـوراک شـما را فراهـم خواهـد کـرد. احتیـاط کنیـد مبـادا خدایـی را کـه شـما از بردگـی در مصـر نجـات داد فرامـوش کنیـد (همـان، ۶: ۱۰–۱۲).

اگـر بنی‌اسـرائیل بـه قوانیـن پایبنـد بمانـد، خـدا هـم زمین‌هایشـان را حاصل‌خیـز کـرده و تعـداد نسل‌شـان را افزایـش می‌دهـد:

> اگـر شـما بـه ایـن احـکام توجـه کنیـد و آنهـا را بـه دقـت پیـروی نماییـد، خداونـد خدایتـان محبـت پایـدار خـود را بـه شـما نشـان می‌دهـد و بـه پیمانـی کـه از روی محبـت پایـدار بـا نیـاکان شـما بسـته اسـت، وفـا می‌کنـد. او شـما را دوسـت مـی‌دارد، برکت‌تـان می‌دهـد و بـه تعدادتـان می‌افزایـد. او شـما و زمین‌تـان را بـارور و پرثمـر می‌نمایـد. غلـه، روغـن، انگـور، گلـه و رمه‌تـان را در سـرزمینی کـه بـه نیـاکان شـما وعـده فرمـود برکـت می‌دهـد و فـراوان می‌سـازد. شـما خوشـبخت‌ترین مـردم روی زمیـن می‌شـوید و هیچ‌یـک از شـما، حتـی گله‌هایتـان نـازا نخواهـد بـود (همان، ۷: ۱۲–۱۴).

جالـب اینکـه در آیـه بعـد می‌گویـد: «شـما بایـد تمـام اقوامـی کـه خداونـد بـه دسـتتان تسـلیم می‌کنـد را از بیـن ببریـد. بـه آنهـا رحـم نکنیـد، خدایـان ایشـان را نپرسـتید» (همـان، ۷: ۱۶). همان‌گونـه کـه از آیه‌هـای اشاره‌شـده پیداسـت کـه در متـون مذهبـی بیـن زایـش و افزایـش در تعـداد بـا کشـاورزی ارتبـاط معنـاداری وجـود دارد. پـاداش کار خـوب، افزایـش رمـه و غـلات و البتـه فرزنـد اسـت و نـازا نبـودن. آیـه آخـری هـم کـه مـورد اشـاره قـرار گرفـت، اینکـه دشـمنان‌تان را از بیـن ببریـد و خدایـان آنـان را نپرسـتید بـه روشـنی بیانگـر برخـورد بـا هرگونـه

دیدگاهی است که انسجام قوم را به خطر بیندازد. پس طبیعی است که درباره هر مفهومی (همچون داستان لوط، یکتاپرستی و...) تنها یک روایت رسمی مورد قبول باشد و هیچ تفکر دیگری مورد پذیرش قرار نگرفته که هیچ، صدایش هم در نطفه خفه شود. در همین کتاب، آیه های بسیار دیگری درباره برکت‌یافتن در صورت پایبندی به دستور خدا وجود دارد؛ اطاعتی که اگر از میان برود افراد با نفرین خداوند روبرو می‌شوند (برای نمونه نگاه کنید به ۱۱: ۲۸). مواردی دیگر از این دست:

> اگر از خداوند خدایتان سرپیچی کنید، و با دقت از همه قوانینی که امروز به شما می‌دهم پیروی نکنید، به این لعنت‌ها گرفتار می‌شوید: خداوند شهر و کشتزارتان را لعنت می‌کند، سفره و خمیرتان را لعنت می‌کند، فرزندان، محصولات، رمه و گله‌تان را لعنت می‌کند (همان، ۲۸: ۱۵-۱۹) ... خداوند شما را دچار بیماری‌های عفونی، تورم و تب خواهد کرد، او خشکسالی و بادهای سوزنده خواهد فرستاد تا محصولات‌تان را نابود کنند. باران از آسمان نمی‌بارد، و زمین زیرپایتان مانند آهن سفت می‌شود. به جای باران، خداوند توفان خاک و توفان شن می‌فرستد تا شما را هلاک کند (همان، ۲۸: ۲۲-۲۴).

پیداست که مجازات در کاهش جمعیت است و از دست رفتن کشاورزی. در آیه دیگری در همین کتاب، به مردم سدوم و گموره (مردم شهر لوط) اشاره می‌شود. این نشان می‌دهد که پرداختن به این داستان در سفر پیدایش نه تنها بی‌دلیل نبوده بلکه با هدف هشدار به مردم بوده‌است تا مفاهیم مورد نظر به آنان منتقل شود اما نکته جالب این است که در اینجا علت مجازات مردم لوط را «پرستش خدای دیگری» می‌داند:

> کشتزارها بی‌حاصل و با گوگرد و نمک پوشیده خواهند شد. هیچ چیز در آنها کاشته نخواهدشد و حتی علف نیز در آنجا نخواهد رویید. سرزمین شما مانند شهرهای سدوم، گموره و ادوم و صبوئیم

خواهد بود که خداوند با آتش خشم خود آنها را نابود کرد (همان، ۲۹: ۲۳).

در هر صورت چنانچه بخواهیم یکی دیگر از گناهان مردم سدوم و گموره را «خوابیدن با همجنس و قطع نسل» بدانیم، این نشان می‌دهد که چقدر بین نیاز به کشاورزی با رشد جمعیت ارتباط بوده چرا که وقتی به نام این دو شهر اشاره می‌شود یکی از مجازات آنها را دچار شدن به زمین‌هایی می‌داند که «هیچ‌چیز در آنها کاشته نخواهد شد و حتی علف نیز در آنجا نخواهد رویید».

در اینجا مرور بر تورات به پایان می‌رسد و در بخش‌های سپسین به دیگر کتاب‌های مقدس یهودی می‌پردازیم. کتاب پادشاهان، کتاب بعدی است و به زمانه‌ای می‌پردازد که بنی‌اسرائیل در سرزمین موعود ساکن شده اما مردم به شدت غرق گناهند و خداوند دارد با خشکسالی مجازات‌شان می کند

کتاب پادشاهان: تکرار داستان لوط

کتـاب پادشـاهان مربـوط بـه زمانـی اسـت کـه خداونـد برخـلاف میلـش و بـه اصـرار مـردم بـرای بنی‌اسـرائیل پادشـاهانی منصـوب می‌کنـد؛ البتـه در ایـن دوران مـردم بـه گناهـان بسـیاری روی می‌آورنـد و خداونـد هـم متعاقبـا مجازات‌هایـی برایشـان در نظـر می‌گیـرد. گمـارش پادشـاهان پـس از آن انجـام می‌شـود کـه اسـرائیلی‌ها در سـرزمین موعـود سـاکن شـده‌اند امـا مـدام بـا همسایگانشـان (فلسـطینی‌ها، موآبی‌هـا و دیگـران) در جنـگ هسـتند. در ایـن دوره داوران حکمرانـی بـر بنی‌اسـرائیل را بـه عهـده دارنـد کـه همـان فرماندهـان لشـکرها باشـند. مـردم کـه از ایـن بی‌ثباتی‌هـا بـه تنـگ آمده‌انـد از خداونـد می‌خواهنـد ماننـد دیگـر ملـل برایشـان پادشـاهی در نظـر بگیـرد. خداونـد بـه رغـم میلـش (چون خـودش را پادشـاه بنی‌اسـرائیل می‌دانـد) چنیـن می‌کنـد. امـا همزمـان مـردم دسـت بـه گناهـان بسـیاری می‌زننـد. خداونـد در برابـر آنـان را بـا «خشکسـالی و قحطـی» مجـازات می‌کنـد.

در کتـاب دیگـری کـه از نظـر اولویـت تاریخـی مقـدم بـر پادشـاهان اسـت -کتـاب داوران- داسـتانی وجـود دارد کـه بـه شـدت شـبیه داسـتان لـوط اسـت. حـالا مشـخص نیسـت مصلحانـی در جامعـه بـا هـدف جلوگیـری از تکـرار پدیده‌ای مشـابه ایـن ماجـرا را در قالـب داسـتان لـوط وارد سـفر پیدایـش و آن را فرافکنـی کرده‌انـد یـا ایـن اتفـاق باعـث شـده کـه داسـتان لـوط جدی‌تـر گرفتـه شـده و نسـبت بـه هـر نـوع ارتبـاط بـا همجنـس سـختگیری بیشـتری اعمـال شـود؛ بـه هـر روی یکـی از گناهانـی کـه آنـان مرتکـب می‌شـوند درسـت ماننـد داسـتان لـوط اسـت هرچنـد کتـاب داوران هیـچ اشـاره‌ای بـه سـدوم و گمـوره نمی‌کنـد:

> در ایـن موقـع پیرمـردی از کار در مزرعـه بـه خانـه‌اش بـر می‌گشـت (او از اهالـی افرایـم بـود ولـی در جعبـه بنیامیـن زندگـی می‌کـرد). چـون مسـافران را در گوشـه میـدان دیـد نـزد ایشـان رفـت و از ایشـان پرسـید: «از کجـا آمـده و بـه کجـا می‌رویـد؟» مـرد در پاسـخ گفـت از بیت‌لحـم یهـودا

آمده‌ایم و به آن‌طرف کوهستان افرایم می‌رویم. با اینکه یونجه برای الاغ‌ها و شراب کافی برای خودمان همراه داریم هیچ‌کس ما را به خانه خود راه نمی‌دهد. پیرمرد گفت: نگران نباشید من شما را به خانه خود می‌برم، شما نباید در میدان بمانید. پس آنها را به خانه خود برد و کاه به الاغ‌هایشان داد. ایشان پس از شستن پاها و رفع خستگی شام خوردند. وقتی آنها شام خوردند ناگهان عده‌ای از مردان شهوت‌ران و منحرف، خانه پیرمرد را محاصره نمودند. ایشان در حالی که در را به شدت می‌کوبیدند فریاد می‌زدند: ای پیرمرد! مردی که در خانه توست را بیرون بیاور تا به وی تجاوز کنیم. ولی آنها به حرف‌های پیرمرد گوش ندادند. پس مرد مهمان زن خود را به آنان تسلیم نمود، و آنها تمام شب به وی تجاوز کردند و صبح خیلی زود او را رها ساختند. سپیده‌دم آن زن به در خانه‌ای که شوهرش در آنجا بود آمد و همان‌جا افتاد و تا روشن شدن هوا در آنجا ماند (داوران، ۱۹: ۱۸–۲۷).

مرد وقتی از خانه بیرون می‌آید در می‌یابد که همسرش مرده است. او را بر الاغش انداخته و راهی خانه می‌شود. دیگر مردم که از این رویداد با خبر می‌شوند به جنگ با قبیله بنیامین بر می‌خیزند، قبیله‌ای که جنایت در آن رخ داده. جنگ داخلی خونینی در می‌گیرد و قبیله بنیامین بیش از ۲۶ هزار سرباز را راهی جنگ می‌کند. این داستان هم البته که نشانه همجنس‌گرایی نیست. چراکه بحث تجاوز است و همچنین آن مردان به زنان نیز تمایل داشته‌اند که به زن مرد مهمان رضایت داده و تا صبح به او تجاوز می‌کنند. با شباهت داستان لوط به این ماجرا می‌توان به این برداشت رسید که آنچه دین نگرانش بوده نه همجنس‌گرایی (که اصلا آن را نمی‌شناخته) بلکه حادثه‌ای این‌چنین بوده؛ پیامدش هم درست مانند سرنوشت شهر سدوم است؛ قبیله بنیامین عملا با خاک یکسان می‌شود! همچنین عنصر دیگری در این داستان وجود دارد که نباید از آن گذشت؛ اینکه دین به شدت نامهمان‌نوازی را

نکوهش می‌کند. اتفاقا یکی از گناهان مردم سدوم همین مهمان‌نواز نبودنشان است. چه اینکه عیسی (ع) نیز وقتی با نامهمان‌نوازی مردم شهر کفرناحوم روبرو می‌شود نفرین می‌کند که به سرنوشت سدومیان دچار شوند. به هر روی، بی‌ثباتی‌ها باعث می‌شود خداوند به گمارش پادشاهی برای بنی‌اسرائیل رضایت دهد. او نخست شائول را به پادشاهی بر می‌گزینند اما به سرعت از انتخابش پشیمان می‌شود چرا که او به غیرقابل بخشش‌ترین گناه ممکن دست می‌زند: بت‌پرستی و روی‌برگرداندن از فرمان‌های خدا. خداوند هم با آسیب به کشاورزی، یعنی با یک قحطی فراگیر به این گناه پاسخ می‌دهد (اول پادشاهان، ۱۷: ۱). خشکسالی سراسری ادامه می‌یابد تا اینکه در سال سوم پیامبرش ایلیا را مامور می‌کند تا به نزد پادشاه برود و بگوید که خداوند به ابرها اجازه باریدن خواهد داد. البته این اتفاق بعد از آن رخ می‌دهد که مردم ضمن دست‌کشیدن از پرستش بت‌ها و الهه‌ها، شروع به ساخت معبدی برای خداوند می‌کنند. و سپس باران فراوانی می‌بارد (همان، ۱۸: ۴۵).

همان‌گونه که پیداست، مردمان از طبیعت در هراس بودند. حیات‌شان در گرو عوامل ناشناخته‌ای مانند علت قحطی و خشک‌سالی بوده‌است. در این شرایط، دین پاسخی برای علت این رویدادها ارایه می‌داده و جای چون و چرا هم در آن نبوده‌است. در سراسر کتاب‌های مقدس یهودیان اشاره به موارد کشاورزی کم نیست اما در اینجا پرداختن به منابع یهودی را پایان داده و در ادامه نقش جمعیت و کشاورزی در متون دینی مسیحی را مرور می‌کنیم.

عهد جدید؛ جمعیت و اقتصاد

عهد جدید مجموعه کتاب‌های مقدس مسیحیان است. در برگیرنده چهار انجیل متی، مرقس، یوحنا و لوقا، به همراه نامه‌های رسولان مسیحی پس از عیسی (ع) و همچنین مکاشفه یوحنا. آنها مجموعه کتاب‌های یهودیان را عهد عتیق (پیمان قدیمی) می‌نامند و مجموعه کتاب‌های خود را عهد جدید یا پیمان جدید. مسیحیان عهد عتیق را گرامی می‌دارند و معتبر می‌دانند. با این حال، آشکارا بسیاری از اصول آن را نمی‌پذیرند. مانند قواعد ذبح و حیوانات حلال گوشت یا حتی شریعت موسی (ع). جالب اینکه این اصول را عیسی (ع) خود وضع نمی‌کند بلکه این تغییرات بعدها عمدتا توسط پولس وضع می‌شود. پولس درحالی این کار را می‌کند که در تلاش است تا مسیحیت (آیین ابداعی خود) را در بخش‌های اروپایی امپراتوری روم گسترش دهد. اینجا نیز می‌توان دید که اقلیم چگونه در شکل‌دهی به دین‌ها عمل می‌کند؛ به عبارت دیگر، پولس با حذف بسیاری از اصول کشاورزی دین یهودیت که می‌تواند در اروپا دافعه داشته باشد، آیین جدید را با اقلیم آن سامان تطابق می‌دهد. در این بخش مفصل به این موضوع می‌پردازیم. پولس همچنین نقل قولی از یکی از پیامبران بنی‌اسرائیل می‌کند که به روشنی نشان می‌دهد چقدر او و دیگر رهبران مذهبی آن زمان پیرامون همجنسگرایی دچار سوبرداشت بوده‌اند. به این نقل‌قول نیز جلوتر خواهیم پرداخت.

شاید متناقض به نظر برسد؛ اینکه مسیحیت از مومنان می‌خواهد ازدواج نکرده و خود را وقف خدا کنند و در برابر ولع زیادی برای داشتن پیروان بسیار دارد تا جایی که مومنان باید جان‌فشانانه دیگر مردمان را به مسیحیت دعوت کنند. [۱۴]

۱۴. حتی گفته می‌شود تصویر هولناکی را که از روحانیون یهودی در نزد مسیحیان وجود دارد روحانیون مسیحی برای جلوگیری از نزدیکی مسیحیان به یهودیان ساخته‌اند. تا پیش از پیدایی اسرائیل، عمده درگیری مذهبی یهودیان با مسیحیان بود و یهودیان در سرزمین‌های اسلامی با رواداری بیشتری در مقایسه با سرزمین‌های مسیحی زندگی می‌کردند.

مسیح همان‌قدر که دین تازه‌ای معرفی نمی‌کند و خود را فرزند خدا [۱۵] و از پیامبران بنی‌اسرائیل می‌نامد، درباره ارتباط با همجنس هم صحبتی نمی‌کند. این حواریون و شاگردان او و از جمله پولس[۱۶] هستند که چنین منعی را وضع می‌کنند. هرجا هم که عیسی (ع) از شهرهای سدوم و گموره نام می‌برد، منظورش چیزی جز تعامل همجنس است؛ مفاهیمی همچون عدم مهمان‌نوازی یا ایمان نیاوردن مردمان آن شهر:

> اگر اهل خانه‌ای یا شهری شما را راه ندادند، و یا به سخنان‌تان گوش ندادند، گرد و خاک آنجا را نیز به هنگام بازگشت از پایتان بتکانید. مطمئن باشید در روز قیامت وضع مردم فاسد سدوم و گموره خیلی بهتر از وضع آنان خواهد بود (متی، ۱۰: ۱۲-۱۵).

از این آیه می‌توان چنین برداشت کرد که مجازات مرگی که امروز برای لواط اعمال می‌شود برای جرمی بس بیشتر ازصرف ارتباط جنسی بوده‌است.[۱۷] این است که مسیح چند بار که می‌خواهد مردمان شهری را بابت ایمان نیاوردن‌شان نفرین کند، آرزو می‌کند به سرنوشت سدومیان دچار شوند (برای نمونه: متی، ۱۱: ۲۴).

عیسی (ع) همچنین مواردی را نام می‌برد که انسان را ناپاک می‌کند؛ در میان این موارد نامی از اعمال همجنس‌خواهانه نیست:

> سپس افزود: چیزی که انسان را ناپاک می‌کند، افکاری است که از وجودش تراوش می‌کند. چون از وجود و قلب انسان است که افکار نادرست بیرون می‌آید و منجر به اعمال نادرست می‌شود. اعمالی مانند: دزدی، آدم‌کشی، زناکاری، طمع به مال دیگران، شرارت،

۱۵ . قرآن کریم این ادعای چهار انجیل که عیسی (ع) خود را فرزند خدا نامیده به شدت رد می‌کند.

۱۶ . پولس یکی از حواریون نبود و پیش از عروج مسیح او را ندیده بود. یکی از کسانی بود که ایمان‌داران به مسیح را می‌کشت و مجازات می‌کرد. او ادعا می‌کند که در مکاشفه‌ای مسیح خود را به او نمایاند و به این ترتیب او به مهمترین مروج مسیحیت تبدیل می‌شود.

۱۷ . مجموعا برای تجاوز، بت‌پرستی، عدم مهمان‌نوازی و... .

> فریب و تقلب، شهوت، حسادت، بدگویی و غیبت، خودپسندی و هرگونه حماقت دیگر. تمام این چیزهای شرم‌آور از وجود و قلب انسان سرچشمه می‌گیرد و انسان را نجس ساخته از خدا دور می‌کند (مرقس، ۷: ۲۰–۲۳).

همچنان کشاورزی و افزایش جمعیت دو مفهوم کلیدی در کتاب‌های عهد جدید به شمار می‌روند تا جایی که هرجا لازم است مسیح مثالی بزنند، از این مفاهیم بهره می‌گیرد؛ برای نمونه او ملکوت خدا را به دانه خردلی تشبیه می‌کند که گرچه یکی از کوچکترین گیاهان است، وقتی روی زمین کاشته شد، از همه گیاهان بزرگتر می‌شود.

انجیل‌های چهارگانه همچنین نشان می‌دهند که در آن زمانه چقدر داشتن فرزند دارای اهمیت بوده‌است و نداشتنش شرم‌آور تلقی می‌شده. برای نمونه، هنگامی که الیزابت، همسر زکریا باردار می‌شود، برای شکرگذاری می‌گوید:

> سرانجام خداوند به من نظر لطف انداخت و کاری کرد که دیگر در میان مردم شرمگین نباشم (لوقا، ۱: ۲۵).

همان‌طور که این آیه نشان می‌دهد نداشتن فرزند در آن زمانه شرم‌آور و ننگین بوده‌است. گفته شد که نه عیسی (ع) بلکه کلیسا و شاگردان مسیح بودند که منع اعمال همجنس‌خواهانه را وضع کردند. سندز (۲۰۰۷) بر این باور است که یکی از دلایل این محدودیت این بوده که کلیسا می‌خواسته هرنوع ارتباط جنسی را به «کارکرد طبیعی» آن محدود کند که همانا فرزندآوری است. در نتیجه هر نوع رابطه جنسی فارغ از اینکه بین همجنس اتفاق می‌افتاده یا غیرهمجنس- چنانچه به فرزندآوری منتهی نمی‌شده، برچسب غیرطبیعی می‌گرفته‌است. به همین دلیل است که حتی برای اعمالی همچون خودارضایی مجازات وضع شده.

نخستین اشاره در مسیحیت به منع اعمال همجنس‌خواهانه مربوط به پولس است در نامه به رومیان. در واقع در زمانی که او سخت می‌کوشد

تـا مسـیحیت را در اروپـای آن روز گسـترش دهـد. او یکـی از دلایـل دچـار شـدن مردمـان بـه خوابیـدن بـه همجنـس را بت‌پرسـتی می‌دانـد (رومیـان، ۱: ۲۴-۲۷). بـه ایـن ترتیـب از نظـر او کسـانی کـه از خـدا دور شـوند، بـه سـمت خوابیـدن بـه همجنـس می‌رونـد. ایـن برداشـت اشـتباه آن زمـان آشـکار می‌شـود کـه بـه یادآوریـم افـراد بـا گرایـش جنسی‌شـان زاده می‌شـوند نـه اینکـه در طـول زمـان گرایـش جنسی‌شـان تغییـر کنـد. در بخشـی از همیـن نامـه، پولـس آیه‌هایـی دارد کـه بـه روشـنی نگرانـی او از کاهـش فرزنـدآوری را نشـان می‌دهـد:

> اگـر خداونـد متعـال بـر یهودیـان ترحـم نمی‌کـرد، تمـام آنـان هـلاك می‌شـدند همان‌گونـه کـه مـردم شـهرهای سـدوم و گمـوره هـلاك شدند (همان، ۹: ۲۹).

جالـب اینکـه وقتـی می‌خواهـد منـع روابـط همجنس‌خواهانـه را برقـرار کنـد آنچـه بـر مـردم سـدوم و گمـوره گذشـته را مبنـا قـرار می‌دهـد. ایـن بخـش گـواه دیـدگاه مـا اسـت کـه بـرای درک آیه‌هایـی کـه اعمـال همجنس‌خواهانـه را منـع می‌کننـد بایـد داسـتان لـوط را مبنـا قـرار داد. بـه عبـارت دیگـر، ایـن آیه‌هـای منـع کننـده بازتـاب درکـی هسـتند کـه از داسـتان لـوط وجـود داشـته و همیـن تبدیـل بـه سوبرداشـت شـده. سوبرداشـتی کـه پولـس سـخت بـدان دچـار اسـت و از اشـعیای پیامبـر نقـل می‌کنـد کـه اگـر خداونـد فرزنـدی بـرای انسـان باقـی نمی‌گذاشـت، نسـل انسـان هماننـد مـردم شـهر سـدوم و گمـوره بـر افتاده‌بـود.

بـه ایـن ترتیـب پولـس آغـاز بـه وضـع قوانیـن بـرای ارتبـاط جنسـی و ازدواج می‌کنـد. تولیـد مثـل بـه انـدازه‌ای بـرای مسـیحیت مهـم اسـت کـه از نظـر پولـس، راه رسـیدن بـه رسـتگاری بـرای زنـان از فرزنـدآوری می‌گـذرد:

> مـن بـه زنـی اجـازه نمی‌دهـم کـه تعلیـم دهـد یـا بـر مـرد (یـا شـوهر) حکومـت کنـد. زنهـا بایـد سـاکت باشـند زیـرا اول آدم آفریـده شـد و بعـد حـوا. و آدم نبـود کـه فریـب خـورد بلکـه زن فریـب خـورد و قانـون الهـی را شکسـت. امـا اگـر زن‌هـا بـا فروتنـی در ایمـان و محبـت و پاکـی جـد و جهـد کننـد، بـا آوردن فرزنـدان بـه ایـن دنیـا نجـات خواهنـد یافـت

(اول تیموتائوس، ۲: ۱۲–۱۵).

پس عقیده من این است که بیوه‌زن‌های جوان ازدواج کنند و صاحب فرزند شوند و خانه‌داری نمایند تا به دشمنان ما فرصت بدگویی ندهند (همان، ۵: ۱۴).

او همچنین در نامه به مسیحیان یهودی‌نژاد (عبرانیان)، آنچه بر ابراهیم و ساره رفت را بازگو می‌کند؛ اشاره‌ای که نشان‌دهنده اهمیت جمعیت است:

از روی ایمان، ساره با اینکه از سن باروری گذشته بود، قدرت تولید نسل یافت، زیرا مطمئن بود که خدا به قول خود وفا می‌کند. و به این سبب از یک مرد، آن هم مردی تقریبا مرده (منظور ابراهیم است) نسل‌های بی‌شماری مانند ستارگان آسمان و یا شن‌های ساحل پدید آمدند (عبرانیان، ۱۱: ۱۱–۱۲).

اما همان‌قدر که این دین تازه در اروپای متفاوت از خاورمیانه رشد می‌کند، قوانینی متناسب با آن اقلیم به ویژه در زمینه اقتصاد برایش وضع می‌شود. مثال خوک را به یاد می‌آورید؟ گفتیم که یهود و اسلام هر دو خوردن گوشت خوک را منع کرده‌اند. به این دلیل که این حیوان به دلیل کمبود منابع آبی امکان پرورش در خاورمیانه را ندارد. اما پولس وقتی که می‌خواهد دین تازه را در اروپا گسترش دهد چنین محدودیتی وضع نمی‌کند؛ او در نامه به رومیان به صراحت اجازه خوردن همه خوراکی‌ها را می‌دهد و تنها منع آن را جلوگیری از لغزش دیگران می‌داند:

تمام خوراکی‌ها پاک هستند ... همچنین اگر خوردن گوشت یا شراب یا انجام کارهای دیگر تو موجب لغزش دیگری شود، بهتر است از آن دست بکشی (رومیان، ۱۴: ۲۰–۲۱).

و به این ترتیب در مسیحیت غذای حلال و حرام و شیوه ذبح و... شکل نمی‌گیرد. به این ترتیب، معلوم می‌شود که برداشت پولس از همخوابگی مردان و زنان با همجنس چیزی مانند بیماری واگیرداری است که به سرعت به همه سرایت می‌کند!

در بخش پایانی این فصل، آخرین کتاب آسمانی را مورد بررسی قرار می‌دهیم و سپس وارد بحث دین و جنگ می‌شویم؛ اینک اما قرآن کریم، کتاب آسمانی مسلمانان.

قرآن کریم:
یک «نه» صریح به اعمال همجنس‌خواهانه؟

قـرآن توسـعه‌یافته‌ترین روایـت مذهبـی در میـان کتاب‌هـای آسـمانی را ارایـه می‌دهـد. از ایـن رو قرآن‌کریـم و حدیث‌هـای پیامبـر (ص) و همچنیـن حدیث‌هـا و روایت‌هـای امامـان شیعه بـه عنـوان منبع اصلـی در فقـه شـیعه بـه شـمار می‌رونـد. در ایـن میـان، قـرآن کریـم کتابـی اسـت کـه همـه مسـلمانان بـر سـر آن توافـق نظـر دارنـد هرچنـد برخـی تفکـر و تدبـر در آن را رد می‌کننـد (بـر خـلاف نـص صریـح خـود قـرآن) و برخـی شـاخه‌ها چنیـن اجـازه‌ای می‌دهنـد. در قـرآن کریـم نیـز می‌بینیـم کـه ماجـرای لـوط چنـان تاثیـری بـر آیه‌هـای مربـوط بـه اعمـال همجنس‌خواهانـه گذاشـته کـه بعیـد اسـت آیه‌هایـی کـه در ایـن زمینـه وضـع شـده جـز عملـی مشـابه لوطیـان را منـع کنـد. بـه عبـارت دیگـر، قـرآن کریـم رفتـاری هماننـد مـردم شـهر لـوط را ممنـوع می‌کنـد و نـه همجنسـگرایی را. قـرآن کریـم نیـز در بسـتری ماننـد دیگـر دین‌هـا بـر پیامبـر مکـرم اسـلام (ص) نـازل می‌شـود. ایـن دیـن نیـز می‌خواهـد نظـم کهـن را برانـدازد و نظـم تـازه‌ای مبتنـی بـر یکتاپرسـتی را جایگزیـن کنـد. حـال آنکـه بسـیاری از متنفـذان و قدرتمنـدان شـبه‌جزیره عربسـتان (حجـاز) چنـان از نظـم قدیمـی سـود می‌برنـد کـه حاضـر بـه تـن دادن بـه دیـن تـازه نمی‌شـوند؛ حتـا بـه قیمـت جنـگ و خونریـزی. در زمـان پیامبـر خاتـم (ص) همـه بـه بت‌پرسـتی روی آورده‌انـد و حتـی کعبـه کـه گفتـه می‌شـود ابراهیـم خـود آن را سـاخته تبدیـل بـه بتخانـه شده‌اسـت. نظـم موجـود البتـه بقـای مردمـان را بـه شـدت تهدیـد می‌کنـد. بـرای نمونـه، یکـی از کارهایـی کـه مـدام بخشـی از قبایـل عـرب بـدان دسـت می‌یازنـد، زنـده بـه گـور کـردن نـوزادان دختـر اسـت. کتابـی (۱۹۹۱) اشـاره می‌کنـد کـه ایـن رسـم چنـان در میـان عرب‌هـا شـایع شـده‌بود کـه وقتـی «دهیـا کلبـی» بـه حضـرت محمـد (ص) ایمـان مـی‌آورد، اعتـراف می‌کنـد کـه ۷۰ نـوزاد دختـر خـود را بـا دسـتان خـودش زنـده بـه گـور کرده‌اسـت. قـرآن کریـم امـا در شـماری از آیه‌هـای کامـلا صریـح کشـتن نـوزادان را شـدیدا منـع می‌کنـد

(انعام، ۱۳۷ و ۱۴۰؛ تکویر، ۹؛ ممتحنه، ۱۲). به این ترتیب، پیامبر عظیم‌الشان اسلام (ص) راهی بس دراز در پیش داشت تا بتواند نظم تازه را جایگزین نظم کهن کند.

اسلام در زمانی بر پیامبر (ص) نازل شد که جامعه آن روز عربستان در منتهای فقر فکری و فرهنگی به سر می‌بُرد؛ همین عامل باعث شد که اسلام ناگزیر باشد حتی برای کوچکترین مسائل اجتماعی نیز قواعدی وضع کند. این مقررات، از در زدن پیش از وارد شدن به خانه همسایه را شامل می‌شود تا چگونگی رفتار با اسیران جنگی.

اسلام نیز درست مانند دیگر دین‌های ابراهیمی درگیر جنگ‌های بسیاری شد. حضرت محمد (ص) در ۶۳ سال عمر پربرکتشان ناگزیر شدند که در ۲۶ جنگ شرکت کنند. آغازگر اغلب این جنگ‌ها هم کافران و بت‌پرستان مکه بودند که از ساختار کهنه سود می‌بردند و از گسترش نظم تازه در هراس بودند. باید در نظر داشت که در شبه جزیره عربستان چندان امکان دامداری و کشاورزی نبود. در نتیجه مکه به مرکزی برای معامله و تجارت تبدیل شده‌بود. کافران از پول و جواهری که به پای بت‌ها ریخته می‌شد متنفع می‌شدند و ادعای دین تازه مبنی بر اینکه خدا همه‌جا هست آشکارا آنها را نگران می‌کرد. آنان چنان بی‌رحمانه به برخورد با پیامبر (ص) و مومنان به اسلام پرداختند که شماری از مسلمانان ناگزیر شدند به آفریقا بگریزند و پیامبر نیز به یثرب مهاجرت کرد.

از آنجا که اقلیم اجازه کشاورزی و دامداری گسترده در شبه جزیره را نمی‌داد بسیاری از آیه‌های قرآن‌کریم نه به کشاورزی بلکه به تجارت اختصاص دارد. تلاش دیگری برای دین که انسان را با محیطش تطبیق دهد. با این حال برای همان مردمان هم کشاورزی و باغداری چنان جاذبه دارد که خداوند برای درک بهتر بهشت، مدام باغ‌ها و جویبارها را برای ایمان‌آورندگان مثال می‌زند. مقوله جمعیت برای اسلام نیز بسیار پراهمیت است و مرتبط با کشاورزی تا جایی که قرآن‌کریم، زنان را به مزارع تشبیه

می کنـد:

زنـان شـما کشـتزار شـمایند پـس بـرای کشـت بدان‌هـا نزدیـک شـوید هـرگاه مباشـرت آنهـا خواهیـد و بـرای ثـواب ابـدی چیـزی پیـش فرسـتید و خداتـرس باشـید و بدانیـد کـه محققـا شـما نـزد خـدا خواهیـد رفـت و ای رسـول، تـو اهـل ایمـان را بشـارت ده (بقـره، ۲۲۳).

اگرچـه مسـلمانان می‌گوینـد تـورات تحریـف شـده، بـا ایـن حـال آیه‌هـای مشـترک بسـیاری در قـرآن و تـورات وجـود دارد. از جملـه داسـتان آدم و حـوا و شـیوه هبـوط آنـان در هـر دو کتـاب آسـمانی یکـی اسـت. روایـت قـرآن از داسـتان لـوط نیـز بـه میـزان زیـادی بـا تـورات مطابقـت دارد؛ تنهـا تفـاوت در ایـن اسـت کـه قـرآن دربـاره لـوط و دخترانـش پـس از تـرک شهرشـان حرفـی نمی‌زنـد. تفـاوت دیگـر هـم مربـوط بـه سرنوشـت زن لـوط اسـت کـه قـرآن او را جـزو گناهـکاران مجـازات شـده می‌دانـد امـا تـورات می‌گویـد در جریـان نـزول عـذاب بـر سـدوم، او بـه شـهر نگریسـت و بـه نمـک [۱۸] تبدیـل شـد.

از ایـن بحـث بگذریـم و مـروری کنیـم بـر آیه‌هـای قـرآن کریـم کـه نشـان می‌دهـد چگونـه ایـن کتـاب آسـمانی می‌کوشـد بـه بهتریـن شـکل انسـان را بـا محیـط‌ش و بـا هـدف بقـا (و سـپس تعالـی) تطبیـق دهـد. آیـه زیـر بیانگـر محدودیت‌هایـی اسـت کـه قـرآن بـرای مصـرف گوشـت حیوانـات وضـع می‌کنـد. ماننـد منـع مصـرف گوشـت خـوک کـه در اقلیـم خشـک عربسـتان امـکان پـرورش آن نبـوده. امـا از آنجـا کـه بقـای مسـلمان دارای اهمیـت اسـت، چنانچـه پـای جـان در میـان باشـد، او می‌توانـد ایـن قاعـده را نادیـده بگیـرد:

بـه تحقیـق منحصـرا خـدا حـرام گردانیـد بـر شـما مـردار و خـون و گوشـت خـوک را و هـر ذبیحـه‌ای کـه بـه اسـم غیـر خـدا کشـته باشـند و هرکـس کـه بـه خـوردن آنهـا مضطـر و محتـاج شـود در صورتـی کـه بـه آن تمایـل نداشـته و از انـدازه سـدرمق نیـز تجـاوز نکنـد گناهـی بـر او نخواهـد بـود

۱۸ . همیـن اشـاره بـه نمـک هـم نشـان دهنـده اهمیـت اقلیـم بـرای دیـن اسـت چـرا کـه آن زمـان تجـارت نمـک یـک تجـارت پرسـود بـوده

> که به قدر احتیاج صرف کند که محققا خدا در حق خلق آمرزنده و مهربان است (بقره، ۱۷۳).

قرآن به تاکید و تکرار از مومنان می‌خواهد که مال خود را در راه خدا صرف کنند. بسیاری از مثال‌هایی که قرآن کریم در این زمینه به کار می‌برد هم برگرفته از کشاورزی هستند. شاید از آنجا که کشاورزی در عربستان تقریبا ناممکن است، خداوند وعده می‌دهد که در بهشت این عمل نیک را جبران کند:

> کسانی که اموالشان را در راه خدا انفاق می‌کنند، سپس منت و آزاری به دنبال انفاقشان نمی‌آورند، برای آنان نزد پروردگارشان پاداشی شایسته است، نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می‌شوند (بقره، ۲۶۱).

این آیه‌ها نشان‌دهنده کوشش دین برای منسجم نگه‌داشتن جامعه هستند. همان‌گونه که علامه طباطبایی نیز باور دارد هدف از این آیه و دیگر آیه‌های این‌چنینی که بر کمک به نیازمندان تاکید دارد، گسترش برادری و برابری در میان مسلمانان است. به باور علامه، قرآن این‌گونه می‌کوشد که شکاف میان طبقات جامعه اسلامی را کاهش داده و راهی برای بقای تهی‌دستان بیابد.

همان‌گونه که اشاره شد، به دلیل اقلیم خشک و اقتصاد مبتنی بر بازرگانی در حجاز، بسیاری از آیه‌های قرآن‌کریم در زمینه تجارت است. با این‌حال، این بدان معنا نیست که قرآن به کشاورزی اشاره نمی‌کند. سوره بقره، این دومین سوره قرآن کریم نخست احکامی در زمینه ازدواج وضع می‌کند، سپس به جنگ و کشاورزی می‌پردازد:

> آیا یکی از شما دوست دارد که او را بوستانی از درختان خرما و انگور باشد که از زیر (درختان) آن نهرها جاری است، و برای وی در آن بوستان از هر میوه و محصولی باشد و در حالی که پیری به او رسیده و دارای فرزندان ناتوان (و خردسال) است، پس گردبادی

> که در آتش سوزانی است به آن بوستان برسد و یک‌پارچه بسوزد؟ این گونه خدا آیاتش را برای شما بیان می کند تا بیندیشید. ای اهل ایمان! از پاکیزه‌های آنچه (از راه داد و ستد) به دست آورده‌اید و آنچه برای شما از زمین بیرون آورده‌ایم انفاق کنید و برای انفاق کردن دنبال مال ناپاک و بی‌ارزش و معیوب نروید در حالی که اگر آن را به عنوان حق شما به خود شما می‌دادند جز با چشم‌پوشی (و دلسردی) نمی گرفتید و بدانید که خداوند بی‌نیاز و ستوده است (بقره، ۲۶۶-۲۶۷).

گفتیم یکی از ماموریت‌های دین تطبیق انسان با محیط است. در عربستان که بیش از کشاورزی (در واقع نخلستان‌های خرما آن هم به صورت محدود) و دامداری، تجارت رواج داشته، «رباخواری» نیز نگران کننده بوده؛ چیزی که می توانسته چنان پایه‌های جامعه را بلرزاند که خداوند برای منع آن، رباخواری را هم‌پایه جنگ با خدا و پیامبر قرار می‌دهد و هرآنکه به این عمل دست بزند سرنوشتی جز رفتن به جهنم نمی‌یابد:

> کسانی که ربا می‌خورند (در میان مردم برای امور زندگی خود) به پای نمی‌خیزند، مگر مانند به‌پای خاستن کسی که شیطان او را تماس خود آشفته حال کرده (و تعادل روانی و عقلی‌اش را مختل ساخته) این بدان سبب است که آنان گفتند: خرید و فروش هم مانند رباست در حالی که خدا خرید و فروش را حلال و ربا را حرام کرده است ... (بقره، ۲۷۵).

به احتمال، دلیل این همه سختگیری پیرامون ربا، برخوردهایی باشد که مسلمانان با دیگر ادیان داشته‌اند و همین باعث نگرانی از وابستگی مالی جامعه اسلامی به جوامع غیر می‌شده؛ از جمله یهودیان. به ویژه اینکه (به گفته علامه طباطبایی) در صدر اسلام، مسلمانان با انبوهی از مشکلات اقتصادی روبرو می‌شوند از جمله به این خاطر که کافران مکه آنان را از نظر اقتصادی تحریم می کنند. از این رو احتمالا این نگرانی وجود داشته که مسلمانان

بخواهند از یهودیان (و حتا از یکدیگر) پولی قرض کرده و با ربا برگردانند و این گونه زمینه برتری اقتصادی پیروان دین‌های دیگر بر مسلمانان فراهم شود.

یکی دیگر از نشانه‌های تلاش دین برای تطبیق انسان و محیط، بحث برده‌داری است. هرچند بردگان در عربستان به گستردگی روم و یونان باستان نیستند با این حال بسیاری از کارهای سخت را همانان انجام می‌دهند و نیازی هرچند اندک به نیروی کارشان وجود دارد. در نتیجه اسلام برده‌داری را ممنوع نمی‌کند اما یکی از بزرگترین ثواب‌های مومن را آزاد کردن یک برده می‌داند (مائده، ۸۹).

در قرآن‌کریم نیز، مانند تورات، یکی از مجازات گناهکاران از دست رفتن معیشت آنان (تجارت و کشاورزی) است:

> آیا ندانسته‌اند که پیش از ایشان چه بسیار ملت‌ها را هلاك کرده‌ایم؟ ملت‌هایی که به آنان در پهنه زمین، نعمت‌ها و امکاناتی دادیم که به شما ندادیم، و بر آنان باران‌های پی‌درپی و پرریزش فرستادیم و نهرهایی از زیرپای آنان جاری ساختیم (ولی ناسپاسی کردند)؛ در نتیجه آنان را به کیفر گناهانشان هلاك کردیم و بعد از آنان ملت‌های دیگری را پدید آوردیم (انعام، ۶).

این آیه شریف نه تنها اهمیت کشاورزی برای مردمان آن زمان را نشان می‌دهد بلکه با اشاره چندباره به واژه «ملت» بیانگر جایگاه جمعیت در بقای انسانی است. این مردمان برای اینکه از نعمت‌هایی چون بارش باران و کشاورزی برخوردار باشند باید درستکار بمانند؛ یعنی قوانین دین را –که به سود جامعه است– پاس بدارند؛ آن وقت خداوند نیز اجازه باریدن باران از آسمان و رشد گیاهان از دل زمین را می‌دهد. حیات و ممات هرچیزی در دست قدرت اوست؛ اوست که زنده می‌کند و می‌میراند.

نتیجه‌گیری

اینک مشخص است که جوامع سامی آن دوره نمی‌توانستند تصور کنند که گرایش‌های همجنس‌خواهانه منحصر به اقلیت همجنس‌گرایان است. آنها تصور می‌کردند چنین گرایش‌هایی می‌تواند بین همه زنان و مردان همه‌گیر و زادآوری متوقف شود؛ و به این ترتیب، کشاورزی، اقتصاد و معیشت به خطر بیفتد. آن هم در زمانه‌ای که مانند امروز انباشت تولید و سرمایه وجود نداشت و بیرون‌کشیدن محصولات از زمین خشک و خشن خاورمیانه جهد فراوانی می‌خواست و هم نیروی انسانی زیاد. این وضع در سرزمین‌های آریایی و پرنعمتی مانند قبایل اروپایی متفاوت بود. تا پیش از گسترش مسیحیت در اروپا، روابط جنسی و عاطفی میان همجنسان تحمل یا حتی تشویق می‌شد. اروپاییان نه تنها از زمین‌های فراخ و حاصل‌خیز برخوردار بودند بلکه نیروی کار گسترده بردگان را هم در اختیار داشتند. برای نمونه در سمپوزیوم افلاطون می‌بینیم که مردان صرفا برای زادآوری با زنان می‌آمیختند و برای عشق‌ورزی سراغ همجنسان خود می‌رفتند. هراس جوامع خاورمیانه‌ای از روابط همجنس‌خواهانه و احتمال همه‌گیری آن اما چنان زیاد و ریشه دار بود که با گسترش مسیحیت در اروپا، با اینکه مسیحیت بسیاری از قوانین یهود را کنار گذاشت و خود را با اقلیم اروپا تطبیق داد، باز هم از محدودیت ارتباط همجنسان نکاست. به این ترتیب می‌بینیم که چگونه این اقلیم و جغرافیاست که برای ارتباطات عاطفی و جنسی ساکنانش (حال چه با دین یا هر روش و ابزار دیگری) قانون و مقررات وضع می‌کند. و شاید اگر هنوز نظام تولید و سرمایه به نیروی انسانی زیاد نیاز داشت، کشورهایی که حقوق همجنس‌خواهان را به رسمیت شناخته‌اند هم روی خوشی به علم (در تایید ذاتی بودن همجنس‌گرایی) نشان نمی‌دادند.

Chapter Four:
religion and Homosexuality; manforce and wars!

All of the holy books of Abrahamic religions (Hebrew bible, New Testament and Quran) present the importance of population for religion; especially population for wars because religions were born from the uterus of wars. New religions wanted to replace the old organization of their communities with new orders. For this target they had no choice but interfering leaders of the time; powerful leaders which new religion could be a threat for their profits and benefits. Moses wanted to withdraw Israelites from Egypt to the land which was promised to them by god. They left Egypt but when they found themselves hungry and exhausted, they realized that a long way is in front. They should be prepared for several wars in order to capture the land which had their own inhabitants and owners.

The same thing may have happened to Islam. When Prophet Muhammad (S) was alive, he had to engage in nearly 27 wars. Nearly all of the wars were between Muslims and Kaffirs

who had extremely been refusing Islam. One of the clearest indications to the story of Lot had narrated in the Surah of Hud. Tabatabae'i (1991) believes that the Surah came to the prophet by God to remind Quraysh tribe (enemies of Muslims) if they keep harassing Muhammad (S), they may face with the destiny of Sodomites (Qaum Al Lot). So there was a strong connection between the importance of population for religions and prohibition of same-sex intercourses.

However, even now that the technology of weapons has developed a lot, man forces are still one of the most important items on the military power of the countries; more man power, more chance to win a war.

Bouthoul, the French sociologist (1978) mentions that wars -in the past and now- were the reason of devastating changes in the number of populations. For example, Imperialist states which encourage their people to have more children, and especially boys, to always be able to fight for their targets. Bouthoul believes that such communities are going toward population inflations. He also reminds that over-population can be led to wars –and revolutions- too. The interesting point in the theory of Bouthoul is that mass-population (as the fundamental factor of wars) can have some psycho-social reactions. He names these actions as social controversy. The case of religion reveals that social controversy can present itself in the shapes of religious faith (Ideology in modern

era). Structural-functionalists believe that both religions and ideologies can have the same function).

It can be understood from the text above that the panic was to be left without manpower in wars. So every kind of intimacy that could endanger reproduction would have been rejected by society. However, and as we indicated before, a collective panic led to consider all of same sex intercourses to Sodomy due to the huge demand for reproduction. Victims of this misconception were gay and lesbians.

فصل ٤

دین و همجنسگرایی جمعیت و جنگ

جنـگ همـزاد بشـر اسـت. چیـزی کـه بـا درگیـری هابیـل و قابیـل —بـه تعبیـر دیـن- شـروع شـده و هنـوز هـم ادامـه دارد. در سـرزمین‌هایی کـه دین‌هـای سـامی ظهـور کردنـد امـا جنـگ معنـای جدی‌تـری هـم داشـته. در کنعـان، بـه فاصلـه انـدک از یکدیگـر قبایلی زندگـی می‌کردنـد کـه بـا هـم سرسـتیز داشـتند. بخشـی از فراینـد بقـا در ایـن جوامع بـر ایـن اسـتوار بـود کـه یـک قبیلـه چقـدر بتوانـد در برابـر دیگـر قبیله‌هـا امنیـت اعضایـش را تامیـن کنـد. بـه همیـن خاطـر دیـن، بـه عنـوان ابـزار هویـت بخـش قبیله‌هـا از یکدیگـر همـواره می‌کوشـید پیروانـش را بـرای جنـگ آمـاده نگـه دارد. بخشـی از ایـن آمادگـی البتـه کـه لجسـتیکی بـود؛ یعنـی نیـروی انسـانی کافـی، شمشـیر و سـپر و کلاه‌خـود فـراوان. امـا بخـش دیگـری از ایـن آمادگـی جنبـه روان‌شـناختی داشـت. یعنـی اعضـای جامعـه همـواره از نظـر روانـی بـرای جنـگ آمـاده باشـند. دیـن در راسـتای آمـاده نـگاه داشـتن اعضایـش از «روایـت» بهره‌هـا می‌بـرد. چـه اینکـه داسـتان لـوط در پیدایـش و قرآن‌کریـم، درونـی سـازی ایـن مفهـوم بـه شـمار مـی‌رود کـه از هـر کاری کـه مانـع تولیـد مثـل (و افزایـش نیروهـای جنگـی) شـود بپرهیزیـد. موسـی زمانـی ایـن داسـتان را بـرای قومـش تعریـف کـرد کـه بایـد سـپاهی را بـرای حملـه و تصاحـب «سـرزمین موعـود» آمـاده می‌کـرد؛ فراینـدی کـه ۴۰ سـال بـه درازا کشـید تـا نسـل تـازه‌ای متولـد شـود و رشـد یابـد کـه هـم بـه لحـاظ روانـی و هـم لجسـتیکی تـازه نفـس

و آماده جنگیدن باشد. دو هزار سال پس از موسی (ع) در حجاز باز هم همین داستان به کار آمد تا به متجاوزان به حقوق مسلمانان هشدار دهد. آن‌طور که علامه طباطبایی ذیل سوره هود توضیح می‌دهد، این آیه‌ها زمانی نازل شد که قبیله قریش آزار پیامبر اکرم (ص) و مسلمانان را به انتها رسانده بودند. پس این سوره هشداری بود به کافران قریش که اگر آزار را متوقف نکنید، خدا می‌تواند شما را به سرنوشت قوم لوط دچار کند و باران آتش برسرتان بباراند. دیگر دغدغه دین همچنین افزایش جمعیت بود؛ یهودیان نخست باید با مصریان و اهالی سرزمین موعود می‌جنگیدند. پس از استقرار در سرزمین موعود نیز از سوی بابلی‌ها تهدید می‌شدند و همچنین قبیله‌های بیگانه‌ای که در همسایگی‌شان می‌زیستند. مسیحیان نه تنها از جانب

یهودیـان تهدیـد می‌شـدند بلکـه تـا پیـش از رسـمی شـدن مسـیحیت در زمـان کنسـتانتین در امپراتـوری روم آزارهـا و دشـوارهای زیـادی را بـه جـان می‌خریدنـد و افزایـش جمعیتشـان، افزایـش قدرتشـان بـود. در اسـلام نیـز کـه قریـش و کافـران امـان مسـلمانان را بریـده بودنـد. ایـن بـود کـه دین‌هـا همـه از زُهـدان جنـگ متولـد شـدند.

ستیز بر سر نظم‌ها

گفتیـم کـه دین‌هـا می‌خواسـتند نظـم تـازه‌ای را جایگزیـن نظـم پیشـین کننـد. بـرای ایـن کار بایـد بـا رهبرانـی روبـرو می‌شـدند کـه از مانـدگاری نظـم کهـن سـود می‌بردنـد. چـه بسـا حتـی قـدرت خـود را در گـروی مانـدگاری سـنت‌ها می‌دیدنـد. موسـی (ع) می‌خواسـت بنی‌اسـرائیل را از مصـر خـارج کنـد. بـرای ایـن کار چـاره‌ای جـز رویارویـی بـا فرعـون قدرتمنـد مصـر نداشـت. او سـرانجام بـا کمـک خداونـد مردمانـش را از مصـر خـارج کـرد ولـی همیـن کـه گرسـنه و سـرگردان خـود را بیابـان سـینا یافتنـد، تـازه دریافتنـد که راهـی دراز در پیـش دارند. بایـد بـرای جنگ‌هایـی خونبـار آمـاده می‌شـدند. در آن شـرایط داشـتن نیـروی انسـانی جـوان و پرانگیـزه بـرای جنگیـدن حیاتـی بـود. چـه اینکـه او در کتـاب اعـداد بـه دسـتور خداونـد اقـدام بـه شـمارش مـردان جنگـی ۱۲ قبیلـه بنی‌اسـرائیل می‌کنـد. او البتـه پیـش از اینکـه مردمانـش را وارد جنـگ کنـد بایـد از نظـر روانـی آماده‌شـان سـازد. ایـن مردمـان بایـد از هـر حرکتـی کـه بـه فرزنـدآوری منتهـی نشـود (ماننـد هم‌خوابگـی بـا همجنـس) در هـراس باشـند.

در مسـیحیت هـم اوضـاع زیـاد متفـاوت نبـود؛ پیونـد نانوشـته‌ای میـان رومیـان و رهبـران یهـودی شـکل گرفتـه بـود تـا مسـیحیان را از پـای در بیاورنـد و همیـن افزایـش جمعیت‌شـان را ایجـاب می‌کـرد تـا از روی زمیـن محـو نشـوند. بیهـوده

نیست که پولس مدام دعوت به فرزندآوری می‌کند؛ به‌ویژه رستگاری زنان را در آوردن فرزندان بیشتر می‌داند.

در اسلام نیز همین آش است و همین کاسه. چه اینکه پیامبر اسلام در ۲۳ سال پیامبریشان (از زمان رسیدن به پیامبری تا رحلت در ۶۳ سالگی) ناگزیر از شرکت در ۲۶ یا ۲۷ جنگ می‌شوند. تقریبا تمام جنگ‌ها میان کافران و مسلمانان رخ داد. از آنجا که داستان هود هم در میانه دشمنی‌ورزی قریش نازل شد چه بسا افزون بر قریش، می‌خواهد پیامی هم به مسلمانان بفرستد. اینکه شما در جنگ هستید و از هر سو تهدید می‌شوید؛ مبادا به کاری همچون قوم لوط دست بزنید که جمعیت شما کم شده و از دشمنان شکست بخورید. به این ترتیب همان سوبرداشتی که در تورات اتفاق می‌افتد از اسلام هم صورت می‌گیرد؛ این تصور که همجنس‌گرایی می‌تواند به سرعت همه‌گیر شده و مانعی جدی در برابر زاد و ولد باشد. سوبرداشتی که نه تنها در میان مسلمانان بلکه در میان اغلب مردمان جهان باقی ماند تا سال ۱۹۷۳ که همجنس‌گرایی از فهرست بیماری‌های روانی خارج شد. به رغم هزاران سال اشتباه و تبعیض علیه همجنس‌گرایان اما هنوز ادیان زیربار دلجویی از همجنسگرایان نمی‌روند؛ که اگر بخواهند بروند هم آن وقت چطور می‌توانند هزاران سال تبعیض و مجازات و کشتار به جرم عاطفه‌ورزی به همجنس را توجیه کنند؟

جنگ اما همان جنگ است. با اینکه امروز به جای شمشیر و نیزه با توسعه‌یافته‌ترین ابزارهای الکترونیکی می‌جنگند، هنوز نیروی انسانی برای ارزیابی قدرت کشورها یکی از مهمترین فاکتورهاست. نیروی انسانی بیشتر یعنی شانس بیشتری برای پیروزی. البته رابطه میان جمعیت و جنگ صرفا خطی نیست؛ یعنی نباید تصور کنیم دلیل نیاز شدید به جمعیت برای

جنگ‌هاست بلکه برعکس آن هم صادق است. بوتول[1]، جامعه‌شناس فرانسوی می‌گوید که از گذشته تا هنوز جنگ‌ها یکی از اصلی‌ترین دلایل تغییرات گسترده در جمعیت بوده‌اند. او می‌گوید که دولت‌های امپریالیست همواره مردمشان را به زادآوری تشویق می‌کنند —به ویژه زادن فرزندان پسر— تا بتوانند بهتر روی هدف‌های امپریالیستی‌شان تمرکز کنند. به این ترتیب، افزایش جمعیت با هدف جنگ انجام می‌شود؛ هرچند این معادله به شکل دیگری هم اتفاق می‌افتد؛ اینکه انفجار جمعیتی باعث جنگ و انقلاب شود. او یکی از عوامل انقلاب فرانسه را انفجار جمعیت می‌داند. اقتصاد محدود آن زمان فرانسه نمی‌توانست پاسخگوی این جمعیت رو به افزایش باشد در نتیجه جامعه میل به هرج و مرج پیدا کرد. همین فرایندی که بوتول مثال می‌زند در داستان بنی‌اسرائیل و مصریان هم دیده می‌شود. اختلاف میان آنان زمانی شدت می‌گیرد که جمعیت اسرائیلی‌ها به شدت رو به افزایش است تا جایی که مردمان نگرانند شمار اسرائیلی‌ها از شمار مصریان بیشتر شود. نکته تامل‌برانگیز در نظریه بوتول این است که به باور او بیش-جمعیت[2] به عنوان یکی از عوامل بنیادین درگیری و جنگ می‌تواند به واکنش‌های روانی-اجتماعی منجر شود؛ او این واکنش‌ها را تضاد اجتماعی[3] می‌نامد. از این دیدگاه می‌توان چنین نتیجه گرفت که ادیان همان واکنش روانی-اجتماعی هستند که در زمان جنگ و درگیری پدیدار می‌شوند. این واکنش‌ها در دوران مدرن به جای دین در قالب ایدئولوژی خود را بروز داده‌اند. این ایدئولوژی‌ها هم همان کارکردی را دارند که دین‌ها برای اسرائیلی‌ها، مسیحیان و مسلمانان

۱ . Bouthoul

۲ . mass-population

۳ . social controversy

صدر اسلام داشته‌اند. به یاد داشته باشیم که دین‌ها همواره تلاش داشته‌اند بین پیروان خود و پیروان دیگر دین‌ها خط‌کشی کرده و آنان را از هم جدا کنند. از زمانی که نطفه دین‌ها بسته می‌شده هم این جدایی اعمال می‌شده است. برای نمونه به یاد بیاورید تفکیک بنی‌اسرائیل به عنوان قوم برگزیده خدا از مصریان و اهالی «گناهکار» سرزمین موعود که باید سرزمین‌شان تصرف شود. در مسیحیت، یکی از دلایل دیوسازی از یهودیان و روحانیون یهودی، نگرانی کشیشان مسیحی از تاثیر آنان بر پیروان‌شان بوده. چه اینکه یهودیان هنوز هم اینکه مسیح زاده شده را رد می‌کنند. اسلام نیز به شدت به پیروانش تاکید می‌کند از نزدیک شدن به کافران دوری کنند.

در ادامه این فصل، دو عنصر کلیدی جمعیت و جنگ را مورد بررسی قرار می‌دهیم تا ببینیم چگونه جنگ و جمعیت باعث شدند سوبرداشتی پایدار نسبت به ارتباط با همجنس صورت بگیرد و همجنس‌گرایان قربانی چیزی شوند که در آن نقشی نداشتند.

یهود، همجنس‌گرایی و جنگ

پیدایش: لوط هنگامی که با هجوم متجاوزان به خانه‌اش روبرو می‌شود حسرت می‌خورد که ای کاش توانی بر آنان داشت تا می‌توانست بر مهاجمان غلبه یابد. او در سدوم غریبه است. به همراه عموزاده‌اش ابراهیم از راهی دور به کنعان آمده و در سدوم ساکن شده. در نتیجه کسی را ندارد که در هنگام محاصره از او دفاع کنند. این البته اولین بار نیست به حریم خصوصی او تجاوز می‌شود. پیش از این نیز یک‌بار به اسارت یکی از قبیله‌های همسایه درآمده است. به این ترتیب، در آن محدوده قبایل تنها زبان زور را می‌فهمند

و بس. با این وصف داشتن نیروی انسانی بیشتر و قبیله بزرگ‌تر به معنای امنیت بیشتر است. گفتیم که این برداشت اشتباه وجود داشت که هم‌آمیزی همجنسان با هم می‌تواند همه‌گیر شود و زادآوری را متوقف کند. مردم شهر لوط اما گناهان بیشتری داشتند. آنها به کاروان‌هایی که از آن محدوده می‌گذشت دستبرد می‌زدند، بت می‌پرستیدند و... . به این ترتیب مجازات مرگی که بر آنان اعمال شد صرفا به خاطر همخوابگی با همجنس نبود. پس می‌توان چنین نتیجه گرفت که داستان لوط به مجموعه‌ای از رفتارها اشاره دارد که می‌تواند جامعه‌ای را به هم ریخته و نظم آن را مختل کند. در نتیجه شنوندگان داستان –چه اسرائیلی‌ها یا مسلمانان- باید از رفتار مشابه بپرهیزند. در این مورد، یکی از پیام‌های این داستان برای اسرائیلی‌ها این بوده که هرچند شما در بیابان سینا آواره و سرگردان هستید اما مبادا برای رفع نیاز به کاروانی چیزی تجاوز کنید که چنین سرنوشتی در انتظارتان خواهد بود. به عبارت دیگر، روایت کنندگان این داستان می‌خواسته‌اند مردمان اسرائیل را از دست یازیدن به اقداماتی که پیامدهایش متوجه کل آن جامعه سرگردان شود، بازدارند. چرا که تجاوز به یک کاروان مطمئنا با واکنش قبیله‌های صاحب آنها روبرو می‌شده و می‌توانسته آسیب جبران ناپذیری به آن جمعیت آواره و بی‌دفاع بزند. آن جمعیت همان اندازه بی‌کس هستند که لوط در سدوم بی‌کس و کار بود. بت‌پرستی هم که انسجام گروه را به هم می‌زد .[۴] از اینکه همه همجنسان با هم بخوابند و زادآوری کاهش یابد و آن جمعیت به سرزمین موعود نرسیده از بین برود هم که نگرانی داشت.

نخستین اشاره تورات به درگیری مربوط به زمانی است که ابراهیم به

۴. موسی یک بار پس از بازگشت از کوه سینا با این وضع مواجه شد و بنی اسرائیل را مشغول پرستش یک گوساله طلایی دید! چه بسا شاهد هم‌آمیزی همجنسان هم بوده که چنین هراسناک برایش مجازات تعیین کرده‌است

عنـوان یـک غریبـه در سـرزمین گـرار بـا خطـر مـرگ روبـرو می‌شـود؛ در نتیجـه همسـرش سـاره را بـه جـای همسـر بـه عنـوان خواهـرش معرفـی می کنـد. دومیـن اشـاره مربـوط بـه زمانـی اسـت کـه یکـی از قبایـل نسـبت بـه حملـه بـه سـدوم و اسـارت لـوط اقـدام می کنـد. این‌بـار کـه ابراهیـم سـر و سـامانی دارد بـه سـمت رباینـدگان می‌تـازد و لـوط را آزاد می کنـد. بـه نظـر می‌رسـد شـدت ویرانـی ناشـی از ایـن حملـه بایـد زیـاد باشـد امـا اهالـی سـدوم بـه جـای فرزنـدآوری و ترمیـم خرابـی و پیشـگیری از مشـکلات مشـابه بـه هوسـرانی مشـغول هسـتند.

سـومین اشـاره بـه درگیـری زمانـی اسـت کـه خداونـد بـه صـورت مـداوم بـه ابراهیـم و فرزنـدش اسـحاق وعـده می‌دهـد کـه نسـل آنـان را فـراوان کنـد. در همیـن زمـان همسـر اسـحاق بـاردار می‌شـود و دوقلـوی یعقـوب و عیسـو را می‌زایـد:

> ربـکا نـازا بـود و اسـحاق بـرای او نـزد خـدا دعـا می کـرد. سـرانجام خداوند دعـای او را اجابـت فرمـود و ربـکا حاملـه شـد. بـه نظـر می‌رسـد کـه دو بچـه در شـکم او بـا هـم کشـمکش می کننـد. پـس ربـکا گفـت: «چـرا چنیـن اتفاقـی بـرای مـن افتـاده اسـت؟» و در ایـن خصـوص از خداونـد سـوال کـرد. خداونـد بـه او فرمـود: «از دو پسـری کـه در رحـم داری، دو ملـت بـه وجـود خواهـد آمـد یکـی از دیگـری قوی‌تـر خواهـد بـود و بزرگتـر کوچکتـر را بندگـی خواهـد کـرد». وقتـی وضـع حمـل فـرا رسـید ربـکا دوقلـو زاییـد (پیدایـش، ۲۵: ۲۱-۲۳).

ایـن بخـش از پیدایـش دو نکتـه در خـود دارد؛ یکـی اینکـه ذات درگیـری را نشـان می‌دهـد. دیگـر اینکـه موسـی (ع) و قومـش کـه در بیابـان سـرگردان هسـتند خـود را از تیـره یعقـوب می‌داننـد. در نتیجـه از نظـر روانـی، مردمانـش را تغذیـه می کنـد کـه نـوادگان آن ملـت بزرگتـر هسـتند کـه سـروری خواهـد کـرد.

از آنجا که این درگیری را از زمان بارداری مادر آنها توصیف می‌کند، برای مخاطبانش درونی‌سازی می‌کند که چنین درگیری‌یی برای سروری ناگزیر است.

یعقوب و عیسو بعد از تولد کشمکش زیادی دارند تا جایی که یعقوب با همدستی مادرش «برکت» عیسو را از او می‌دزدد و همین زمینه‌ساز درگیری‌های بزرگتری می‌شود. عیسو تصمیم به قتل برادر می‌گیرد. یعقوب به نزد دایی‌اش در حاران می‌گریزد (همان، ۲۷: ۴۱). به عبارت دیگر کشاورزی و دامداری (برکت) باعث تضاد منافع و در نتیجه جنگ و درگیری می‌شود. با این حال پس از مدتی با پدر و برادران همسرش هم درگیری پیدا می‌کند و این بار نیز بر سر دام‌ها. کار تا نزدیکی خونریزی پیش می‌رود. یک‌بار دیگر، کشاورزی کم مانده که باعث جنگ شود. ناگزیر پس از سال‌ها، هراسناک از برادر به موطن بر می‌گردد اما این‌بار عیسو از آزار یعقوب چشم‌پوشی می‌کند. به عنوان مرد یک خانواده بزرگ، او دعایی به درگاه خداوند می‌کند که نشان‌دهنده جنگ و اهمیت جمعیت است:

> اکنون التماس می‌کنم که مرا از دست برادرم عیسو رهایی دهی؛ چون از او می‌ترسم. از این می‌ترسم که این زنان و کودکان را هلاک کند. به یاد آور که تو قول داده‌ای که مرا برکت دهی و نسل مرا همچون شن‌های ساحل بی‌شمار گردانی (همان، ۳۲: ۱۱-۱۲).

همان‌طور که پیداست یکی از انگیزه‌های یعقوب از چند همسری، داشتن فرزندان زیاد است. یعقوب در منطقه مستقر می‌شود و برادرش او را آزار نمی‌دهد. تا اینکه روزی دینه، دخترش توسط یکی از پسران رهبر منطقه مورد تعدی جنسی قرار می‌گیرد. یعقوب ۱۲ فرزند پسر دارد و تورات جا به

جا نسبت به داشتن فرزندان زیاد برای امنیت داشتن تاکید می کند، اینجا نیز برادران دینه به انتقام بر می‌خیزند؛ هرچند توافقی صورت گرفته تا دختر و پسر ازدواج کنند اما برادران دینه همچنان کینه می‌ورزند:

... شمعون و لاوی، برادران دینه شمشیرهای خود را برداشته بدون روبرو شدن با کوچکترین مقاومتی وارد شهر شده و تمام مردان را از دم شمشیر گذراندند. آنها حمور و شکیم را کشته، دینه را از خانه شکیم برداشته با خود بردند. سپس پسران یعقوب رفتند و تمام شهر را غارت کردند زیرا خواهرشان در آنجا رسوا شده‌بود ... یعقوب به شمعون و لاوی گفت: شما مرا به دردسر انداخته‌اید و حال کنعانی‌ها و فرزی‌ها و تمام مردم این سرزمین دشمن من خواهند شد. عده ما در برابر آنها ناچیز است. اگر آنها بر سر ما بریزند ما را نابود خواهند کرد (همان، ۳۴: ۲۵-۳۰).

همان‌طور که از این آیات بر می‌آید در آن منطقه آداب و رسوم قبیله‌ای حاکم است و کسی می‌تواند در امنیت بماند که به قول یعقوب «عده» بیشتری داشته‌باشد. این است که در بیشتر فصل‌های سفر پیدایش ما با مفهوم جمعیت روبرو می‌شویم (همان، ۱، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۸، ۴۱، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹).

داشتن فرزند پسر نیز مزیت به شمار می‌رود تا جایی که نداشتنش ننگ است. این فرزند پسر است که می‌تواند جنگاوری کند. برای نمونه هنگامی که راحیل، همسر یعقوب بر سر یوسف باردار می‌شود در تورات می‌خوانیم:

و خداوند راحیل را به یاد آورد و به او گوش کرد. و رحمش را گشود. و او دریافت که پسری زاییده است و گفت: خداوند ننگ را

از مـن دور کـرد. و او را یوسـف نامیـد و دعـا کـرد کـه خـدا فرزنـد پسـر دیگـری بـه او دهـد.

خداونـد ایـن دعـا را نیـز بـرآورده می‌کنـد امـا راحیـل سـر زا مـی‌رود. او پیـش از مرگـش پسـر دوم را بن‌اونـی (پسـر غـم مـن) می‌نامـد.

همچنیـن وقتـی کـه خداونـد بـر یعقـوب ظاهـر شـده و نـام او را بـه اسـرائیل تغییـر می‌دهـد، می‌گویـد: «بعـد از ایـن نـام تـو یعقـوب خوانـده نشـود بلکـه نـام تـو اسـرائیل خواهـد بـود مـن هسـتم خـدای قـادر مطلـق. بـارور و زیـاد شـو! بـارور و زیـاد شـو. ملـل بسـیار و پادشـاهان زیـاد از نسـل تـو پدیـد خواهـد آمـد. سـرزمینی کـه بـه ابراهیـم و اسـحاق دادم بـه تـو و نسـل تـو نیـز خواهـم داد» (همـان، ۳۵: ۱۰-۱۲). ایـن نسـلی کـه از آن پادشـاهان بسـیار شـکل می‌گیـرد و خـدا می‌خواهـد سـرزمینی کـه بـه ابراهیـم و اسـحاق داده را بـه آنـان نیـز بدهـد، همـان اسـرائیلی‌های گریختـه از مصـر و سـرگردان در سـینا هسـتند. موسـی (ع) بـا روایـت ایـن آیه‌هـا نـه تنهـا نیـای مشـترک آنـان را یـادآوری می‌کنـد بلکـه حـس تملکـی در آن مـردم ایجـاد می‌کنـد کـه بـرای جنـگ آمـاده شـوند تـا سـرزمینی را از آن خـود کننـد کـه خداونـد بـه ابراهیـم و اسـحاق و نسـل آنـان وعـده‌اش را داده.

از آنجـا کـه در فصل‌هـای گذشـته مفصـل بـه مفهـوم جمعیـت در سـفر پیدایـش پرداخته‌ایـم، اینـک بـا اشـاره‌هایی چنـد از آن می‌گذریـم:

- پـس خداونـد انسـان را شـبیه خـود آفریـد. او انسـان را زن و مـرد خلـق کـرد و ایشـان را برکـت داده و فرمـود: بـارور و زیـاد شـوید؛ زمیـن را پـر سـازید، بـر آن تسـلط یابیـد... (همـان، ۱: ۲۷:۲۸).
- بعـد از جـدا شـدن لـوط از ابـرام خداونـد بـه ابـرام فرمـود: بـا دقـت بـه اطـراف خـود نـگاه کـن. تمـام ایـن سـرزمین را کـه می‌بینـی تـا ابـد بـه تـو و نسـل تـو می‌بخشـم. نسـل تـو راماننـد غبـار زمیـن بی‌شـمار

می گردانم (همان، ۱۳: ۱۵-۱۶).

و ... .

یکـی از نـکات جالـب زمانـی اسـت کـه خداونـد بـه ابراهیـم وعـده می‌دهـد کـه تمـام سـرزمین‌های میـان نیـل تـا فـرات را بـه فرزنـدان ابراهیـم بدهـد. ایـن همـان سـرزمینی اسـت کـه موسـی در حـال رهبـری قومـش اسـت. کتـاب مـدام بـه اسـرائیلی‌های سـرگردان در سـینا حـس مالکیتـی را القـا می‌کنـد کـه آنـان را نسـبت بـه جنگیـدن بـرای بـه دسـت آوردن سـرزمین «خودشـان» تحریـک کنـد. بـه ایـن ترتیـب، جنـگ نـه تنهـا مشروعیت‌بخشـی کـه تشـویق هـم می‌شـود. ایـن نیـز بخـش دیگـری از آیه‌هـا اقناع‌گـر تـورات بـرای بنی‌اسـرائیل:

آن روز خداونـد بـا ابـرام عهـد بسـت و فرمـود: مـن ایـن سـرزمین را از مـرز مصـر تـا رود فـرات بـه نسـل تـو می‌بخشـم. یعنـی سـرزمین اقـوام قینـی، قنـزی، قدمونـی، حیئـی، فـرزی، هیتـی، رفاعـی، آمـوری، کنعانـی، جرجاشـی، و یبوسـی را (همـان، ۱۵: ۱۸-۲۰).

این‌گونـه آنـان قانـع می‌شـوند کـه آن سـرزمین‌ها مـال بنی‌اسـرائیل اسـت؛ بایـد کـه جهـد کننـد و بـه دسـتش بیاورنـد! نمونه‌هـای دیگـری از آیه‌هـای بیانگـر اهمیـت جمعیـت (تـا بتـوان بنی‌اسـرائیل را بـرای بـه دسـت گرفتـن ایـن سـرزمین‌ها بسـیج کـرد):

فرشـته خداونـد (بـه هاجـر) فرمـود: بـه نـزد بانویـت برگـرد و مطیـع او بـاش. مـن نسـل تـو را بی‌شـمار می‌گردانـم (همـان، ۱۶: ۱۰).

تمامـی سـرزمین کنعـان را کـه اکنـون در آن غریـب هسـتی بـه تـو و نسـل تـو خواهـم داد و خـدای ایشـان خواهـم بـود (همـان، ۱۷: ۸).

همچنـان کـه می‌بینیـم و گفتیـم، هربـار خداونـد می‌خواهـد مردمـان را پـاداش دهـد، وعـده افزایـش جمعیـت می‌دهـد و هربـار بـه گنـاه می‌افتنـد بایـد بـا

خشکسالی و کاهش جمعیت‌شان کفاره گناهانشان را بدهند.

خروج: همان طور که در فصل پیشین گفتم، انگار باید سفر خروج را سفر اول تورات دانست. به عبارت دیگر، پس از آنکه بنی‌اسرائیل مصر را ترک می‌کند، موسی باید نه تنها مردم را منسجم نگه بدارد، بلکه باید برایشان قوانینی وضع کند. او همچنین نیاز دارد که قوم را قانع کند نه‌تنها سختی‌ها را تاب بیاورند، بلکه آماده جنگ شوند؛ برای تصاحب سرزمینی که خدا به آنان ارزانی داشته! بهترین روش هم برای انتقال این مفاهیم از طریق روایت است. این‌گونه سِفر پیدایش زاده می‌شود. یکی از داستان‌های آن هم مربوط به لوط است که تاثیری چشمگیر بر حقوق بخشی از انسان‌ها به جا می‌گذارد.

سِفر خروج، سِفر درگیری است. بنی‌اسرائیل نخست باید از مصر خارج شود و سپس برای جنگ با ساکنان گناهکار سرزمین موعود، آماده. این سِفر پر از عناصری است که نشان دهنده اهمیت جمعیت در دین برای جنگاوری است. همان‌طور که گفتیم، ادیان در بدو پیدایش همان کارکردی را داشتند که امروز ایدئولوژی‌ها دارند. در جوامعی که ایدئولوژی‌ها حاکم شده‌اند باز جمعیت و جنگ اهمیت خود را باز یافته‌اند. نازی‌ها برای گسترش سرزمین خود درگیر جنگی بزرگ شدند؛ شوروی‌ها نیز می‌خواستند سراسر جهان را کمونیست کنند. اسلام‌گرایی در خاورمیانه هم که آتش انبوهی از جنگ‌ها را شعله‌ور کرده و می‌کند. در همین ایران پس از انقلاب یک جنگ و یک انفجار جمعیت رخ داد. چه در شوروی و چه ایران افزایش جمعیت با فشار بیش از اندازه بر زمین برای کشاورزی همزمان شد. آخر این جمعیت رو به افزایش غذا می‌خواهد دیگر.

در مصـر زمـان موسـی (ع)، همان‌طـور کـه گفتیـم فرعـون از افزایـش جمعیـت بنی‌اسـرائیل در هـراس بـود؛ ریشـه هراسـش یکـی در نیـاز بـه نیـروی کارشـان بـود و دیگـر، نگرانـی از همدسـت شـدن بـا دشـمنان در صـورت حملـه خارجی‌هـا بـه مصـر. در عیـن حـال، بـه جمعیـت آنـان نیـاز داشـت و نمی‌توانسـت بـه سـادگی از کنـار ایـن جمعیـت ارزان بـرده بگـذرد. بـه ایـن ترتیـب فرمـان قتـل تمـام پسـرهای ارشـد بنی‌اسـرائیل نوعـی راهـکار او می‌توانسـته باشـد بـرای تنظیـم جمعیـت عبرانیـان. تـا از افزایـش آنـان جلوگیـری و ثباتـی در تعدادشـان ایجـاد کنـد. ایـن کار امـا آشـکارا بقـای بنی‌اسـرائیل را هـدف می‌گرفتـه. بنابرایـن دیـن می‌خواهـد ایـن پیـام را بفرسـتد کـه آگاه باشـید، دشـمن می‌خواهـد جمعیت‌تـان را کـم کنـد. مبـارزه بـا دشـمن در ایـن شـرایط چگونـه اسـت؟ بـا زادآوری.

گفتیـم کـه موسـی (ع) پـس از اینکـه ناخواسـته باعـث مـرگ یـک مصـری می‌شـود بـه بیابـان می‌گریـزد. سـال‌ها بعـد او خداونـد را در گیاهـی آتشـین ملاقـات می‌کنـد:

> آنـگاه خداونـد فرمـود: رنج‌هـای قـوم خـود را کـه در مصـر هسـتند دیـدم و نالـه و زاری آنهـا را از دسـت سـرکارگران شـنیدم. مـن تمـام رنـج و عـذاب آنهـا را مـی دانـم. بنابرایـن نـازل شـده‌ام تـا آنـان را از دسـت مصری‌هـا نجـات بدهـم و از مصـر بیـرون آورده و بـه سـرزمینی غنـی و حاصلخیـز ببـرم کـه اکنـون کنعانیـان، حتیـان، اموریـان، فرزیـان، حویـان، و یبوسـیان در آن زندگـی می‌کننـد.

خداونـد بـه موسـی (ع) قـول می‌دهـد او را بـه سـرزمینی ببـرد کـه بـه ابراهیـم وعـده‌اش را داده‌اسـت. هنگامـی کـه موسـی (ع) را نیـز بـه نـزد فرعـون می‌فرسـتد، از بنی‌اسـرائیل بـه عنـوان «پسـر» خـود یـاد می‌کنـد:

> آنـگاه تـو بایـد بـه فرعـون بگویـی کـه خداونـد چنیـن می‌گویـد: اسـرائیل

پسر من و نخست‌زاده من است. من به تو می‌گویم پسر من را آزاد کن تا برود و مرا پرستش کند. اما تو آنها را آزاد نمی‌کنی پس من نیز پسرت، یعنی نخست‌زاده تو را می‌کشم (همان، ۴: ۲۲-۲۳).

این آیه‌ها بیانگر این باور قدیمی است که فرزندان پسر نسبت به فرزندان دختر برتری دارند. پسران می‌توانند بجنگند و کارهای سخت کشاورزی و دامداری را انجام دهند. بنابراین مرگ آنان هزینه‌ای سنگین برای جامعه خواهد بود. خواهیم دید که در سفر اعداد، هنگامی که موسی (ع) می‌خواهد قوم را آماده جنگ با ساکنان سرزمین موعود کند، مردان جنگی را می‌شمارد. به هر روی، خداوند هنگامی که با مخالفت فرعون در ترک مصر روبرو می‌شود ۱۰ عذاب بر مصریان نازل می‌کند. دهمین عذاب که فرعون را راضی به خروج بنی‌اسرائیل می‌کند، مرگ همه پسران نخست‌زاده است. او سپس از بنی‌اسرائیل می‌خواهد که تمام پسران نخست‌زاده را وقف خداوند کنند؛ به عبارت دیگر این فرزندان باید همواره آماده باشند که برای خدا بجنگند. همین قانون برای حیوانات هم وضع می‌شود. تمام حیوانات نرینه نخست‌زاده باید وقف خداوند شوند. نکته در این است که خداوند این وقف را شامل حال دام‌های ماده که زاد و ولد می‌کنند و بر جمعیت دام‌ها می‌افزایند نمی‌کند.

حتی در زمانی که اسرائیلیان در سینا سرگردان هستند درگیری‌یی میان آنان و امالک‌ها رخ می‌دهد. سپس موسی (ع) به کوه طور می‌رود و با خود ۱۰ فرمان را می‌آورد. در میان ۱۰ فرمان به منع هم‌آمیزی همجنسان اشاره‌نشده. شاید به این خاطر که هنوز جامعه اسرائیلی شکل نگرفته. اما همین‌که شکل‌دهی به این جامعه جدید آغاز می‌شود، مقررات تازه نیز وضع می‌شود؛ در سِفر لاویان.

در سفر خروج به تکرار با مفهوم جمعیت و نسل روبرو می‌شویم. و اگر آن طور که ادعا می‌شود موسی (ع) نویسنده سفر پیدایش –سفر قبل از خروج– باشد می‌توانیم نتیجه بگیریم که او از روایت «پیدایش» می‌کوشد تسخیر سرزمین‌های موعود را برای قومش ذهنیت‌سازی کرده و آن را مشروعیت‌بخشی کند. به همین خاطر سفر پیدایش می‌تواند تلاش موسی (ع) برای ساخت تاریخچه‌ای مشترک برای بنی‌اسرائیل هم باشد. جامعه‌ای که خود را باید برای جنگ آماده کند. در این وضع، هر نافرمانی با حکم مرگ مواجه می‌شود. به عبارت دیگر، نه تنها آمیزش با همجنس بلکه هرچه انسجام جامعه را تهدید کند با مجازات مرگ روبرو می‌شود. در لاویان می‌خوانیم پس از آنکه موسی برای نخستین‌بار با ۱۰ فرمان برگشت و قومش را در حال پرستش گاو طلایی دید، آنان را سخت مجازات کرد. به ادعای کتاب مقدس، قبیله لاوی ۳ هزار تن از پرستندگان این گاو طلایی را کشتند. در سفر بعد از خروج، یعنی سِفر لاویان موسی (ع) نسبت به وضع مقررات برای بنی‌اسرائیل اقدام می‌کند تا جامعه را نظم و نسق بخشد. پس از لاویان نوبت به اعداد می‌رسد؛ زمانی که جنگ در آستانه رخ دادن است.

لاویان: بیشترین قانون و مقررات تورات در سفر لاویان توضیح داده شده. این سفر از آن رو به نام قبیله لاوی نام گرفته که خداوند آنان را از داشتن زمین محروم و به کاهنی خود منصوب می‌کند. این مقررات در زمانی وضع می‌شود که موسی (ع) در حال آماده کردن اسرائیلیان برای جنگ با ساکنان سرزمین موعود است. فصل ۱۲ این سفر نشان می‌دهد که چقدر برای دین، نیروی انسانی مذکر اهمیت دارد:

خداوند به موسی فرمود که این دستورها را به قوم اسرائیل بدهد:

> وقتـی زنـی پسـری بزایـد، آن زن مـدت هفـت روز ناپـاک خواهـد بـود همان‌گونـه کـه در زمـان عـادت ماهانـه خـود ناپـاک اسـت. در روز هشـتم طفـل بایـد ختنـه شـود. آن زن بایـد ۳۳ روز صبـر کنـد تـا از خونریـزی خـود بـه صـورت کامـل پـاک گـردد. و تـا آن زمـان نبایـد بـه چیزهایـی کـه مقـدس هسـتند دسـت بزنـد و یـا بـه خیمـه مقـدس داخـل شـود. اگـر فرزنـدش دختـر باشـد آن زن تـا دو هفتـه ناپـاک خواهـد بـود، همان‌گونـه کـه در زمـان عـادت ماهانـه خـود ناپـاک اسـت. او بایـد مـدت ۶۶ روز صبر کنـد تـا از خونریـزی خـود بـه کلـی پـاک شـود (لاویـان، ۱۲: ۱-۵).

در این کتاب است که برای نخستین بار با این عبارت روبرو می‌شویم:

> هیـچ مـردی نبایـد بـا مـرد دیگـری رابطـه جنسـی داشـته باشـد زیـرا خـدا از ایـن کار متنفـر اسـت (لاویـان، ۱۸: ۲۲).

در آیه‌هـای بعـدی نیـز اشـاره می‌کنـد کـه مـردان و زنـان بـا حیوانـات هـم نبایـد رابطـه داشته‌باشـند. همچنیـن علـت بیـرون کـردن مردمـان سـرزمین موعـود و جایگزینـی قـوم برگزیـده‌اش را «بـه خاطـر همیـن کار» می‌دانـد. هرچنـد برخـی منابـع جدیـد ادعـا می‌کننـد منظـور از ایـن آیه‌هـا رابطـه غیرمتعهدانـه اسـت. بـه هـر روی ایـن آیه‌هـا در میـان مجموعـه‌ای از دیگـر آیه‌هایـی ارایـه می‌شـود کـه قواعـد ازدواج را تبییـن می‌کنـد. در فصـل ۲۰ آیـه ۱۳ دسـتور داده می‌شـود کـه هـر مـردی کـه بـا مـرد دیگـری بخوابـد بایـد کشـته شـود:

> اگـر مـردی بـا مـرد دیگـری رابطـه جنسـی داشـته باشـد، هـر دوی آنهـا مرتکـب کار زشـتی شـده‌اند و بایـد هـر دو کشـته شـوند. خودشـان مسـئول مـرگ خودشـان خواهنـد بـود.

دیگـر آیه‌هـا مربـوط بـه مـوارد دیگـری اسـت همچـون ازدواج همزمـان بـا یـک مـادر و دختـر، رابطـه زنـان بـا حیوانـات، ازدواج بـا همسـر و... کـه همگـی

یـا مجـازات مـرگ دارنـد، یـا طـرد از قـوم. نکتـه جالـب ایـن اسـت کـه بسـیاری از روابـط کـه سـفر لاویـان منـع می‌کنـد، مـواردی اسـت کـه در میـان مصریـان اتفـاق می‌افتـاد؛ همچـون ازدواج بـا مـادر و خواهـر. بـه ایـن ترتیـب بسـیاری از ایـن قوانیـن احتمـالا بـا ایـن هـدف وضـع شـده کـه ذهنیـت بنی‌اسـرائیل را از مصـر و مصریـان جـدا کنـد. بـه محـض پایـان بیـان ایـن قوانیـن، کتـاب لاویـان یکـی از سـهمگین‌ترین مجازات‌هـای ایـن عمـل را مـرگ بـدون داشـتن فرزنـد می‌دانـد:

> اگـر مـردی بـا زن‌عمـو یـا زن‌دایـی خـود همبسـتر شـود، بـه ایشـان بی‌احترامـی کرده‌اسـت. ایـن مـرد و زن بایـد بـه سـزای کار خـود برسـند و بـدون فرزنـد بمیرنـد. هـرگاه مـردی بـا زن سـابق بـرادر خـود ازدواج کنـد بـه بـرادر خـود بی‌احترامـی کرده‌اسـت و هـردو بـدون فرزنـد خواهنـد مـرد.

بـه ایـن ترتیـب، بدتریـن مجـازات مـرگ، بـدون داشـتن فرزنـد اسـت. کتـاب بـه سـرعت یـادآور می‌شـود کـه بنی‌اسـرائیل بـه زودی بـه سـرزمینی حاصل‌خیـز خواهنـد رسـید کـه البتـه بـرای بـه دسـت آوردنـش بایـد دسـت بـه کار «تصـرف» آن شـوند؛ تصـرف هـم کـه یعنـی جنـگ:

> مـن بـه شـما وعـده داده‌ام کـه شـما آن سـرزمین غنـی و حاصلخیـز را متصـرف شـوید. مـن خداونـد خـدای شـما هسـتم کـه شـما را از اقـوام جهـان جـدا کـردم و بـرای خـودم برگزیـدم (همـان، ۲۰: ۲۴).

شـاید چنیـن برداشـت شـود کـه اگـر دغدغـه تـورات صرفـا فرزنـدآوری بـود، نمی‌بایسـت منعـی بـرای ارتبـاط جنسـی دو جنـس مخالـف وضـع می‌کـرد. اتفاقـا ایـن روش دقیقـی اسـت کـه فـرد بدانـد فرزنـدش کیسـت. بـه عبارتـی، وقتـی هـر مـردی بـا هـر زنـی بتوانـد بخوابـد، طبیعتـا معلـوم نخواهـد بـود کـدام مـرد پـدر کـدام فرزنـد اسـت. بـه همیـن خاطـر، چنیـن احکامـی در راسـتای حفـظ انسـجام

جامعـه و جلوگیـری از بـروز هـرج و مـرد اسـت. در فصـل بعـد پیرامـون ایـن آیه‌هـا توضیـح بیشـتری خواهیـم داد.

لاویـان بـه محـض اینکـه قوانیـن مربـوط بـه رابطـه جنسـی را وضـع می‌کنـد، بـه بحـث جمعیـت می‌پـردازد؛ ضمـن اینکـه تاکیـد می‌کنـد ایـن قوانیـن بایـد نسـل انـدر نسـل اجرایـی شـوند. هـدف از ایـن قوانیـن نیـز ایـن اسـت کـه همبسـتگی گـروه بـرای بقـا حفـظ شـود وگرنـه در برابـر دشـمن، شکسـت می‌خورنـد امـا اگـر بـه قوانیـن پایبنـد بماننـد در سرزمین‌شـان صلـح برقـرار بـوده و رنـگ دشـمن و حیوانـات وحشـی را نمی‌بیننـد:

> مـن در آنجـا صلـح برقـرار می‌کنـم و بـدون تـرس و بـه آسـودگی بـه خـواب می‌رویـد. حیوانـات خطرنـاک را از سـرزمین شـما دور می‌کنـم و جنـگ و خونریـزی در آن رخ نمی‌دهـد. بـر دشـمنان غالـب می‌شـوید و بـا شمشـیر شـما هـلاک می‌گردنـد. ۵ نفـر از شـما می‌تواننـد صـد نفـر را مغلـوب سـازند و صـد نفـر شـما هـزار نفـر را شکسـت می‌دهنـد. بـه شـما برکـت می‌دهـم و فرزنـدان زیـاد عطـا می‌کنـم و بـه قولـی کـه داده‌ام وفـا می‌کنـم (همـان، ۲۶: ۶-۹).

و اگر نافرمانی کنند، دشمنان این‌گونه بر آنان غالب می‌شوند:

> امـا اگـر بـه حـرف مـن گـوش ندهیـد، قوانیـن مـرا رد کنیـد، اوامـر مـرا بـه جـا نیاوریـد و پیمانـی را کـه بـا شـما بسته‌ام بشـکنید، ایـن طـور جـزا می‌بینیـد: بـر سـر شـما بـلای ناگهانـی مـی‌آورم. شـما را بـه مرضـی بی‌درمـان گرفتـار می‌سـازم. بـه تبـی کـه چشـمانتان را کـور و عمرتـان را کوتـاه می‌کنـد مبتـلا می‌شـوید و دشـمنان محصـول شـما را خواهنـد خـورد. بـر ضـد شـما بـر می‌خیـزم و شـما را بـه دسـت دشـمن مغلـوب می‌سـازم و بدخواهانتـان بـر شـما حکومـت می‌کننـد ... مـن حیوانـات

وحشـی خطرنـاک را در میـان شـما خواهـم فرسـتاد تـا فرزنـدان شـما را بکشـند و گلـه شـما را نابـود کننـد و از تعـداد جمعیـت شـما بکاهنـد تـا جاده‌هـای شـما خالـی و متـروک شـوند (همـان، ۲۶: ۱۴-۲۲).

از ایـن آیه‌هـا پیداسـت کـه هـراس عمیقـی از دشـمن و همچنیـن بیماری‌هـای ناشـناخته وجـود داشـته. تاکیـد بـر زادآوری نیـز از همیـن رو اسـت کـه همـواره در برابـر دشـمن نیـروی انسـانی کافـی وجـود داشـته باشـد. چنانچـه بیمـاری همه‌گیـر شـد نیـز، جمعیـت بـه قـدری باشـد کـه اگـر بخشـی از آنـان از میـان رفتنـد همچنـان بـرای بقـا افـراد کافـی زنـده بماننـد. ضمـن اینکـه تصـور اشـتباه در این‌بـاره کـه آمیـزش همجنسـان می‌توانسـته همه‌گیـر شـود هراسـی در آنـان ایجـاد می‌کـرده کـه مبـادا جمعیتشـان کاهـش یابـد و در برابـر دشـمن بـدون نیـروی کافـی بـرای دفـاع یـا حملـه بماننـد.

اعـداد: سِفر اعـداد «جنگی‌تریـن» کتـاب در میـان سِـفرهای ۵ گانـه تـورات اسـت. در ایـن سـفر موسـی (ع) اقـدام بـه شـمارش مـردان جنگـی اسـرائیل می‌کنـد. سرشـماری البتـه دوبـار اتفـاق می‌افتـد چـون نسـل اول از رفتـن بـه جنـگ شـانه خالـی می‌کننـد پـس نسـل تـازه‌ای بایـد متولـد شـود. نکتـه جالـب ایـن اسـت کـه بـه نظـر می‌رسـد منع هم‌آمیـزی همجنـس صرفـا بـه خاطـر زادآوری نیسـت بلکـه نگرانـی از مشـغول شـدن سـربازان بـه ایـن کار هـم وجـود دارد. آنهـا کـه همجنسـگرایی را نمی‌شـناختند. پـس لابـد فکـر می‌کردنـد چنیـن چیـزی می‌توانـد بـه سـرعت میـان همـه سـربازان همه‌گیـر شـود و آنـان را از جنگیـدن غافـل کنـد. غم‌انگیـز اینکـه چنیـن تصـوری تـا دوران مـدرن هـم ادامـه پیـدا کـرده. بـرای نمونـه چنـد سـال پیـش هندوسـتان از همجنس‌گرایـی جرم‌زدایـی کـرد ولـی بـه خاطـر مخالفـت سـران ارتـش ایـن قانـون پـس گرفتـه شـد. یـک نمونـه جالـب نیـز

کتـاب «زندگـی، جنـگ و دیگـر هیـچ» نوشـته اوریانـا فالاچـی از جنـگ ویتنـام اسـت. فالاچـی بـه نقـل از سـربازان آمریکایـی گـزارش می‌کنـد کـه چنانچـه همجنس‌گـرا باشـند بلافاصلـه بـه آمریـکا برگشـت داده می‌شـوند. قانـون «نپـرس و نگـو» در دولـت بیـل کلینتـون هـم بازتاب‌دهنـده وجـود چنیـن دیدگاهـی در آن زمـان اسـت.

کتـاب اعـداد در تـورات، کتـاب جنـگ اسـت. جنـگ بـرای تسـخیر سـرزمین موعـود. سـرزمینی کـه خداونـد تـورات از مردمـان آنهـا رویگـردان شـده و می‌خواهـد آن سـرزمین را بـه قـوم برگزیـده‌اش بدهـد. موفقیـت در ایـن جنگ‌هـا بـه تعبیـر سـفر اعـداد، نیازمنـد پایبنـدی مردمـان بـه فرمان‌هـای خداسـت. فرمان‌هایـی کـه یکـی از آنهـا خودداری افـراد از آمیـزش بـا همجنسان‌شـان اسـت. در ایـن کتـاب اسـت کـه خداونـد دسـتور می‌دهـد همـه مـردان بـالای ۲۰ سـال بـرای جنـگ سرشـماری شـوند؛ بـار نخسـت در سـال دوم از خـروج بنی‌اسـرائیل از مصـر، خـدا بـه موسـی (ع) فرمـان سرشـماری را می‌دهـد:

> تـو و هـارون تمـام مـردان بـالای ۲۰ سـال کـه قـادر بـه جنگیـدن باشـند را سرشـماری کنیـد و سـرکرده هـر خانـدان بایـد در ایـن سرشـماری کمـک کنـد (اعـداد، ۱: ۳-۴).

نتیجـه سرشـماری نیـز –بـه اسـتثنای قـوم لاوی کـه از سـربازی معاف می‌شـوند– این‌چنیـن اسـت:

> تعـداد تمـام کسـانی کـه در قـوم اسـرائیل ۲۰ سـاله و مسـن‌تر و قـادر بـه جنگیـدن بودنـد ششـصد و سـه هـزار و پانصـد و پنجـاه نفـر بـود (همان، ۱: ۴۵-۴۶).

پـس از افـت و خیـز فـراوان اسـرائیلی‌ها بـه کنعـان نزدیـک می‌شـوند. یهـوه دسـتور می‌دهـد ۱۲ تـن بـه عنـوان جاسـوس مامـور شـوند و بـه کنعـان برونـد و

برآوردی از قدرت کنعانیان به دست دهند. یکی از مواردی که باید پیرامونش اطلاعات جمع کنند، جمعیت ساکنان است. موسی (ع) به جاسوسان دستور می‌دهد:

> وضع آنجا را بررسی کنید که آنجا چگونه سرزمینی است، چقدر جمعیت دارد و چقدر قوی هستند. زمین آنها حاصلخیز است یا خیر، مردم آنجا در شهرهای بدون حصار زندگی می‌کنند و یا در شهرهای مستحکم. خاک زمین حاصلخیز است یا بایر؟ آنجا درختان زیاد دارد یا خیر؟ شجاع باشید و سعی کنید که از میوه و محصول آنجا مقداری را برای نمونه با خود بیاورید (همان، ۱۳: ۱۸-۲۰).

همان‌طور که از این آیه‌ها پیداست، بحث جنگ و کشاورزی، بحث درآمیخته‌ای است. وگرنه یک سرزمین بایر به چه درد بنی‌اسرائیل می‌خورد که برایش بجنگند؟ جاسوسان پس از ۴۰ روز برمی‌گردند. آنها گزارش می‌کنند که سرزمین، پرثمر است و مردمانش قدرتمند که در شهرهای بزرگ و مستحکم زندگی می‌کنند. افراد غول‌پیکری نیز در میان آنان زندگی کنند. موسی (ع) که یقین دارد بر آنان پیروز می‌شود مردم را دعوت به جنگ می‌کند. اما جاسوسان به مردم گزارش می‌دهند که ساکنان سرزمین موعود بسیار قدرتمند هستند و بنی‌اسرائیلی ها در برابرشان احساس می‌کنند که «کوچک مثل ملخ» (همان، ۱۳: ۳۳) هستند.

مردم می‌ترسند و از رفتن به جنگ شانه خالی می‌کنند. خداوند خشمگین می‌شود و اجازه رفتن آن نسل به سرزمین موعود را نمی‌دهد. این بخش البته می‌تواند بیانگر این باشد که قوم از نفس افتاده از مصر آمده به راستی توان مقابله با ساکنان سرزمین موعود را نداشته. نسل تازه‌ای زاده می‌شود و اسرائیلی‌ها به مرور درگیر جنگ می‌شوند. نکته کلیدی اینجاست که باید

تـا جـای ممکـن زاد و ولـد انجـام شـود تـا نسـل جدیـد از نظـر شـمار، بتوانـد در گیـر جنـگ شـود. پـس از مدتـی خداونـد دوبـاره دسـتور می‌دهـد بـه سرشـماری مـردان ۲۰ سـال بـه بـالا کـه تـوان رفتـن بـه جنـگ را دارنـد:

... خداونـد بـه موسـی و العـازر پسـر هـارون کاهـن فرمـود: تمـام مـردان اسـرائیلی را از ۲۰ سـاله بـه بـالا شـمارش کنیـد تـا مشـخص شـود کـه از هـر طایفـه چنـد نفـر می‌تواننـد در جنـگ شـرکت کننـد (همـان، ۲۶: ۱-۲).

شمارشـان برابـر اسـت بـا ۶۰۱ هـزار و ۷۳۰ نفـر. هـر قبیلـه کـه جمعیـت بیشـتری دارد نیـز زمیـن پهناورتـری را از آن خـود می‌کنـد:

خداونـد بـه موسـی فرمـود ایـن سـرزمین را بـه تناسـب تعـداد هـر طایفـه بین آنهـا تقسـیم کـن. تقسـیمات زمیـن بایـد بـه قیـد قرعـه صـورت بگیـرد و بـه طایفـه بزرگتـر، زمیـن زیادتـر و بـه طایفـه کوچکتـر زمیـن کمتـر داده‌شـود (همـان، ۲۶: ۵۲-۵۶).

سـپس خداونـد دسـتور می‌دهـد کـه از قـوم مدیـن انتقـام گرفتـه شـود. بـه مـرور جنگ‌هـای زیـادی در می‌گیـرد؛ از هـر قبیلـه بایـد یک‌هـزار تـن راهـی جنـگ شـوند. یکـی از مهمتریـن جنگ‌هـا نیـز، جنـگ ورود بـه کنعـان اسـت.

تثنیـه: کتـاب تثنیـه، ایـن آخریـن سـفر تـورات سـخنرانی موسـی (ع) اسـت و مـروری بـر آنچـه از زمـان خـروج از مصـر رخ داد، تـا رسـیدن بـه دروازه‌هـای سـرزمین موعـود. ایـن سـفر در برگیرنـده آیه‌هایـی کلیـدی دربـاره اهمیـت جمعیـت بـرای جنـگ اسـت:

او (موسـی) گفـت: وقتـی مـا در کـوه سـینا بودیـم، خداونـد خـدای مـا بـه مـا چنیـن فرمـود: شـما بـه قـدر کافـی در ایـن کوهسـتان توقـف کرده‌ایـد. اردو را جمـع کـرده، حرکـت نماییـد و بـه سـرزمین کوهسـتانی اموریـان

و نواحی آن یعنی دشت اردن، کوهستان‌ها، دشت‌ها، حوالی سمت جنوب، سواحل مدیترانه، سرزمین کنعان، لبنان و تا رود فرات بروید و همه را تصرف کنید.

من این سرزمین را در برابر شما نهاده‌ام، وارد آن شوید و آن را تصرف کنید. چون این سرزمینی است که من، خداوند، به نیاکان شما ابراهیم و اسحاق و یعقوب و تمامی نسل‌های آینده ایشان وعده داده‌بودم (تثنیه، ۱: ۶-۸).

موسی (ع) سپس به مرور جنگ‌هایی می‌پردازد که درگیرشان شده‌اند. در جنگ کادش-بارنی شکست خورده‌اند ولی «خداوند به آنان کمک می کند تا صیحون را شکست دهند». یکی از تامل‌برانگیزترین بخش‌های تورات مربوط به زمانی است که موسی (ع) به جنگ باشان اشاره می کند:

به این ترتیب، خداوند خدای ما، عوج پادشاه باشان را هم با تمام مردم او به دست ما تسلیم کرد و ما همه را کشتیم و حتی یک نفر را زنده نگذاشتیم. هر ۶۰ شهر یعنی تمامی نواحی ارجوب سرزمین باشان و تمام قلعه‌های نظامی آنها را تصرف کردیم.

این شهرهای متسحکم با دیوارهای بلند و دروازه‌های پشت‌بنددار و همچنین چندین روستای بدون دیوار نیز به تصرف ما درآمدند. همه را مثل سرزمین باشان به کلی نابود ساختیم و تمام مردان و زنان و کودکان را هلاک کردیم اما گله‌ها و غنایمی را که به دست آوردیم برای خود نگه داشتیم (همان، ۳: ۳-۷).

آنان قبیله‌های شرق رود اردن را شکست می‌دهند و زمین‌شان میان قبیله‌های اسرائیلی تقسیم می‌شود. در جنگ‌های بسیار دیگری هم درگیر

می‌شوند. اینها البته همه مقدمه جنگ‌های اصلی‌تر برای گرفتن سرزمین موعود هستند؛ سرزمینی که موسی اجازه ورود به آن را پیدا نمی‌کند.

موسی (ع) در کتاب تثنیه به تکرار به اهمیت جمعیت برای جنگ اشاره می‌کند. به هر روی، شمار مردان جنگی مهم‌ترین عامل پیروزی در جنگ است. در اینجا به طور خلاصه به ۳ آیه پیرامون جنگ اشاره می‌کنیم؛ هرچند شمار آیه‌هایی که به این موارد می‌پردازند بسیار بیشتر است:

> هنگامی که خداوند خدایتان، شما را به سرزمینی که به آن وارد می‌شوید تا آن را تصاحب کنید بیاورد، و ملت‌هایی چون حِتّی‌ها، جرجاشی‌ها، اموری‌ها، کنعانی‌ها، فرزی‌ها، حوی‌ها، و یبوسی‌ها را که از شما بزرگتر و نیرومندترند از سر راه شما دور کند، و هنگامی که خداوند خدایتان آنها را به دست شما تسلیم و مغلوب سازد، شما باید آنها را به کلی از بین ببرید.[5] با آنها پیمان نبندید و به آنها ترحم نکنید (تثنیه، ۷: ۱-۲).

> شاید در دلتان بگویید که این قوم‌ها از ما بیشترند، چگونه می‌توانیم آنها را اخراج کنیم؟ (همان، ۷: ۱۷).

> هنگامی که از رود اردن عبور کنید، خداوند اجازه می‌دهد آن سرزمین را تصرف و در آنجا زندگی کنید. او شما را از همه دشمنان حفظ خواهد کرد و شما در آرامش خواهید زیست (همان، ۱۲: ۱۰).

آیه‌های بسیاری نیز به اهمیت جمعیت اشاره می‌کنند. برای نمونه:

> خداوند شما را به خاطر جمعیت زیادتان دوست نداشت و برنگزید زیرا شما کوچکترین قوم‌ها بودید. بلکه به این خاطر بود که شما را دوست داشت و به قسمی که به اجدادتان خورده بود وفا کرد تا

۵. به عبارتی، جمعیت آنان از میان برداشته شده و جمعیت شما جایگزین شود

شـما را بـه دسـت نیرومنـد خـود از اسـارت و بندگـی نجـات بخشـد و از دسـت فرعـون آزاد کنـد (همـان، ۷: ۷).

ایـن آیـه نشـان می‌دهـد کـه بنی‌اسـرائیل نیـک بـه انـدازه جمعیـت خـود و نیـاز بـه افزایـش آن آگاه اسـت. ایـن اسـت کـه تنبیـه نافرمانـی از خداونـد نیـز کاهـش جمعیت‌شـان اسـت:

خداونـد شـما را در بیـن اقـوام پراکنـده می‌کنـد و تعـداد شـما را کـم می‌سـازد (همـان، ۴: ۲۷).

در پایـان کتـاب، موسـی دسـتورهای دیگـری پیرامـون جنـگ و ازدواج و... ارایـه می‌دهـد و هرکـدام از دیگـری سـختگیرانه‌تر اسـت.

موسـی (ع) جـان می‌سـپارد و اجـازه ورود بـه سـرزمین موعـود را نمی‌یابـد. جانشـین او یوشـع رهبـری قـوم را در تسـخیر سـرزمین موعـود بـه دوش می‌گیـرد. موسـی از میـان اسـرائیلی‌ها مـی‌رود امـا اسـرائیلی‌ها هنـوز درگیـر جنـگ هسـتند. همیـن درگیـر بـودن در جنـگ باعـث می‌شـود قوانینـی کـه موسـی وضـع کـرده، همچنـان معتبـر بماننـد. حتـی پـس از تسـخیر بخش‌هـای از سـرزمین موعـود و بـرای چندصـد سـال هـراس از جنـگ ادامـه پیـدا می‌کنـد. از نظـر جغرافیایـی ایـن هـراس طبیعـی اسـت چـرا کـه بیـن دو تمـدن بـزرگ بابـل و مصـر قـرار گرفته‌انـد. بعدهـا هـم کـه سـر و کلـه تمدن‌هـای قدرتمنـد ایـران و روم پیـدا می‌شـود. بنی‌اسـرائیل همچنیـن هرگـز نمی‌تواننـد همـه سـاکنان سـرزمین موعـود را از آنجـا براننـد. در نتیجـه در تهدیـد ایـن اقـوام نیـز هسـتند. از بزرگتریـن تهاجـم خارجی‌هـا می‌تـوان حملـه بابلی‌هـا را نـام بـرد کـه بـه ویرانـی معبـد هیـکل می‌انجامـد. بعدهـا نیـز رومی‌هـا آن سـرزمین را می‌گیرنـد. در زمـان تولـد مسـیح، آن سـرزمین در تصـرف رومیـان اسـت. بنابرایـن وقتـی یکـی از عوامـل اصلـی در اهمیـت ادامـه نسـل وجـود دارد (جنـگ)، طبیعـی اسـت کـه قوانیـن منع‌کننـده هم‌آمیـزی همجنسـان نیـز –

با توجه به سوبرداشت موجود- معتبر باقی بماند. شاید خشم و نفرتی که امروز علیه همجنسگرایان روا داشته می‌شود نیز پیامد همین تصور باشد که عمل همجنس‌خواهانه جامعه را در برابر دشمنان به خطر می‌اندازد چرا که باعث کاهش جمعیت می‌شود. جالب اینکه وقتی سرزمین در رفاه و رونق به سر می‌برد –همچون دوره سلیمان- سخنی از جنگ و جمعیت و منع ارتباط با همجنس نیست. اما همین که درگیری شروع می‌شود، اشاره به مفهوم جمعیت هم دوباره در متون مذهبی پررنگ می‌شود.

دیگر کتاب‌های مقدس یهودی

یوشع: در زمان مرگ موسی (ع)، ۴۰ سال است که یهودیان در سرگردانی به سر می‌برند. در این مدت اما موسی (ع) جامعه‌ای با تاریخچه و قوانین مشترک، شکل داده‌است. با مرگ موسی (ع)، یوشع رهبری قوم را به دست می‌گیرد. در این کتاب می‌خوانیم که اسرائیلیان درگیر جنگ‌های بسیاری با کنعانیان می‌شوند. در این وانفسا هزاران نفر را می‌کشند. تصویری که کتاب یوشع از رفتار اسرائیلی‌ها با ساکنان سرزمین موعود به دست می‌دهد هولناک است. این تصاویر حتی از جنگ‌های دوره مدرن ترسناک‌تر به نظر می‌رسند. اسرائیلی‌ها به هیچ وجه اجازه زنده‌ماندن به کسی نمی‌دهند. در درون جبهه اسرائیل هم سختگیری جدی‌یی وجود دارد و کسی اگر چیزی چون یک بت کوچک را بدزد، با مجازات مرگ از طریق سنگسار روبرو می‌شود. در پایان جنگ، یوشع به هر قبیله مقداری زمین می‌دهد.

داوران: کتاب داوران با جنگ شروع می‌شود. پس از فوت یوشع، قوم از خداوند می‌پرسند که نخست کدام قبیله باید به جنگ کنعانیان برود که

خدا قبیله یهودا را انتخاب می کند. آنها البته با کمک قبیله شمعون به جنگ می‌روند و در جنگ با کنعانیان و فرزیان پیروز می‌شوند. آنان ۱۰ هزار تن از دشمنان خود را در مکانی به نام بازق می کشند (داوران، ۱: ۱-۴). سپس سپاهیان یهودا اورشلی م را تصرف کرده، ساکنانش را با شمشیر می کشند و شهر را آتش می‌زنند و به جنگ کنعانیان که در کوهستان و در جنوب و در کوهپایه‌ها زندگی می کنند می‌روند. (همان، ۱: ۸-۱۱).

کتاب اشاره‌های پرتکراری به مفهوم جنگ دارد. مردان یهودا به همراهی مردان قبیله شمعون به جنگ کنعانیان شهر صَفَت می‌روند، شهر را به کلی ویران کرده و نامش را حُرما می گذارند. سپاهیان یهودا همچنین غزه، اشکلون، عفرون و روستاهای پیرامون را تصرف می کنند (همان، ۱: ۱۷-۱۹).

هربار که «برضد خداوند شرارت می‌کنند» نیز به سرعت با جنگ مجازات می‌بینند. این شرارت‌ها ازدواج با دختران و پسران قبایل غیر بنی‌اسرائیل و پرستش خدایان آنان است. برای نمونه پس از شرارت بر ضد خدا، عجلون پادشاه موآب بر آنان چیره می‌شود (همان، ۳: ۱۲) بار دیگر فلسطینی‌ها و دیگر اقوام. این کتاب همچنین بارها به مفهوم جمعیت اشاره می کند؛ بسیاری از شخصیت‌های کتاب ده‌ها فرزند دارند. در پایان این کتاب داستانی درست مانند داستان لوط اتفاق می‌افتد که در فصل قبل به طور خلاصه بدان پرداختیم. همان که پیرمردی غریبه‌ای را به خانه می‌برد تا شب به او سرپناهی دهد. با این حال شماری از مردان بدکار شهر به خانه او هجوم می‌آورند و می‌خواهند مرد مهمان در اختیار آنان قرار بگیرد و به او تجاوز کنند. مرد برای نجات خود همسرش را در اختیارشان می گذارد. مهاجمان تا نزدیک سپیده‌دم به زن تجاوز و سپس او را رها می کنند. زن خود را به خانه‌ای که شوهرش آنجا اقامت دارد، می‌رساند. وقتی مرد او را

می‌بینند متوجه می‌شود که زن جانش را از دست داده. خبر که به قبیله‌های مختلف اسرائیلی می‌رسد خشم آنان را بر می‌انگیزد. آنها می گویند چنین چیزی تاکنون آنجا رخ نداده (همان‌گونه که در داستان لوط او خطاب به متجاوزان می گوید: آیا کاری می کنید که قبلا کسی انجام نداده‌است؟).
از آنجا که مردان متجاوز از قبیله بنیامین هستند از آنان می‌خواهند که گناهکاران را تحویل دهند. قبیله بنیامین نمی‌پذیرد. جنگ در می گیرد؛ جنگ داخلی ویرانگر و خونبار. و شاید اینکه چنین خشمی علیه هم‌آمیزی همجنسان وجود دارد ناشی از این است که چنین داستان‌های ناهشیار مردمان را تغذیه می کند. همچنین چه بسا مبنای داستان لوط از همین ماجرا باشد و به نوعی سدوم، روایت اغراق‌آمیز این داستان است. آخر سرنوشت مردمان بنیامین هم کم از سدومیان ندارد بس که با ویرانی و خونریزی روبرو می‌شوند.

روت: کتاب روت درباره اهمیت داشتن فرزند است:

> پس از آن بوعز روت را به عنوان همسر خود به منزل برد. خداوند روت را برکت داد و او حامله گردید و پسری به دنیا آورد. زنان شهر به نعومی گفتند: خدا را سپاس باد. او امروز به تو نوه‌ای عطا کرده که حامی تو باشد. خدا او را در بین تمام قوم اسرائیل بزرگ و مشهور بگرداند: (روت، ۴: ۱۳-۱۴).

اول سموئیل: این کتاب درباره پیدایش پادشاهی اسرائیل است؛ هرچند خدا از این اتفاق رضایت ندارد. چراکه او خود را پادشاه بنی‌اسرائیل می‌داند. در این کتاب نیز مجازات خداوند، تهدید به کاهش جمعیت است:

> روزی خواهـد آمـد کـه مـن تمـام جوانـان را در خانـواده تـو و نیـز در طایفه تـو خواهـم کشـت بـه طـوری کـه دیگـر پیرمـردی در خانـواده تـو یافـت نخواهـد شـد (اول سـاموئیل، ۲: ۳۱).

ایـن کتـاب همچنیـن جنگ‌هـای بسـیار بـا فلسـطینیان، عمالک‌هـا و دیگـران را گـزارش می‌کنـد. بـه داوود و چگونگـی رسـیدن او بـه پادشـاهی هـم می‌پـردازد؛ بـه ویـژه بـه خاطـر رشـادت‌هایش در جنگ‌هـا. داوود گزینـه خـدا بـرای پادشـاهی اسـت و همیـن حسـادت شـائول، پادشـاه وقـت یهودیـان را برمی‌انگیـزد. داوود ناگزیـر بـه فلسـطینیان پنـاه می‌بـرد امـا:

> داوود و همراهانـش بـه جشـوریان، جزریـان و عمالقـه کـه از روزگاران قدیـم در امتـداد شـور و مصـر زندگـی می‌کردنـد حملـه می‌کردنـد. و بـه هـر جایـی کـه حملـه می‌کردنـد تمـام زنـان و مـردان آنجـا را می‌کشـتند و گوسـفند، گاو، الاغ، شـتر و حتـی لباس‌هـای آنـان را هـم گرفتـه نـزد اخیش بـر می‌گشـتند. اخیـش می‌پرسـید: «امـروز بـه کجـا حملـه کردیـد؟» داوود جـواب مـی‌داد: «بـه جنـوب یهـودا» یـا «بـه مـردم یرحمئیـل» یـا «بـه قینیـان». داوود در حمله‌هـای خـود زن و مـردی را زنـده نمی‌گذاشـت مبـادا بـه جـت بیاینـد و گـزارش کارهـای او را بدهنـد. داوود تمـام مدتـی کـه در کشـور فلسـطینیان زندگـی می‌کـرد کارش همیـن بـود. اخیـش حـرف داوود را بـاور می‌نمـود و فکـر می‌کـرد قـوم اسـرائیل بـه کلـی از او (داوود) منتفـر هسـتند و حـالا بـرای همیشـه نـزد او می‌مانـد و او را خدمـت می‌کنـد (همـان، ۲۷: ۸–۱۲).

البتـه داوود بعدهـا پادشـاهی را از شـائول می‌گیـرد. نکتـه جالـب ایـن اسـت کـه بیـن داوود بـا پسـر شـائول صمیمیـت عمیقـی شـکل می‌گیـرد؛ هرچنـد داوود ۷۰۰ زن اختیـار می‌کنـد تـا فرزنـددار شـود. ایـن کتـاب بـا شکسـت اسـرائیل از

فلسطینیان و مرگ شائول و پسرانش به پایان می‌رسد.

دوم سموئیل: این کتاب نیز به کلی درباره جنگ است؛ پادشاهی داوود و انبوه جنگ‌هایی که وی درگیرش می‌شود. کتاب با پیروزی داوود بر عمالکیان (عمالقه) شروع می‌شود. او همچنین درگیر جنگ‌هایی با اسرائیل (پیش از اینکه او خود پادشاه اسرائیل شود)، یهودیه، فلسطیان، موآب و... می‌شود. وقتی که به پادشاهی می‌رسد، «مردان جنگی» اسرائیل را سرشماری می‌کند: ۸۰۰ هزار مرد جنگی از اسرائیل و ۵۰۰ هزار مرد جنگی از یهودیه. این به خودی خود نشان‌دهنده اهمیت جمعیت برای جنگ است.

اول پادشاهان: در این کتاب روایت می‌شود که سلیمان به پادشاهی رسیده و شروع به ساخت معبدی برای خداوند می‌کند. مادامی که او پادشاه است، اشاره‌های اندکی به جمعیت و جنگ وجود دارد. به هم‌آمیزی میان مردان هم اشاره‌ای نمی‌شود. شاید به این خاطر که رونق تجارت و کشاورزی در آن دوره وجود دارد، نگرانی هم پیرامون جنگ و جمعیت نیست. یکی از دلایلش هم می‌تواند این باشد که سلیمان از نیروی کار بردگان به ویژه برای کشاورزی استفاده می‌کند. البته باید به یاد داشت که او بردگانی از سرزمین‌های دیگر وارد نمی‌کند بلکه همان ساکنان غیریهودی آن سرزمین را به بردگی می‌کشد. همین که سلیمان می‌میرد، مردم اسرائیل دوباره درگیر گناه می‌شوند و مجازاتشان، یعنی جنگ‌ها از سر گرفته می‌شود. یکی از گناهان اسرائیلی‌ها این است که شروع به «پرستش خدایان دروغین» می‌کنند و در پرستش‌گاه‌های آنان لواط‌گران و روسپیان خدمت می‌کنند (اول پادشاهان، ۱۴: ۲۲-۲۴). نکته جالب این است که کتاب اول پادشاهان

لواط‌گری را همتراز روسپی‌گری قرار می‌دهد. به عبارت دیگر، پیداست که منظور کتاب از لواط‌گری ارتباط جنسی با افراد مختلف است و نه یک رابطه متعهدانه میان دو نفر.

در پی گناهان قوم، فرعون مصر اورشلیم را می‌گیرد و گنجینه یهوه را به یغما می‌برد. در جنوب که به یهودیه معروف شده و پادشاه دیگری دارد اما پادشاهی بر سر کار است که فرمان خدا را می‌برد. او لواط‌گران را از سرزمینش بیرون کرده و بت‌ها را دور می‌ریزد. به این ترتیب، همین که سر و کله جنگ پیدا می‌شود اشاره به هم‌آمیزی مردان هم دوباره از سر گرفته می‌شود. به کار بردن واژه سودومی (نام شهر لوط) نشان می‌دهد که دریافت دین از هم‌آمیزی همجنسان برگرفته از ماجرای لوط است و درک مستقلی از همجنسگرایی وجود ندارد. ضمن اینکه در این بحث می‌بینیم که کتاب اول پادشاهان لواط را با روسپی‌گری یکسان می‌گیرد. این نیز به معنای ارتباط یک نفر با افراد متعدد است و هم‌معنای همجنس‌گرایی نیست.

کتاب اول پادشاهان دربرگیرنده جنگ‌های بسیار دیگری هم هست؛ از جمله جنگ با سوریه و همچنین جنگ دو کشور یهودی؛ اسرائیل در شمال و یهودیه در جنوب.

دوم پادشاهان: بیشتر کتاب‌های مقدس یهودی با مفهوم جنگ شروع می‌شوند. کتاب دوم پادشاهان هم همین‌طور. این نخستین آیه از این کتاب است: «پس از مرگ آخاب، قوم موآب علیه اسرائیل شورش کرد». یهودیان در ادامه ناگزیر به جنگ با بسیاری از همسایگانشان می‌شوند؛ از جمله با سوریه، موآب، سامریه، ادوم و... .انقلاب‌ها و نسل‌کشی‌های بسیاری هم اتفاق می‌افتد. وقتی وضع این چنین است و چشم‌اندازی از صلح با همسایگان

دیـده نشـود و قانـون خـون میـان آنـان برقـرار باشـد، مگـر می‌شـود دیـن مـدام بـر زادآوری تاکیـد نکنـد؟ حـال آنکـه اتفـاق دیگـری هـم در حـال رخ دادن اسـت که همبسـتگی بنی‌اسـرائیل را تهدیـد می‌کنـد؛ بت‌پرسـتی. جنگ‌هـای مـداوم آنهـا را ضعیـف و ضعیف‌تـر می‌کنـد تـا جایـی کـه از امپراتوری‌هـای میان‌دو رود باسـتان شکسـت می‌خورنـد. سـرانجام گناهـان بسیارشـان —البتـه بـه روایـت تنـخ- کار را بـه جایـی می‌رسـاند کـه اورشـلیم در حملـه امپراتـوری بابـل سـقوط می‌کنـد. پادشـاه بابـل نیـز تمـام گنجینـه یهـوه را بـه یغمـا می‌بـرد:

> پادشـاه بابـل همـه دارایـی خزانه‌هـای معبـد و کاخ شـاهی را بـا خـود بـرد. طبـق پیش‌گویـی کـه خداونـد فرمـوده بـود همـه ظـروف و وسـائل طلایـی معبـد بـزرگ را کـه سـلیمان پادشـاه اسـرائیل سـاخته‌بود، شکسـت. نبوکدنصـر تمـام سـاکنان اورشـلیم را بـا جنگجویـان، مامـوران، صنعتگـران و آهنگرانـش کـه ۱۰ هـزار نفـر بودنـد بـا خـود بـرد و بـه غیـر از فقیرتریـن مـردم آنجـا کـس دیگـری باقـی نمانـد. او همچنیـن یهویاکیـن[۶]، مـادر، زن‌هـا و مامـوران او را بـا اشـخاص برجسـته قـوم، از اورشـلیم بـه بابـل بـه اسـیری بـرد. پادشـاه بابـل هفـت هـزار اسـیر از مـردان برجسـته بـه بابـل آورد. صنعتگـران، آهنگـران و هـزار مـرد نیرومنـد کـه بـرای خدمـت نظامـی آمادگـی داشـتند. پادشـاه بابـل عمـوی یهویاکیـن، متنیـا را بـه جـای او پادشـاه کـرد و نامـش را بـه صدقیـا تغییـر داد (دوم پادشاهان، ۲۴: ۱۳-۱۷).

این‌گونـه اورشـلیم در جنـگ از سـازنده‌ترین مردانـش —جنگجویـان، صنعتگـران، مامـوران، آهنگـران و...- خالـی می‌شـود. آنهـا بـه اسـیری بـه بابـل بـرده و بـه بردگـی کشـیده می‌شـوند. پیداسـت کـه ایـن متـن تاکیـد می‌کنـد

۶. پادشاه وقت بابل که به پرستش بت‌ها ادامه می‌دهد

تضعیف نهاد دین از طریق بت‌پرستی را تحمل نمی کند. پیامد چند دینی هم این که همبستگی جامعه کاهش یافته و در برابر دشمن آسیب‌پذیر می‌شوید. به ویژه که اسرائیل دارای ۱۲ قبیله مختلف بوده و برای متحد نگه داشتنشان به عناصر مشترکی مانند دین نیاز بوده است. با همین استدلال می‌توان دریافت که چرا برخی دین‌ها برای تغییر دین پیروانشان مجازات مرگ در نظر می گیرند.

اول و دوم تواریخ: این کتاب از آفرینش آدم و حوا شروع می کند تا به فرمان کورش بزرگ برای آزادی یهودیان بابل می‌رسد. پررنگ‌ترین بحث در این کتاب نیز جنگ‌هایی است که بنی‌اسرائیل بدان گرفتار می‌شوند. یکی از نکات جالب این است که کتاب ادعا می کند داوود ۷۰۰ زن داشته است. به این ترتیب، او می‌خواسته که فرزندان بسیاری داشته‌باشد. این کتاب دائم درباره مفهوم جمعیت صحبت می کند و از جمله نسل افراد مختلف را در فصل‌های مختلف طبقه‌بندی کرده‌است: فرزندان اسماعیل، فرزندان عیسو، فرزندان یهودا، شجره‌نامه داوود پادشاه، پسران حصرون، پسران یرحمئیل، پسرانِ دیگرِ کالیب، خانواده داوود، خانواده سلیمان، فرزندان یهودا، فرزندان شیله، نسل شمعون، نسل رئوبین، نسل جاد، نیم طایفه منسی، سایر نسل لاوی، نسل هارون، نسل یساکار، نسل بنیامین و دان، نسل نفتالی، نسل منسی، نسل افرایم، نسل اشیر، نسب‌نامه و نسل شائول پادشاه. همچنین داوود دستور به سرشماری جمعیت اسرائیل می‌دهد؛ بدون سرشماری طایفه‌های لاوی و بنیامین، یک میلیون و صدهزار نفر در اسرائیل و چهارصد و هفتادهزار نفر در یهودیه می‌زیسته‌اند. او البته مردان زیر ۲۰ سال را نمی‌شمارد با این استدلال که خداوند قول داده نسل بنی‌اسرائیل را بی‌شمار کند. هرچند مشخص است

دلیـل نشـمردن آنـان بایـد ناتوانی‌شـان از جنگیـدن باشـد. البتـه خداونـد از ایـن سرشـماری رضایـت نـدارد. در نتیجـه بیمـاری کشـنده‌ای بـه اورشـلیم می‌فرسـتد کـه هفتـاد هـزار نفـر را از پـا در مـی‌آورد (کاهـش چشـمگیر جمعیـت). اینجاسـت کـه داوود می‌هراسـد و از خـدا می‌خواهـد کـه او را بـه جـای قومـش تنبیـه کنـد.

مفهـوم جنـگ نیـز در ایـن هـردو کتـاب بسـیار پررنـگ اسـت. از جملـه اشـاره بـه ارتشـی از طایفه‌هـای شـرقی (اول پادشـاهان، ۵: ۱۸-۲۲)، نسـل اشـیر (اشـاره بـه اینکـه فرزنـدان او اغلـب جنـگاور بودنـد)، جنـگ فلسـطینی‌ها بـا اسـرائیل در زمـان شـائول، جنگ‌هـای پیاپـی داوود بـا فلسـطینیان، پادشـاه صوبـه، سـوریه، ادومیـان، غول‌هـای فلسـطینی، ربـه. حملـه مصـر بـه یهـودا، جنـگ اسـرائیل و یهودیـه، جنـگ آسـا بـا زارح، جنـگ بـا لیبـی و سـوریه و حبشـه، یـورش عمـون، مـوآب و ادوم، جنـگ دوبـاره بـا فلسـطینیان و عرب‌هـا، حملـه اسـرائیل و سـوریه بـه یهـودا، حملـه دوبـاره ادوم و درخواسـت کمـک از آشـور، تهدید اورشـلیم از سـوی آشـور، حمله آشـور و اسـارت منسـی، حملـه دوبـاره مصـر، جنگ‌هـای دو پادشـاه یهوآخـاز و یهویاقیـم و سـرانجام سـقوط اورشـلیم و شکسـت یهـودا.

جالـب اسـت کـه داوود در جایـی بـه جانشـینش سـلیمان پیرامـون بنـای معبـد بـزرگ می‌گویـد: «کلام خداونـد بـر مـن آمـد و فرمـود: تـو بسـیار خـون ریختـه‌ای و جنگ‌هـای بزرگـی بـه پـا کـرده‌ای. تـو نبایـد معبـدی بـه نـام مـن بسـازی، زیـرا در زمیـن در برابـر مـن خـون فـراوان ریختـه‌ای» (اول تواریـخ، ۲۲: ۸).

آیه‌هـای زیـر نشـان دهنـده کلیـدی بـودن دو عنصـر جمعیـت و جنـگ بـرای ایـن کتـاب هسـتند:

> او در شـهرهای یهـودا کارهـای بزرگـی انجـام داد. او سـربازان جنگجـوی توانایـی در اورشـلیم داشـت. ایـن اسـت نام‌هـای ایشـان طبـق نیاکانشـان: از یهـودا فرمانـده گروه‌هـای هـزار نفـری، ادنـه بـا سـیصدهزار رزمنـده

نیرومند. بعد از او یهوحانان، فرمانده ۲۸۰ هزار نفر، پس از او عمسیا پسر زکری که برای خدمت به خداوند داوطلب شده بود فرمانده دویست هزار نفر، از بنیامین، الیاداع، رزمنده‌ای نیرومند با دویست هزار نفر مسلح به کمان و سپر. در کنارش یهوزاباد با صد و هشتاد هزار نفر آماده جنگ. ایشان در خدمت پادشاه بودند، به علاوه کسانی که پادشاه در شهرهای مستحکم در سراسر یهودا مستقر کرده‌بود (دوم تواریخ، ۱۷: ۱۳-۱۹).

هرچند اغراق‌گونه به نظر می‌رسد اما وقتی کل این دو کتاب را نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که چنان مفهوم جمعیت برای دین مهم است که به هر زبانی می‌خواهد آن را برای پیروانش درونی کند. بیراه هم نیست. به هر روی در آن زمان به دلیل نبردهای تن به تن، قدرت یک قوم و قبیله به تعداد نیروهای جنگنده‌شان بوده‌است. و این طور که به نظر می‌رسد از پیدایی آیین یهود -خروج از مصر در زمان موسی (ع)- تا زمان ظهور عیسی (ع) آنها دائم یا درگیر جنگ بوده‌اند یا در خطر آن. در نتیجه این جنگ (اقلیم به دلیل محل قرارگیری این قبایل) بوده که بسیاری از مقررات دینی را وضع کرده‌است.

عذرا: در ایران برده‌داری چندان شکل نگرفت[۷]. شاید به این علت که کشور پهناور بود و به قدر کافی هم جمعیت داشت. هرچند آن اقلیم نمی‌توانست پاسخگوی بیش از همین جمعیت موجود باشد. چنانچه شاهنامه را بخوانیم به اهمیت «نژاد» بر می‌خوریم. این اشاره بدان معناست که برای ایرانیان نژاد اهمیت داشته و نمی‌خواسته‌اند افرادی از نژادهای دیگر را در

۷. منظور برده‌داری ساختاریافته است و نه موارد استثنایی

کشور خود بپذیرند. هرچند همین هم «کارکردگرایانه» است. به عبارتی اقلیم این باور که «نژاد مهم است» را وضع کرده تا جمعیت بیش از جمعیت موجود وارد کشاورزی شکننده ایران نشود. چه اینکه می‌بینیم بعد از اسلام که این تعادل به هم می‌خورد و مغولان، عرب‌ها و دیگر اقوام به فلات ایران می‌آیند بی‌ثباتی‌های جدی در این منطقه پدیدار می‌شود. در نتیجه شاهان ایران همواره مخالف برده‌داری بوده‌اند. کتاب عذرا شرح پیروزی کورش بزرگ بر پادشاه بابل، آزادسازی بردگان یهودی و بازگشت آنان به اورشلیم است. این کتاب نیز مملو از اشاره به مفهوم جمعیت است؛ شاید به این خاطر که در پی حمله نبوکدنصر، جمعیت یهودیان به شدت کاهش یافته بود و نیاز به بازسازی آن وجود داشت.

اشعیا: این کتاب نیز پر از اشاره به مفهوم جنگ و جمعیت است. از جمله به این خاطر که کتاب هم متاثر از جنگ‌های اخیر است؛ همچون سقوط بابل به دست کورش و هم نگران از تهدیدهای پیاپی آشوریان علیه اسرائیل و یهودیه. در نتیجه در این کتاب است که با اشاره دوباره به سدوم و گموراه روبرو می‌شویم:

> کشور شما ویران و شهرهایتان در آتش سوخته‌شده و در برابر چشم‌هایتان بیگانگان سرزمین شما را تصرف می‌کنند و آن را به ویرانی می‌کشانند. اورشلیم –شهر محاصره شده– مثل نگهبانی بی‌دفاع در آلونک یک تاکستان یا سایه‌بانی در جالیز باقی‌مانده‌است. اگر خداوند متعال عده‌ای را نگه نمی‌داشت، تمام قوم مانند سدوم و گموراه از بین می‌رفت. ای اورشلیم! مردم و حکام تو مانند مردم و حکام سدوم و گموره هستند (اشعیا، ۱: ۷–۱۰).

این کتاب شباهت‌هایی به کتاب ارمیا دارد و مدام به مردم درباره هجوم

بیگانـگان هشـدار می‌دهـد. بـه عبارتـی، کل کتاب‌هـای مقـدس یهودیـان از محـور یکسـانی پیـروی می‌کنـد؛ از یـک طـرف مـردم تهدیـد می‌شـوند کـه چنانچـه دسـت بـه بت‌پرسـتی و... بزننـد، بـا چیرگـی دشـمنان بـر آنـان مجـازات می‌شـوند. هربـار هـم کـه بـه اسـارت دشـمنان در می‌آینـد علـت ایـن اتفـاق بـه گناهانشـان نسـبت داده می‌شـود. از ایـن نظـر، دیـن درسـت ماننـد یـک نظریـه جامعه‌شـناختی اسـت کـه بـرای هرچیـزی تبیینـی دارد. امـا مفهـوم پنهـان در آنچـه گنـاه شـمرده می‌شـود (ماننـد بت‌پرسـتی بـه جـای پرسـتش خـدای واحـد) مـواردی اسـت کـه می‌توانـد همبسـتگی جامعـه را تضعیـف و آنـان را در برابـر دشـمن آسـیب‌پذیر کنـد. در نتیجـه اشـاره بـه خـدای واحـد (توحیـد) نیـز بیـش از اینکـه هم‌معنـای یگانگـی خداونـد باشـد-که هسـت- بـه معنـای ایـن هـم هسـت کـه همـه بایـد از یـک خـدای مشـترک اطاعـت کننـد و نـه چنـد خـدا تـا انسجامشـان حفـظ شـود.

دیگـر کتاب‌هـای مقـدس یهـودی: در دیگـر کتاب‌هـای یهـودی همچـون اسـتر، ایـوب، مزامیـر و... اشـاره‌های زیـادی بـه دو مفهـوم جمعیـت و جنـگ وجـود دارد. بـرای نمونـه در مزامیـر می‌خوانیـم:

> امـا اکنـون مـا را تـرک کـرده‌ای و رسـوا سـاخته‌ای، لشـکریان مـا را کمـک نمی‌کنـی. مـا را در برابـر دشـمن فـراری سـاخته‌ای و آنهـا دارایـی مـا را بـه یغمـا برده‌انـد (مزامیـر، ۴۴: ۹-۱۰).

همچنین:

> ای پادشـاه، تـو پسـران بسـیار خواهـی داشـت، آنـان نیـز ماننـد اجـداد تـو بـر تخـت پادشـاهی خواهنـد نشسـت، و تـو آنـان را بـه حکمرانـی سراسـر جهـان خواهـی گماشـت (همـان، ۴۶: ۱۶).

ایـن نگرانـی از دشـمن امـا چنـان قـوی اسـت کـه همجنسـگرایان را قربانـی

برداشت اشتباهی می‌کند که از داستان مردم سدوم و گموراه صورت می‌گیرد؛ چرا که اگر همه مردم بخواهند مانند سدومیان تنها با همجنسان خود بخوابند و روند تولید مثل قطع شود آن وقت دشمن بر آنان چیره می‌شود چرا که جمعیت مهمترین عامل در نبردهای تن به تن آن روز است.

مسیحیت، جنگ و جمعیت: سوبرداشت آشکار پولس

انجیل‌های چهارگانه؛ متی، مرقس، لوقا و یوحنا: در زمان حیات عیسی (ع) اسرائیل و یهودیه و همه سرزمین‌های اطرافش که اغلب با هم می‌جنگیدند، به بخشی از امپراتوری بزرگ روم تبدیل شده‌بودند. در نتیجه جنگی عملا وجود نداشت. هرچند نگرانی روحانیون یهودی از گرایش یهودیان به این تازه پیامبر کار را به جایی رساند که باعث مصلوب‌شدنش شوند.

عیسی (ع) دین تازه‌ای به نام مسیحیت را بنیاد نگذاشت. او خود را پیامبری می‌دانست – و به عبارتی پسر خدا- که برای هدایت بنی‌اسرائیل آمده‌است. این حواریون او بودند که پس از عروج ایشان نسبت به گسترش آموزه‌هایش اقدام کردند. به‌این ترتیب، آیینی تازه به نام مسیحیت پدیدار شد. آیینی که باید پولس را بنیادگذار آن دانست. ۴ انجیل از حواریون مسیحی باقی مانده که همه شاخه‌های مسیحیت آنها را معتبر می‌دانند[۸]. در هیچ کدام از این ۴ انجیل اشاره‌ای به هم‌آمیزی جنسی میان همجنسان نشده. در نقل‌قول‌هایی که از عیسی درباره مردم سدوم و گموراه وجود دارد

۸. در قرآن البته نه به اناجیل بلکه به انجیل اشاره شده. انجیل را هم نه به حواریون مسیح بلکه به خود مسیح نسبت می‌دهد: انجیل عیسی مسیح. از این آیه مسلمانان به این نتیجه می‌رسند که باید انجیلی به نام انجیل عیسی مسیح وجود می‌داشته که امروز در دسترس نیست.

هـم بـه خاطـر نامهمان‌نـوازی آنـان اسـت. بـه ایـن ترتیـب اولیـن مخالفت‌کننـده مسـیحی بـا آمیـزش همجنسـان کسـی نیسـت جـز پولـس؛ کسـی کـه بنیـاد دیـن تـازه را گذاشـت و برایـش بـه پیـروان بیشـتر نیـاز داشـت. ایـن آیـه کـه از عیسـی (ع) نقـل شـده، در واکنـش بـه مهمان‌نـواز نبـودن شـهری اسـت کـه از آن دیـدار کرده‌اسـت:

> وقتـی بـه خانـه‌ای وارد می‌شـوید سـلام کنیـد. اگـر آن خانـواده لایـق آن باشـد، سـلام شـما بـر آنهـا قـرار می‌گیـرد و اگـر شایسـته نباشـد، سـلام شـما بـه خودتـان بـر می‌گـردد. اگـر کسـی شـما را نپذیـرد و یـا بـه آنچـه می‌گوییـد گـوش ندهـد، وقتـی آن خانـه یـا آن شـهر را تـرک می‌کنیـد گـرد و خـاک آن را از پـای خـود بتکانیـد. بدانیـد کـه در روز قیامـت حالـت سـدوم و گمـوراه از آن شـهر بهتـر خواهـد بـود (متـی، ۱۰: ۱۲-۱۵).

در جـای دیگـری کـه عیسـی (ع) بـه مـردم سـدوم و گمـوراه اشـاره می‌کنـد مربـوط بـه ایمـان نیـاوردن آنـان اسـت:

> و امـا تـو ای کفرناحـوم کـه سـر بـه آسـمان کشـیده‌ای! بـه دوزخ سـرنگون خواهـی شـد زیـرا اگـر معجزاتـی کـه در تـو انجـام شـد در سـدوم انجـام می‌شـد آن شـهر تـا بـه امـروز باقـی می‌مانـد. امـا بـدان کـه در روز قیامـت بـرای شـهر سـدوم بیشـتر قابـل تحمـل خواهـد بـود تـا بـرای تـو! (همان، ۱۱: ۲۳-۲۴).

کسـی کـه همـت کـرد و مسـیحیت را بـه ویـژه در اروپـا (سـرزمین‌های اروپایـی امپراتـوری روم) گسـترانید، پولـس بـود. در منابـع مسـیحی نخسـتین بـار کـه بـا منـع هم‌آمیـزی همجنسـان روبـرو می‌شـویم از زبـان پولـس اسـت. بـا ایـن حـال پولـس آشـکارا در اشـتباه اسـت؛ یـا بهتـر اینکـه بگوییـم چیـزی کـه او منـع می‌کنـد همجنسـگرایی نیسـت، بلکـه ایـن نگـرش اسـت کـه همـه مردمـان یـک

شهر چه بسا درگیر ارتباط با همجنس شوند و از آمیزش با زنان بپرهیزند. در نتیجه زادآوری متوقف شود. این هراسی است که پولس دارد چرا که او بنیاد دینی تازه به نام مسیحیت را گذاشته و برای پایداری و ماندگاری آن، به جمعیت بیشتر نیاز دارد؛ به ویژه اینکه باید با دو دشمن قدرتمند روبرو شود؛ یکی امپراتوری روم و دیگری روحانیان یهودی. به این ترتیب پولس هم به همان سوبرداشتی دچار است که دیگر مردمان دوران گذشته. در این زمینه نقل‌قولی که از پولس و از زبان اشعیای پیامبر وجود دارد که آشکارا نشان دهنده این اشتباه است. او از اشعیا نقل می‌کند که اگر رفتار مردم سدوم و گموره ادامه پیدا می‌کرد، اینک نسل بشر از میان رفته‌بود. این نقل‌قول نه تنها نشان دهنده اهمیت جمعیت برای دین است بلکه تعمیم اشتباه داستان لوط به همجنسگرایی را نشان می‌دهد. این تصور که آمیزش با همجنس می‌تواند مانند یک بیماری همه‌گیر، همه را درگیر کند.

در زمان حضور عیسی (ع) یهودیه و اسرائیل به عنوان بخش‌هایی از امپراتوری روم درگیر جنگ خاصی نیستند؛ با این حال همچنان هراس از جنگ و خونریزی وجود دارد. عیسی (ع) بارها هشدار می‌دهد که اورشلیم درگیر برخوردهای خونبار خواهد شد؛ او بارها تاکید می‌کند که ملتی با ملتی دیگر و مملکتی با مملکتی دیگر درگیر جنگ خواهند شد (مرقس، ۱۳: ۸). او پیش‌بینی می‌کند که باورمندانش به محاکمه کشیده‌شوند، در کنیسه‌ها شلاق بخورند، برادر، برادر را تسلیم مرگ می‌کند و فرزندان علیه والدین خود قیام می‌کنند (همان، ۱۳: ۹-۱۲). همچنین روزی می‌رسد که اهالی یهودیه باید به کوه‌ها فرار کنند (همان، ۱۳: ۱۴).

این جملات بازتاب احساسات مردم خسته و هراسناک از جنگ و درگیری و به اسارت برده‌شده است. مردمی که این بار به دنبال یک ناجی

می گردنـد تـا از کابـوس جنـگ و حاکمـان سـتمگر نجاتشـان بخشـد. عیسـی (ع) هرچنـد خـود را نجات‌بخـش بنی‌اسـرائیل می‌دانـد امـا از دیـد روحانیـون یهـودی، او کسـی اسـت کـه می‌توانـد ساختارهایشـان را بـه هـم زنـد و مـردم را دور خـود جمـع کنـد. ادعـا شـده کـه عیسـی گفتـه می‌توانـد معبـد هیـکل را خـراب کنـد و همچنیـن تقـدس روز شـنبه را شکسـته. ایـن وضـع روحانیـون یهـودی را نگـران شـکل‌گیری هـرج و مـرج مذهبـی می‌کنـد؛ بـه ویـژه کـه شـمار اقبال‌کننـدگان بـه عیسـی (ع) رو بـه افزایـش اسـت:

> عـده زیـادی از یهودیـان شـنیدند کـه عیسـی در آنجاسـت. پـس آمدنـد کـه نـه تنهـا عیسـی بلکـه ایلعـازر را کـه زنـده کرده‌بـود هـم ببیننـد. بنابرایـن سـران کاهنـان تصمیـم گرفتنـد کـه ایلعـازر را هـم بکشـند زیـرا او باعـث شـده بـود بسـیاری از یهودیـان از رهبـران خـود رویگـردان شـده بـه عیسـی ایمـان بیاورنـد (یوحنـا، ۱۲: ۹-۱۱).

تـرس رهبـران یهـودی بـه ویـژه از رومیـان اسـت کـه آنـان را بـه خـاک و خـون بکشـند. پیـش از روایـت آیـه فـوق، انجیـل یوحنـا توضیـح می‌دهـد کـه ریشـه اصلـی نگرانـی کاهنـان در کجاسـت:

> بسـیاری از یهودیانـی کـه بـرای دیـدن مریـم آمده‌بودنـد وقتـی آنچـه عیسـی انجـام داده‌بـود را دیدنـد بـه او ایمـان آوردنـد. امـا برخـی از آنـان نـزد فریسـیان رفتنـد و کارهایـی را کـه عیسـی انجـام داده بـود بـه آنهـا گـزارش دادنـد و گفتنـد: چـه بایـد کـرد؟ ایـن مـرد معجـزات زیـادی می‌کنـد. اگـر او را همین‌طـور آزاد بگذاریـم همـه مـردم بـه او ایمـان خواهنـد آورد و آن وقـت رومیـان خواهنـد آمـد و معبـد بـزرگ و ملـت مـا را خواهنـد گرفـت (همـان، ۱۱: ۴۷-۴۸).

مسـیحیت در نهایـت بـرای جلـب جمعیـت روشـی متفـاوت از یهـود در پیـش

می گیـرد. اینکـه درهـای ایمـان را بـه روی همـه مـردم بـاز می گـذارد. ایـن اسـت کـه حواریـون مسـیحی نیـز بـرای نشـان دادن تـوان خـود بـه ویـژه بـه رهبـران یهودی تعـداد مومنانشـان را بـه رخ می کشـند؛ بـه ویـژه کـه تاکیـد می کننـد بسـیاری از ایـن باورمنـدان از «مـردان» هسـتند:

> عیسـی دسـتور داد کـه شـاگردانش مـردم را دسته‌دسـته روی علف‌هـا بنشـانند. مـردم در دسـته‌های صدنفـری و پنجـاه نفـری روی زمیـن نشسـتند. بعـد عیسـی ۵ نـان و دو ماهـی را گرفـت، بـه آسـمان نـگاه کـرد و خـدا را شـکر نمـوده، و نان‌هـا را پـاره کـرد و بـه شـاگردانش داد تـا بیـن مـردم تقسـیم کننـد. او همچنیـن آن دو ماهـی را میـان آنهـا تقسـیم کـرد. همـه خوردنـد و سـیر شـدند. و شـاگردان دوازده سـبد پـر از خـرده هـای باقی‌مانـده نـان و ماهـی جمـع کردنـد. در میـان کسـانی کـه از نان‌هـا خوردنـد ۵ هـزار مـرد بودنـد (مرقـس، ۶: ۳۹-۴۴).

همان‌طـور کـه گفتیـم هـر ۴ انجیـل پـس از عـروج عیسـی (ع) نوشـته شـده‌اند. بنابرایـن نویسـندگان آنهـا تمایـل دارنـد برتـری مسـیح و آیینـی که خـود می‌خواهند ایجـاد کننـد بـر روحانیـان یهـودی را نشـان دهنـد. بـرای بیـان ایـن برتـری نیـز راهـی بهتـر از اشـاره بـه جمعیـت نیسـت. مسـیحیت هرچنـد برخـی قوانیـن یهـودی را از جملـه شـرع، ذبـح، حیوانـات حلال گوشـت و... را نقـض می کنـد، امـا در نهایـت بخشـی از همـان آییـن یهـود اسـت چـرا کـه همـه مجموعـه کتاب‌هـای «تنـخ» در مسـیحیت دارای اعتبـار هسـتند.

دیگـر کتاب‌هـای مقـدس مسـیحیان: تـلاش بسـیار پولـس بـرای ایجـاد و گسـترش دیـن مسـیحیت موفـق بـود. او تمرکـز خـود را عمدتـا بـر روم و یونـان گذاشـت؛ در نتیجـه او قوانینـی وضـع کـرد کـه بیشـتر بـا اقلیـم اروپـا همخوانـی

داشـته باشـد. ایـن اسـت کـه امـروزه مسـیحیت بیشـتر دینـی اروپایـی اسـت تـا خاورمیانـه‌ای. امـا بـه هـر روی برخـی باورهـا و نگرش‌هـای یهـودی چنـان در زمـان پولـس ریشـه دوانـده، بـا بقـا سـر وکار داشـته و قدرتمنـد شـده‌بودند کـه تغییرشـان تصورپذیـر نبـود. ماننـد منع هم‌آمیـزی مـردان بـا هـم کـه بـا وجـود اقلیم مناسب‌تر اروپـا و تحمـل نظـام بـرده‌داری، بـاز هـم ممنـوع مانـد. اینکـه مسـیحیت زیـر فشـار شمشـیر و شـکنجه قدرتمنـدان توانسـت باقـی بمانـد و گسـترش یابـد هـم خـود بیانگـر ایـن است کـه دیـن مسـیح نیـز درسـت ماننـد یهـود و اسـلام در بستری از برخـورد و تضـاد زاده شـد و گسـترش یافـت. در نتیجـه بـه قـدری رهبـران آن نگـران افزایـش جمعیـت بودنـد کـه بـا وجـود بـاز بـودن درهـای مسـیحیت بـه روی غیراسـرائیلی‌ها، بـاز هـم نسـبت بـه زادآوری تاکیـد دارنـد. پولـس در نامـه بـه کلیسـای شـهر روم می‌نویسـد:

> ابراهیـم ایمـان آورد و در زمانـی کـه هیـچ امیـدی نبـود، او پـدر ملـل بسـیار شـد. همان‌گونـه کـه کتـاب خـدا می‌فرمایـد: فرزنـدان تـو بـه ایـن انـدازه کثیـر خواهنـد شـد (رومیـان، ۴: ۱۸).

او همچنیـن در نامـه اول خـود بـه تیموتائـوس ضمـن اینکـه زنـان را از حکومـت بـر مـردان (یـا شوهرانشـان) منـع می‌کنـد و حقـی بـرای تعلیـم دادن نیـز بـرای زن قائـل نمی‌شـود می‌گویـد:

> اگـر زنـان بـا فروتنـی در ایمـان و محبـت و پاکـی جد و جهـد کننـد بـا آوردن فرزنـدان بـه ایـن دنیـا نجـات پیـدا خواهنـد کـرد (اول تیموتائـوس، ۲: ۱۵).

انکارکردنـی نیسـت کـه افـزون بـر نیـاز بـه جنـگ و معیشـت، فرزنـدآوری کارکردهـای دیگـری هـم داشـته و دارد. بـرای نمونـه، بسـیاری فرزنـددار می‌شـوند تـا ژن‌هایشـان، ثروتشـان و میراثشـان را بـه نسـلی بعـد منتقـل کننـد. یکـی از انگیزه‌هـای فرزنـدآوری همچنیـن داشـتن کسـی اسـت کـه در سـالخوردی عصـای

دست پدر و مادرش شود. واقعیت اما این است که آسیب به جمعیت در طول تاریخ می‌توانسته کل بقای جامعه را در تهدید قرار دهد. در نتیجه تمرکز دین عموما روی این بخش بوده چون خودش را به عنوان جامعه می‌دیده است. به عبارتی، همان‌طور که دورکیم می‌گویم، دین همان جامعه است. با این حال مجموع این عوامل باعث شد داستانی همچون لوط چنان بر تفکرات چیرگی پیدا کند که رهبران مذهبی فراموش کنند چنین نیست که گرایش به همجنس بتواند میان همه مردان و زنان همه‌گیر شود و زادآوری متوقف. این همان آیه‌ای که در بخش‌های پیشین وصفش رفت و عمق ناآگاهی پولس نسبت به این مقوله را نشان می‌دهد:

> چنانکه اشعیای نبی قبلا گفته بود: اگر خداوند متعال فرزندی برای ما باقی نگذاشته بود ما مانند شهر سدوم شده و شبیه شهر گموراه گشته بودیم (رومیان، ۹: ۲۹).

به این ترتیب می‌بینیم که برای مسیحیت نیز چقدر داشتن جمعیت فراوان دارای اهمیت است. و اینکه چگونه معیشت و جنگ و اقتصاد بودند که قوانین ازدواج و ارتباط جنسی را وضع کرده و شکل دادند. در ادامه به مرور آیه‌های کتاب آسمانی قرآن کریم می‌پردازیم.

اسلام و همجنسگرایی؛ جمعیت و جنگ

پیامبر مکرم اسلام (ص) ۲۳ سال از عمر شریف خود را صرف هدایت مردم کردند. ایشان در ۴۰ سالگی به پیامبری مبعوث شدند و تا هنگام رحلت در ۶۳ سالگی در این ماموریت الهی بودند. در این ۲۳ سال، پیامبر اکرم (ص) در ۲۶ یا ۲۷ جنگ به صورت مستقیم مشارکت داشتند. همچنین

در ایـن مـدت بـا ۳ جنـگ دیگـر مواجـه شـدند کـه البتـه در صحنـه نبـرد حاضـر نبودنـد. بـه ایـن ترتیـب، عمـلا در ۲۳ سـال پیامبـری، خاتـم پیامبـران (ص) عمـلا انـگار هـر سـال درگیـر دو جنـگ بوده‌انـد. پـس از رحلـت ایشـان نیـز ۴ خلیفـه راشـدین جنگ‌هـای بسـیاری را آغـاز کردنـد یـا بـر آنـان (امـام علـی ع) تحمیـل شـد. ابوبکـر درگیـر جنـگ بـا قبیله‌هایـی شـد کـه بـا رحلـت پیامبـر (ص) دوبـاره بـه بت‌پرسـتی روی آوردنـد. خلیفـه عمـر طـی زنجیـره‌ای از جنگ‌هـا قلمـرو خلافـت اسـلامی را از ایـران در خـاور تـا شـمال آفریقـا در باختـر گسـترانید. عثمـان نیـز در راه گسـترش قلمـرو سـرزمین‌های اسـلامی گام برداشـت. امـام علـی (ع) نیـز ناگزیـر بـه رویارویـی بـا شـورش‌های داخلـی بسـیاری شـد. پـس دور از ذهـن نیسـت کـه بـرای ایـن همـه جنـگ، «جمعیـت» یـک نیـاز بنیادیـن باشـد.

قـرآن کریـم البتـه بـه جنگ‌هایـی می‌پـردازد کـه در طـول زندگـی پربرکـت پیامبـر خاتـم (ص) رخ دادنـد. درحالـی کـه حضـرت بـه دعـوت مـردم بـه اسـلام می‌پرداختنـد جـان و مـال و نامـوس مسـلمانان مـدام از سـوی کفـار تهدیـد می‌شـد. در نتیجـه بسـیاری از مسـلمانان بـه حبشـه مهاجـرت کردنـد؛ پیامبـر خـود نیـز راهـی شـهر یثـرب شـدند؛ شـهری کـه بـه افتخـار ایشـان بعدهـا مدینـه النبـی نامیـده شـد. پیامبـر (ص) حتـی پـس از اینکـه بـر کافـران پیـروز شـدند و کافـران بـه اسـلام گرویدنـد همچنـان در مدینـه ماندنـد و تنهـا بـرای حـج بـه مکـه سـفر می‌کردنـد.

برخـی منابـع همچـون «بحارالانـوار» شـمار شـهیدانی کـه در راه اسـلام جـان خـود را فـدا کردنـد تـا یـک هـزار و ۵۵۰ نفـر بـرآورد می‌کننـد. در نتیجـه طبیعـی اسـت کـه یکـی از دغدغه‌هـای اسـلام و قـرآن نیـز فرزنـدآوری مومنـان بـه اسـلام باشـد. همان‌طـور کـه در فصـل پیشـین هـم گفتیـم یکـی از داسـتان‌هایی کـه در قـرآن بـدان بـر می‌خوریـم داسـتان لـوط و ویرانـی شـهر او اسـت. داسـتانی کـه تقریبـا بـا تـورات تطابـق دارد و تنهـا از نظـر آنچـه بـر لـوط پـس از تـرک سـدوم

می‌گـذرد، دو کتـاب تفـاوت می‌کننـد. در میـان آیه‌هایـی کـه از لـوط نقـل می‌شـود آیـه شـریفه‌ای وجـود دارد کـه بـه روشـنی دغدغـه فرزنـدآوری را نشـان می‌دهـد: «آیـا شـما بـا مـردان می‌آمیزیـد و راه تولیـد مثـل را قطـع می‌کنیـد؟» و «شـما کاری می‌کنیـد کـه پیـش از شـما هیچ‌کسـی آن را مرتکـب نشده‌اسـت؟».

همان‌گونـه کـه از ایـن آیه‌هـا پیداسـت، در اسـلام نیـز همـان سوبرداشـتی وجـود دارد کـه در دو دیـن ابراهیمـی دیگـر. اینکـه همـه مـردان تنهـا بـا یکدیگـر بیامیزنـد و این‌گونـه تولیـد مثـل متوقـف شـود. در نتیجـه سوبرداشـتی بیـن «لـواط» و «همجنس‌گرایـی» در اسـلام نیـز وجـود دارد. در میـان آیه‌هـای شـریف قـرآن کریـم، بـه آیـه‌ای کـه همجنسـگرایی را منـع کنـد –همجنسـگرایی آن‌گونـه کـه امـروز می‌شناسـیم– بـر نمی‌خوریـم و آیه‌هـای منـع کننـده بـه شـرایطی ناظـر بـه وضـع شـهر لـوط اشـاره دارنـد. بـه عبـارت دیگـر، در ایـن کتـاب آسـمانی نیـز چیرگـی داسـتان لـوط بـر مسـئله هم‌آمیـزی همجنسـان دیـده می‌شـود. البتـه گفتیـم کـه هـدف مـا ایـن نیسـت کـه ببینیـم آیـا دیـن همجنسـگرایی را می‌شناسـد یـا نـه؛ بلکـه می‌خواهیـم تحلیـل کنیـم کـه چـرا همجنسـگرایان هـم قربانـی برداشـتی شـده‌اند کـه از داسـتان لـوط صـورت گرفتـه اسـت. مـرور آیه‌هـای کتـاب آسـمانی قـرآن نیـز بیانگـر اهمیـت جمعیـت بـرای جنگ‌هاسـت.

دو واژه پرتکـرار در قـرآن کریـم، «کافـر» و «مشـرک» اسـت. کسـانی کـه بی‌رحمانـه جامعـه نوبنیـاد اسـلامی را تهدیـد می‌کننـد و اهمیـت دارد کـه جامعـه اسـلامی همـواره از تـوان کافـی بـرای رویارویـی بـا آنـان برخـوردار باشـد. ایـن مسـئله بـه ویـژه از آن رو اهمیـت دارد کـه در بـدو پیدایـی اسـلام، درگیری‌هـا عمومـا میـان قبیله‌هـای نزدیـک بـه حجـاز اسـت و درگیـری بـا شاهنشـاهی ساسـانی ایـران و امپراتـوری روم در دوره خلیفه‌هـای راشـدین اتفـاق می‌افتـد. آیـه ۲۷ از سـوره مبارکـه بقـره، ایـن وضعیـت را بـه خوبـی بـه تصویـر می‌کشـد:

از تـو در بـاره ماهـی کـه کارزار در آن حـرام اسـت مـی پرسـند بگـو کارزار در آن گناهــی بــزرگ و بازداشــتن از راه خــدا و کفــر ورزیــدن بــه او و بازداشـتن از مسـجدالحرام [=حـج] و بیـرون رانـدن اهـل آن از آنجـا نـزد خـدا [گناهـی] بزرگتـر و فتنـه [=شـرک] از کشـتار بزرگتـر اسـت و آنـان پیوسـته بـا شـما مـی جنگنـد تـا اگـر بتواننـد شـما را از دینتـان برگرداننـد و کسـانی از شـما کـه از دیـن خـود برگردنـد و در حـال کفـر بمیرنـد آنـان کردارهایشـان در دنیـا و آخـرت تبـاه مـی شـود و ایشـان اهـل آتشـند و در آن مانـدگار خواهنـد بـود (بقـره، ۲۱۷).

پیدایـی اسـلام از آغـاز بـا تضـاد منافـع گروه‌هـای مختلـف روبـرو می‌شـود. اسـلام نیـز ماننـد یهـود در تـلاش اسـت تـا جامعـه‌ای نـو شـکل داده و طرحـی تـازه در انـدازد. بـا ایـن حـال سـاختارها و مقرراتـی کـه اسـلام وضـع می‌کنـد منافـع کافـران، مشـرکان و حتـی مسـیحیان و یهودیـان را بـه خطـر می‌انـدازد. ایـن اسـت کـه قـرآن کریـم آنـان را تهدیـد بـه انتقـام می‌کنـد (نسـا، ۴۷).

کافـران همچنیـن بارهـا بـه جـان پیامبـر (ص) سـوقصد کردنـد. ایـن نیـز نشـان دهنـده کشـمکش‌هایی اسـت کـه اسـلام در بـدو پیدایـی بایـد بـا آنهـا دسـت و پنجـه نـرم کنـد.

قـرآن کریـم نیـز بـه هـر روی بـا گروهـی از مردمـان عـام سـر و کار دارد. در نتیجـه بسـیاری از منظورهایـش را از طریـق «روایـت» بیـان می‌کنـد؛ روایت‌هایـی کـه بـه قصه‌هـای قرآنـی معـروف شـده‌اند؛ بـرای نمونـه:

هنگامـی کـه تالـوت (شـائول پادشـاه اسـرائیل) بـا سـپاهیان (بـرای جنـگ بـا دشـمن) از شـهر بیـرون رفـت، گفـت: بی‌تردیـد خـدا شـما را بـه وسـیله نهـر آبـی آزمایـش می‌کنـد. پـس هرکـه (بـه هنـگام تشـنگی) از آن (سـیر) بنوشـد، از مـن نیسـت و هرکـه از آن نخـورد از مـن اسـت، مگـر

کسی که با کفی دستش کفی آب برگیرد (که او نه از من است و نه مردود از سپاه). پس جز اندکی، همه از آن نوشیدند و زمانی که او و همراهان مومنش از نهر گذشتند (گروهی از آنان) گفتند: ما را امروز قدرت مقابله با جالوت و سپاهیانش نیست ولی کسانی که یقین داشتند ملاقات‌کننده خدا هستند گفتند: چه‌بسا گروه اندکی که به توفیق خدا بر گروه بسیاری پیروز شدند و خدا با شکیبایان است (بقره، ۲۴۹).

این آیه همچنین نشان‌دهنده اهمیت تعداد نیروی انسانی در جنگ‌هاست؛ و تنها استثنا اینکه اگر جمعیت سپاه کم باشد، خداوند به یاری بیاید. در جنگ دیگری نیز که شمار دشمنان بسیار زیاد است، خداوند فرشتگان را به یاری جنگاوران مسلمان می‌فرستد:

بی‌تردید خدا در (جنگ) بدر شما را یاری داد در حالی‌که (از نظر ساز و برگ جنگی و شمار نفرات نسبت به دشمن) ناتوان بودید. بنابراین از خدا به خاطر اینکه سپاسگزاری نمایید پروا کنید. آن هنگام که به مومنان می‌گفتی: آیا شما را بس نیست که پروردگارتان شما را به ۳ هزار فرشته نازل‌شده یاری دهد؟ آری اگر شکیبایی کنید و پرهیزکاری کنید و دشمنان همین لحظه جوشان و خروشان بر شما بتازند، پروردگارتان شما را با ۵ هزار فرشته نشان‌دار یاری می‌دهد (آل‌عمران، ۱۲۳-۱۲۵).

اشاره به مفهوم جنگ در سوره نسا نیز بسیار پربسامد است.

آن‌گونه که از قرآن کریم می‌توان برداشت کرد، شنیع‌ترین گناهی که یک فرد می‌تواند مرتکب شود این است که بت بپرستد یا برای خداوند شریک قائل شود. یکی از سوره‌های قرآن که مفصل به مفهوم زادآوری

می‌پردازد و برای نخستین بار نشانه‌های تضاد و درگیری پس از آفرینش انسان را در آن می‌بینیم، سوره مبارکه اعراف است. این سوره با آفرینش انسان و نافرمانی غیرقابل بخشش ابلیس از خداوند آغاز می‌شود. سپس شیطان انسان را می‌فریبد تا از میوه درخت ممنوعه بخورد. خوردن میوه همان و پیدایش شرمگاه (عامل زادآوری) آدم و حوا همان. اینجاست که بذر درگیری و برخورد هم کاشته می‌شود و اولین بار «دشمنی» پدیدار. سپس سوره مبارکه اعراف به سختی از کسانی که آیه‌های خداوند را تکذیب کرده و به جای خداوند بت و معبودهای دیگری می‌پرستند، انتقاد می‌کند. خداوند هشدار می‌دهد که برای تکذیب‌کنندگان آیه‌های خداوند عذاب جهنم آماده است.

سوره مبارک اعراف تاکیدی جدی بر مجازات کسانی دارد که آیه‌های خداوند را انکار کرده و روی زمین فساد می‌کنند. سوره به نوح اشاره می‌کند که آیه‌های خداوند را بر مردمانش می‌خواند اما با انکار آنان روبرو می‌شود؛ همچنین هود را که به قوم خود می‌گوید: «ای قوم من! خدا را بپرستید که جز او معبودی نیست! آیا (از زشتی‌ها) نمی‌پرهیزید؟» (آیه مبارکه ۶۵) اما قومش او را سبک مغز و دروغگو می‌خوانند و می‌گویند: «گفتند: آیا به سوی ما آمده‌ای که ما فقط خدا را بپرستیم و آنچه پدرانمان می‌پرستیدند واگذاریم؟ اگر از راستگویانی آنچه را از عذاب و گزند به ما وعده می‌دهی برای ما بیاور» (آیه مبارکه ۷۰). همین اتفاق برای قوم ثمود می‌افتد که صالح بر آنان فرستاده می‌شود. او نیز قومش را به خداپرستی دعوت می‌کند و با انکار آنان روبرو می‌شود و آنان با زلزله‌ای از میان می‌روند. سپس سوره مبارکه اعراف به لوط اشاره می‌کند. در این بخش با مجموعه‌ای از گناهان روبرو هستیم. از آنجا که سوره مبارکه پیش از رسیدن

بـه لـوط بـه بت‌پرسـتی قوم‌هـای دیگـر اشـاره می کنـد، می‌تـوان نتیجـه گرفـت کـه یکـی از گناهـان مـردم شـهر لـوط نیـز بت‌پرسـتی اسـت. گنـاه دوم آمیـزش مـردان بـا مـردان اسـت و گنـاه سـوم، افـراط و زیـاده روی آنـان چـرا کـه خداونـد واژه «مسـرفون» را برایشـان بـه کار می‌بـرد. گنـاه چهـارم نیـز انـکار خداونـد و پیامبـر او لـوط اسـت:

> و لـوط را (بـه یـاد آور) هنگامـی کـه بـه قومـش گفـت: آیـا آن کار بسـیار زشـت را کـه هیچ‌کـس از جهانیـان در آن بـر شـما پیشـی نگرفته‌اسـت مرتکـب می‌شـوید؟ شـما (بـدون توجـه بـه حقـوق همسـران و غافـل از اینکـه نعمـت غریـزه جنسـی بـرای بقـای نسـل اسـت) از روی میـل شـدیدی کـه بـه آن (کار بسـیار زشـت) داریـد بـه سـوی مـردان می‌آییـد (نـه فقـط در ایـن کار متجـاوز از حـدود انسـانیت هسـتید) بلکـه در امـور دیگـر هـم گروهـی زیاده‌خـواه و افراطـی هسـتید. پاسـخ قومـش جـز ایـن نبـود کـه بـه یکدیگـر گفتنـد: اینـان را از شـهرتان بیـرون کنیـد. زیـرا مردمانـی هسـتند کـه همـواره خـود را پـاک نشـان می‌دهنـد (اعـراف، ۸۰-۸۲).

دیـدگاه علامـه طباطبایـی ایـن اسـت کـه علـت بـه کار بـردن عبـارت «مسـرفون» زیـاده‌روی آنـان در داشـتن ارتبـاط جنسـی اسـت. در هـر صـورت همان‌گونـه کـه آیه‌هـای شـریفه ۸۰ تـا ۸۲ برمی‌آیـد، علـت مجـازات مـردم شـهر لـوط صرفـا آمیـزش بـا همجنسانشـان نبـوده بلکـه بت‌پرسـتی، اسـراف و انـکار پیامبـر خـدا را نیـز مرتکـب می‌شـده‌اند. در عیـن حـال از ایـن آیه‌هـای شـریف می‌تـوان دریافـت کـه همـان نگرانـی از اینکـه همـه مـردان درگیـر ارتبـاط بـا همجنـس شـوند و این‌گونـه زادآوری و بقـای نسـل متوقـف شـود در ایـن کتـاب نیـز وجـود دارد. بـه عبـارت دیگـر، آنچـه قـرآن کریـم نهـی می کنـد شـرایطی اسـتثنایی اسـت کـه همـه مـردان یـک شـهر (و چـه بسـا زنـان هـم) بـا هـم بیامیزنـد و این‌گونـه بقـای

نسـل بـه خطـر بیفتـد. ایـن وضعیـت بـا همجنسـگرایی همخوانـی نـدارد چـرا کـه همجنسـگرایان اقلیتـی از جامعـه هسـتند کـه بـا گرایـش خـود زاده می‌شـوند؛ و ایـن طـور نیسـت کـه همـه مـردان جامعـه همجنسـگرا شـوند. دگرجنس گـرا، همجنس گـرا نمی‌شـود و همجنس گـرا هـم نمی‌توانـد دگرجنس گـرا شـود.

سـوره مبـارک اعـراف در ادامـه نیـز بـه گناهانـی همچـون بت‌پرسـتی و ... می‌پـردازد. در ادامـه نیـز هشـدار می‌دهـد کـه دشـمنان در کمیـن هسـتند و بـه ویـژه می‌خواهنـد بـا ضربـه‌زدن بـه جمعیـت، شـما را از میـان ببرنـد. قـرآن کریـم اشـاره‌های پرشـماری بـه بنی‌اسـرائیل دارد:

> و (یـاد کنیـد) هنگامـی کـه شـما را از (چنـگال ظالمانـه) فرعونیـان نجـات دادیـم، هـم آنـان کـه شـما را بـه سـخت‌ترین صـورت شـکنجه می‌کردنـد و (بـه شـکلی گسـترده) پسـرانتان را می‌کشـتند و زنانتـان را (بـرای بـه عـزا نشسـتن در مـرگ پسـران و بیـگاری) زنـده می‌گذاشـتند و بـرای شـما در ایـن آزمایشـی بـزرگ از سـوی پروردگارتـان بـود (همـان، ۱۴۱).

در جای‌جای کتـاب آسـمانی قـرآن، بـه مفاهیـم مربـوط بـه جنـگ و جمعیـت بـر می‌خوریـم. بـه هـر روی، همـواره نگرانـی از جنـگ وجـود داشـته؛ ایـن آیه‌هـای شـریف در سـوره انفـال احتمـالا بازتـاب دهنـده همیـن موقعیـت هسـتند:

> (یـاد کـن) هنگامـی کـه خداونـد بـه فرشـتگان وحـی کـرد کـه مـن بـا شـمایم، پـس مومنـان را (بـرای نبـرد بـا دشـمن) ثابـت قـدم داریـد. بـه زودی در دل کافـران تـرس می‌انـدازم (انفـال، ۱۲).
>
> ای اهـل ایمـان، هنگامـی کـه بـا کافـران در حالـی کـه برضـد شـما لشکرکشی می‌کننـد روبـرو می‌شـوید، بـه آنـان پشـت نکنیـد (و نگریزیـد) (همـان، ۱۵).

همین سوره مبارک در ادامه به نقش جمعیت می‌پردازد:

و یاد کنید هنگامی که شما در زمین گروه اندکی بودید، و ناتوان و زبون شمرده می‌شدید، و همواره می‌ترسیدید که مردم (مشرک و کافر) شما را بربایند (تا آزار دهند و نابود کنند) پس خدا شما را (در شهر مدینه) جای داد و با یاریش نیرومندتان ساخت و از (نعمت‌های پاکیزه‌اش) به شما روزی بخشد تا سپاسگزاری کنید (همان، ۲۶).

و در بخش دیگری از همین سوره مقدس:

ای پیامبر! مومنان را به جنگ برانگیز، که اگر از شما ۲۰ نفر از صابرین باشند، بر دویست نفر چیره می‌شوند و اگر از شما صد نفر (صابر) باشند بر هزار نفر از کافران چیره می‌شوند. زیرا آنان گروهی هستند (که حقایق توحید و قدرت خدا را) نمی‌فهمند (همان، ۶۵).

این آیه‌های شریفه به خوبی نشان‌دهنده درگیری مومنان در جنگ‌ها هستند و اهمیت داشتن نیروی انسانی در این برخوردها. دیگر سوره شریفه‌ای که به صورتی پررنگ به مفهوم جنگ می‌پردازد، سوره توبه است.

اینک به سوره هود می‌پردازیم که بیشترین اشاره را به ماجرای لوط دارد. سوره مبارک هود نیز با اشاره به کافران و مقصد آنان –یعنی آتش جهنم- آغاز می‌شود. همان طور که گفتیم هود پیامبری است که برای هدایت مردم خود و دعوتشان به یکتاپرستی بر آنان فرستاده می‌شود. سپس به پیامبرانی همچون نوح، ابراهیم و... می‌پردازد. پیامبرانی که با قوم خود بر سر بت‌پرستی‌شان در کشمکش بودند. پیش از ورود به داستان لوط نیز به ماجرای باردار شدن ساره می‌پردازد (اهمیت فرزندآوری) و سپس به لوط می‌رسد و مردمش. قرآن کریم نامی از شهر محل اقامت لوط (تورات: سدوم و گموره) نمی‌برد. این بخش چیز تازه‌ای در مقایسه با آنچه پیشتر

گفتیم ندارد. داستان این است که «همه مردان شهر »[9] به سراغ لوط رفته‌اند و می‌خواهند به مهمانانش تجاوز کنند؛ این واکنش لوط به سخنان آنهاست:

> گفت: ای کاش برای مبارزه با شما قدرت و نیرویی داشتم یا به پناهگاهی استوار ماوی می گرفتم (هود، ۸۰).

در آن زمان که فرهنگ قبیله‌ای حاکم بوده و پلیس و نیروهای انتظامی وجود نداشته‌اند، داشتن افراد زیاد تنها راه مقابله با تجاوز دشمنان بوده‌است. بنابراین داشتن قدرت و نیرویی برای مبارزه با متجاوزان، همان داشتن نیروی انسانی جنگاور است.

همچنین در سوره عنکبوت اشاره صریح لوط به موضوع تداوم نسل دیده می‌شود:

> آیا شما با مردان آمیزش می کنید و راه (توالد و تناسل) را قطع می کنید؟ و در محفل عمومی خود (در انظار یکدیگر) این کار بسیار زشت را مرتکب می‌شوید؟ ولی جواب قوم او جز این نبود که گفتند اگر تو از راستگویانی عذاب خدا را برای ما بیاور (عنکبوت، ۲۹).

از این سوره نیز دریافت می‌شود که عمل مردم شهر لوط، عملی عمومی بوده. آنان همه به این کار تن می‌داده‌اند و راه تناسل را هم بسته بودند. این نیز با همجنس گرایی که عمل عاطفی و جنسی دو فرد بالغ در پنهان و نه در دید گان همگانی است در تضاد است. به عبارت دیگر، آنچه این آیه شریف نهی می کند نه همجنسگرایان بلکه عمل جنسی پیش چشم همگان توسط تمام مردم است.

باید در نظر داشت که هر دو سوره عنکبوت و هود سوره‌های مکی

۹ . علامه طباطبایی تاکید دارد که همه مردان به سراغ لوط رفته‌اند

هستند؛ یعنی در زمان اقامت پیامبر (ص) در مکه بر ایشان نازل شده‌اند. به این ترتیب هدف از نزول سوره هشدار به کافران و مشرکانی که مدام پیامبر (ص) و پیروانش را تهدید می‌کردند نیز می‌تواند بوده‌باشد.

قرآن کریم همچنین اشاره می‌کند که مردم شهر لوط به کاروان‌ها دستبرد می‌زدند، کم‌فروشی می‌کردند و گناهان دیگری نیز داشتند. در نتیجه مجازات مرگی که بر آنان روا داشته شد، صرفا به خاطر هم‌آمیزی همجنسان نبود.

قرآن کریم در موارد دیگری که به جنگ و درگیری مربوط است هم به داستان لوط اشاره می‌کند؛ یکی از این سوره‌ها، سوره مبارکه حج است. در این سوره خداوند به پیامبر (ص) یادآوری می‌کند که دیگر پیامبران نیز از سوی مردمشان طرد شدند و خداوند آنان را به شدت مجازات کرد. سوره مبارکه حج همچنین به مفهوم جنگ می‌پردازد و سپس به لوط و قومش می‌رسد:

> آن مومنانی که (به ظلم کفار) و به ناحق از خانه‌هاشان آواره شده و جز آنکه می‌گفتند پروردگار ما خدای یکتاست (هیچ جرمی نداشتند) و اگر خدا (رخصت جنگ ندهد و) دفع شر بعضی مردم به بعضی دیگر نکند، همانا صومعه‌ها و دیر و کنشت‌ها، و مساجدی که در آن نماز و ذکر خدا بسیار می‌شود همه خراب و ویران می‌شد و هرکه خدا را یاری کند، البته خدا او را یاری خواهد کرد که خدا را منتهای اقتدار و توانایی است (حج، ۴۰).
>
> سپس در آیه‌های ۴۲ و ۴۳ می‌خوانیم:
>
> و اگر کافران امت تو را تکذیب کردند، (افسرده خاطر مباش که) پیش از اینان هم قوم نوح و عاد و ثمود نیز رسولان حق را تکذیب

کردنـد؛ و همچنیـن قـوم ابراهیـم و لـوط.

پـس همان‌گونـه کـه پیداسـت، جـرم مـردم لـوط نیـز بـه ماننـد دیگـر اقوامـی کـه پیامبـری بـر آنـان فرسـتاده شـده، انـکار پیامبـران و نپرسـتیدن خداونـد یکتـا بوده‌اسـت. بـه ایـن ترتیـب، گناهـی کـه مـردم لـوط بـه عنـوان هم‌آمیـزی بـا همجنسـان خـود مرتکـب می‌شـده‌اند در حاشـیه گناه‌هـای دیگرشـان قـرار داشـته کـه سـهمگین‌ترینش در دیـدگاه خداونـد، نایکتاپرسـتی بـوده اسـت.

قـرآن کریـم نیـز ماننـد تـورات بـه مفهـوم جمعیـت اشـاره‌های پربسـامدی دارد. ایـن کتـاب آسـمانی یکـی از پاداش‌هـای نیکـوکاری (دوری از بت‌پرسـتی و روی آوردن بـه یکتاپرسـتی) را داشـتن فرزنـد می‌دانـد:

> چـون ابراهیـم از آن قـوم و بتانـی کـه بـه جـای خـدا می‌پرسـتیدند دوری گزیـد مـا هـم بـه لطـف و رحمـت خـود بـه او اسـحق و یعقـوب را عطـا کردیـم و بـه همـه شـرف و نبـوت بخشـیدیم (مریـم، ۲۹).

در برخـی مواقـع هـم کـه می‌خواهـد مجازاتـی بـرای گناهـکاران در نظـر بگیرد، بـه از بیـن بـردن نسل‌شـان اشـاره می‌کنـد؛ در ایـن آیـه شـریف خداونـد خطـاب بـه پیامبـر (ص) می‌فرمایـد:

> کـه محققـا دشـمن بدگـوی تـو (عاص‌ابـن وائـل) مقطـوع النسـل (و نسـل تـو تـا قیامـت بـه کثـرت و برکـت و عـزت باقـی) اسـت (کوثـر، ۳).

آیه‌هـای شـریف زیـر نیـز اشـاره‌های دیگـر قـرآن کریـم بـه مفهـوم جمعیـت را نشـان می‌دهنـد:

> پـس مـا دعـای او (ایـوب) را مستجاب کردیـم و درد و رنجـش را برطـرف سـاختیم و بـه لطـف و رحمـت خـود اهـل و فرزندانـش را (کـه از او گرفته‌بودیـم) بـا عـده دیگـر بـه مثـل آنهـا بـاز بـه او عطـا نمودیـم تـا اهـل عبـادت متذکـر لطـف و احسـان مـا شـوند (انبیـا، ۸۴).

و یـاد آر حـال زکریـا را هنگامـی کـه خـدا را نـدا کـرد کـه بارالهـا مـرا یـک تـن و تنهـا وامگـذار (و بـه مـن فرزنـدی کـه وارث مـن باشـد عطـا فرمـا) کـه تـو بهتریـن وارث اهـل عالـم هسـتی. مـا هـم دعـای او را مسـتجاب کردیـم و یحیـی را بـه او عطـا فرمودیـم و جفتـش را (کـه نـازا بـود) شایسـته همسـری او و قابـل ولادت گردانیدیـم زیـرا آنهـا در کار خیـر تعجیـل می‌کردنـد و در حـال بیـم و امیـد مـا را می‌خواندنـد و همیشـه بـه درگاه مـا خاضـع و خاشـع بودنـد (همـان، ۸۹-۹۰).

داشـتن فرزنـد هرچنـد یـک نیـاز روان‌شـناختی هـم هسـت، امـا چنانچـه بـه یادآوریـد در کتـاب مقـدس وقتـی همسـر زکریـا بـاردار می‌شـود خـدا را شـکر می‌کنـد کـه «ننـگ» او را از او گرفتـه. بـه ایـن ترتیـب می‌بینیـم کـه چقـدر جامعـه بـرای داشـتن فرزنـد و بـه ویـژه فرزنـد پسـر اهمیـت قائـل بـوده —و هسـت- کـه نداشـتنش را ننـگ‌آور می‌دانسـته. بـه هـر روی در گذشـته بـرای بقـا در برابـر دشـمنان، کار کـردن و امـرار معـاش و گرفتـن دسـت پـدر و مـادر در زمـان پیـری، نیـاز سـختی بـه داشـتن فرزنـد احسـاس می‌شـده. اشـاره‌های مـداوم قـرآن کریـم در سـوره مبـارک الاسـرا (بنی‌اسـرائیل) خـود نشـان‌دهنده اهمیـت جمعیـت بـرای مقابلـه در برابـر دشـمنان اسـت:

پـس چـون وقـت انتقـام اول فـرا رسـد بنـدگان سـخت جنگجـو و نیرومنـد خـود را (چـون بخت‌النصـر) بـر شـما بـر انگیزیـم تـا آنجـا کـه در درون خانه‌هـای شـما نیـز جسـت و جـو کننـد و ایـن وعـده انتقـام خـدا حتمـی خواهـد بـود. آنـگاه شـما را بـه روی آنـان برگردانیـم و بـر آنـان غلبـه دهیـم و بـه مـال و فرزنـدان مـدد بخشـیم و عـده جنگجویـان شـما را بسـیار گردانیـم تـا بـر دشـمن و لشـکر بخت‌النصـر غلبـه کنیـد (الاسـرا، ۵-۶).

همان‌طـور کـه ایـن آیـه شـریف اشـاره می‌کنـد، «مـال» و «فرزنـد» دو عنصـر

مهم و بنیادین برای افراد در آن دوره به شمار می‌رود تا جایی که تعداد بیشتر فرزندان یک «افتخار» و همچنین یک «ثروت» به شمار می‌رفته:

چرا وقتی به باغ خود وارد شدی نگفتی: آنچه خدا بخواهد (صورت می‌پذیرد) و هیچ نیرویی جز به وسیله خدا نیست؟ اگر مرا از جهت ثروت و فرزند کمتر از خودت می‌بینی؟ (کهف، ۳۹).

به این ترتیب، داشتن فرزند نقطه قوتی به شمار می‌رفته که قوانین پیرامون ازدواج و زناشویی نیز باید پیرامون آن وضع می‌شده. در نتیجه یک مرد می‌توانسته زنان بیشتری اختیار کند، تا فرزندان بیشتری هم داشته‌باشد. در فصل بعد که به مبحث ازدواج و فرزندآوری در دین می‌پردازد، شماری از حدیث را هم مرور می‌کنیم که نشان می‌دهد چگونه سایه سنگین داستان لوط بر همه رفتارهای همجنس‌خواهانه افتاده و همجنس‌گرایان را قربانی سوبرداشتی کرده که به آنان ربط نداشته و برایشان هولناک‌ترین مجازات‌ها را در پی آورده است.

نتیجه‌گیری

همان‌طـور کـه ایـن فصـل نشـان می‌دهـد، یکـی از عمـده نگرانی‌هـای مردمـان گذشـته ایـن بـوده کـه جنـگ در بگیـرد و آنـان از نیـروی جنـگاور کافـی برخـوردار نباشـند. در نتیجـه داشـتن فرزنـد هـم بـا بقـا مرتبـط بـوده و هـم بـا تامیـن امنیـت خانـواده. چـه اینکـه اگـر مغلـوب قبیلـه‌ای دیگـر می‌شـدند مـردان بـه فـرض زنـده مانـدن بـه بردگـی کشـیده می‌شـدند و زنـان و دختـران خانـواده مـورد تجـاوز قـرار می‌گرفتنـد. ثـروت خانـواده غـارت می‌شـد و هرگـز آن قبیلـه نمی‌توانسـت دوبـاره کمـر راسـت کنـد. در ایـن شـرایط نیـاز بـه جمعیـت بـه ویـژه نیـروی مـردان بـرای دفـاع از حریـم قبیلـه ضـروری بـود. در نتیجـه هـر رفتـاری کـه نرینگـی بیشـتری القـا می‌کـرد بهنجارتـر هـم تلقـی می‌شـد؛ رفتارهایـی ماننـد چنـد همسـری و جنـگاوری. در ایـن وانفسـا هـر رفتـاری کـه می‌توانسـت افزایـش جمعیـت را بـه خطـر بینـدازد، تهدیـد کننـده کل قبیلـه بـه شـمار می‌رفـت. آن هـم در شـرایطی کـه تنهـا منبـع موجـود بـرای شـناخت گرایش‌هـای همجنس‌خواهانـه داسـتان لـوط بـوده اسـت. ایـن داسـتان هـم کـه سوبرداشـت همه‌گیـر شـدن همجنس‌گرایـی را القـا می‌کـرده. در نتیجـه همـه بـه یـک چـوب رانـده می‌شـدند. نشـانه دیگـر اهمیـت فرزنـدآوری ایـن اسـت کـه زوج‌هـای نـازا هـم بـا داغ‌ننگ‌هـای فراوانـی روبـرو بوده‌انـد. چـه اینکـه وقتـی الیزابـت، همسـر زکریـا بـاردار می‌شـود و مـژده داشـتن فرزنـد پسـری می‌شـنود خـدا را شـکر می‌کنـد کـه «خـدا ننگـش را از او زدود». هرچنـد ایـن برچسـب و داغ ننـگ بـرای زوج‌هـای نـازا بـه شـدت کسـانی کـه دسـت بـه رفتـار همجنس‌خواهانـه می‌زدنـد نبـوده امـا بـاز می‌بینیـم کـه چقـدر جامعـه افـراد بـدون فرزنـد را دفـع می‌کرده‌اسـت.

در ایـن شـرایط شـاید گفتـه شـود کـه دیـن تقصیـری نـدارد و ایـن محیـط بـوده

که باعث منع رفتارهای همجنس‌خواهانه شده. حال داستان لوط نبود، به طریقی دیگر این منع وضع می‌شد؛ چه اینکه در کشورهای آسیایی شرقی و معتقد به دین‌های غیرسامی نیز این رفتار پذیرفته نبوده. این سخن درست است؛ منتها موضوع این است که داستان لوط و آیه‌های دین‌های سامی هیچ درباره همجنسگرایان نیست و این سوبرداشت نیاز است که اصلاح شود. به ویژه اینکه دین دو کارکرد عمده داشته؛ یکی مردمان را برای جنگیدن و دفاع از قبیله و امت بسیج می‌کرده و دیگر در بقا و معیشت نقش داشته. در مورد نخست، پرستش خدای یگانه و وضع قوانین مشترک برای جامعه اقدامی در راستای منسجم نگه‌داشتن جامعه بوده. اما موضوع این است که اگر آن قوانین بخواهد همچنان اجرا شود، امروز که همجنس‌گرایی را می‌شناسیم، باید همجنسگرایان را از آن مستثنی کنیم چرا که این مجازات نه برای همجنسگرایان بلکه برای مردان و زنان دگرجنسگرایی وضع شده که با همجنس یا با کودکان یا با حیوانات می‌آمیزند.

به هر روی، همان‌گونه که گفتیم و باز گفتیم، چنین هراس جمعی وجود داشته که آمیزش با همجنس همه‌گیر شده و روند تولید مثل را متوقف کند. در فصل بعد که به مفهوم ازدواج و زناشویی اختصاص دارد، می‌بینیم که چطور ادیان هدف اصلی از ازدواج را فرزندآوری می‌دانند.

Chapter Five:
Hadith, Homosexuality, Marriage and Reproduction

Why homosexuality labled ‘abnormal’? The answer is clear and many of thinkers have answered it: because it doesn’t lead to having children. The reality is that the demand for reproduction was so strong that people of the past were unable to distinguish homosexuality from Sodomy. The misbelief on possiblity of expansion of same sax intercourses among all of the men of a society got them to categorise this behaviour abnormal. For religions, even the main function of marriage is to reproduction and increase of population.

In this chapter, we review verses which encourage people to marry and have children. We also review some of Hadith[1] from Prophet of Islam, Muhammad (S) and Shiite Imams. These Hadiths clearly show that what has been prohibited by Holy Prophet and Imams is engagement of all of the people of a city is same sex intercourses and not homosexuality.

١ . Hadith are quates from Islamic prophet and Shiite Imams

فصل پنجم

مروری بر حدیث: همجنس‌گرایی، ازدواج و فرزندآوری

چرا همجنس‌گرایی برچسب «نابهنجار» گرفت؟

چنانچه بخواهیم از یک چشم‌انداز تکاملی و غیردینی به «نابهنجاری» همجنس‌گرایی نگاه کنیم، باز به نتیجه‌گیری مشترکی با دین می‌رسیم؛ اینکه نوع انسان برای بقا نسبت به آمیزش با غیرهمجنس و افزودن بر شمار جمعیتش نیاز داشته. انسان‌های اولیه درگیر شکار بودند و در طبیعتی می‌زیستند که هیچ آن را نمی‌شناختند. به این ترتیب برای زنده‌مانی در آن شرایط دشوار به افراد بیشتر نیاز داشتند. با پیچیده شدن جوامع، شکل‌گیری گروه‌های مختلف قومی و قبیله‌ای، افزایش ولع ثروت و قدرت و بعدها پیدایش ایدئولوژی در لباس دین، درگیری انسان‌ها با انسان‌ها هم به دردسرهای انسان افزوده شد. یک قبیله قدرتمندتر نسبت به زمین و دام قبیله‌ای دیگر طمع می‌ورزید و می‌خواست آن را بی چون و چرا از دستش درآورد و قبیله تحت هجوم هم که برای دفاع از آنچه برای بقا نیاز داشت باید می‌توانست از خود دفاع کند. در این میان دین‌ها پیدا شدند تا بتوانند قوانینی وضع کنند که هم انسان را با محیطش تطبیق بدهند و هم منبع انگیزه‌ای باشند برای دفاع در برابر مهاجم، یا حتی هیمنه‌ای برای تهاجم به قبیله‌ای دیگر؛ آن طور که برای نمونه یهودیان می‌خواستند سرزمین موعود را بگیرند. یکی از قواعدی که دین برای این مهم باید وضع می‌کرد شکل دادن ساز و کاری بود که طی آن روابط جنسی منجر به زادآوری شود؛ هرچند مرزهایی هم برای آن رعایت شود تا خود این زادآوری به درگیری و تضاد در داخل قبیله نینجامد. این‌گونه هر رفتار جنسی‌یی که به فرزندآوری نمی‌انجامید یا ممنوع شد، یا ننگ‌آور. برای نمونه آمیزش مردان با هم منع شد؛ بروز این تفکر را در داستان لوط می‌بینیم و سوتفاهمی که برخواسته از آن است. برای این عمل نیز مجازاتی وضع شد که نشان‌دهنده هراس آنها از جنگ و مرگ بود؛ مجازات با فروانداختن از بلندی، قطع یک دست و یک پا به صورت متضاد تا این مردان در خون خود بمیرند و یا مرگ با آتش. با این تصور

که شاید خدا آنها را ببخشد! دیگر رفتارهای جنسی که نتیجه‌اش فرزندآوری نمی‌بود هم مکروه شد، یا ممنوع. مانند آمیزش مقعدی میان زنان و مردان یا خودارضایی. این وضع البته جوامع سامی و غیرسامی ندارد. در یونان باستان که عشق‌ورزی مردان به مردان بسیار پسندیده بود و ستایش می‌شد، باز هم ارتباط جنسی میان مردان مورد قبول نبود. هرچند آنها مردان را از آمیزش با زنان نیز پرهیز می‌دادند که در آن طمع فرزندآوری بود.

این همه سختگیری بر علیه همجنسگرایان دست‌کم در دین‌های ابراهیمی اما از کجا سرچشمه می‌گیرد؟ چون این عمل با شکست از دشمن و ناتوانی از تامین معیشت تداعی می‌شد. این‌ها همه آبشخورش کجا بود و هست که چنین مجازات مرگی برای هر کسی که با همجنس بیامیزد در نظر گرفته می‌شود؟ داستان لوط.

حضرت محمد (ص) در حدیثی می‌فرمایند که چنانچه در امت ایشان لواط مشاهده شد هر دو فاعل و مفعول را بکشند (محمدی ری‌شهری، ۱۳۷۷). با مروری بر حدیث‌های پیامبر (ص) و امامان شیعه (ع)، در می‌یابیم آنچه این بزرگان نکوهش می‌کنند نه همجنسگرایی بلکه موقعیتی همانند شهر لوط است که همه افراد به آمیزش با همجنس تن در دهند و از رابطه با زنان که همان راه تولید مثل است می‌پرهیزند. ری‌شهری در روایت حدیثی از امام علی (ع) نقل می‌کند که حضرت، دلیل حرام بودن لواط را این می‌دانند که چنین عملی منع شده تا نسل افزایش یابد. ری‌شهری همچنین نقل می‌کند که از امام جعفر صادق (ع) بنیادگذار مذهب شیعه جعفری پرسیده شد «علت حرام بودن لواط چیست؟» ایشان (نقل به مضمون) می‌فرمایند که اگر آمیزش مردان با مردان آزاد بود، آن وقت از زنان بی‌نیاز می‌شدند و نسل بشر منقرض می‌شد. ایشان همچنین می‌فرمایند که زنان محل برآوری شهوت مردان و مادر فرزندان آنان هستند. در حدیثی دیگر، امام صادق (ع) مردانی را که در رابطه جنسی مفعول واقع می‌شوند، نکوهش می‌کند.

رابطه مقعدی به هر روی رابطه‌ای است که به فرزندآوری منجر

نمی شــو د.

حدیثــی از امــام رضــا (ع) نیــز نقــل شــده کــه آشــکارا نشــان می‌دهــد آنچــه ممنــوع اســت، از جنــس آن چیــزی اســت کــه مــردم شــهر لــوط انجــام می‌دادنــد. یعنــی آمیــزش همــه بــا همــه. ایشــان می‌فرماینــد (نقــل بــه مضمــون) چنیــن عملــی بــه ســرنگونی نســل و نابــودی دنیــا می‌انجامــد. بــه همیــن خاطــر پیداســت کــه دیــدگاه معصومیــن ناظــر بــر شــرایطی اســت کــه همــه مــردان و زنــان تــن بــه آمیــزش بــا همجنســان داده‌انــد. بــه عبــارت دیگــر، افــراد دگرجنس‌گــرا نیــز چنیــن کرده‌انــد. بــه ایــن ترتیــب می‌تــوان دریافــت کــه همجنســگرایان از ایــن قاعــده بیــرون هســتند چــرا کــه آنــان گناهــی مرتکــب نشــده انــد (آن طــور کــه متــون مقــدس اســتدلال می‌کننــد) کــه در پــی آن بــه همجنــس روی آورده باشــند بلکــه بــا گرایــش خــود بــه دنیــا می‌آینــد و در نوجوانــی هــم نســبت بــدان کامــلا آگاه می‌شــوند.

وقتــی کــه زادآوری ایــن انــدازه دارای اهمیــت اســت، پــس بیهــوده نیســت کــه یکــی از اصلی‌تریــن هدف‌هــای ازدواج —و نــه همــه هدف‌هــای آن کــه در ادامــه بــدان خواهیــم پرداخــت- در دیــن، فرزنــدآوری اســت. بــه همیــن خاطــر در ادامــه بــه مفهــوم ازدواج و فرزنــدآوری در متــون اصلــی مذهبــی می‌پردازیــم.

تکامل مفهوم ازدواج در منابع یهودی

بــا وجــود منــع روابــط جنســی بیــن مــردان، مــا در هیچ‌کجــای منابــع مذهبــی، چــه یهــودی، مســیحی یــا اســلامی، نمی‌بینیــم کــه ازدواج دو همجنــس منــع شده‌باشــد. آنچــه شــنیع شــمرده شــده اغلــب ســکس همــه بــا همــه و در جمــع اســت. در نتیجــه می‌تــوان گفــت کــه دیــن پیرامــون همجنســگرایی هیــچ چیــز نمی‌گویــد.

در منابــع یهــودی مفهــوم ازدواج و قوانیــن زناشــویی رونــد تکاملــی خاصــی دارد. ایــن رونــد تکاملــی در واقــع بــا خــروج بنی‌اســرائیل از مصــر و رفتــن آنــان بــه ســرزمین موعــود گســترش می‌یابــد. بــرای نمونــه، موســی (ع) —طبــق گفتــه تــورات- حاصــل ازدواج پــدرش بــا عمــه‌اش اســت امــا پــس از آنکــه ســفر لاویــان

در صحـرای سـینا مقـررات ازدواج را وضـع می‌کنـد، ازدواج بـا محـارم را ممنـوع می‌کنـد.

نخسـتین اشـاره بـه رابطـه زناشـویی زمانـی اسـت کـه خداونـد بـرای اینکـه آدم همدمـی داشـته باشـد، حـوا را می‌آفرینـد و دسـتور می‌دهـد کـه «پرشـمار شـوید»:

> ... آنـان را مـرد و زن آفریـد؛ و بـه آنـان برکـت داد. و خداونـد بـه آنـان گفـت: بـارور و کثیـر شـوید؛ نسـل شـما در تمـام زمیـن زندگـی کنـد و آن را تحـت تسـلط خـود در آورد (پیدایـش، ۱: ۲۷-۲۸).

در ایـن آیـه ۳ عنصـر وجـود دارد؛ یکـی اینکـه هـدف از آفرینـش زن و مـرد را بـارور شدنشـان می‌دانـد؛ دوم ایـن بـاروری بایـد بـه تولیـد مثـل منجـر شـود تـا هـم بتوانـد برکـت یابـد و همـه گیاهـان و حیوانـات را بـه زیر سـلطه خـود درآورد. بحث تسـلط سـومین عنصـر را بـه میـان می‌کشـد کـه بـه تضـاد و درگیـری اشـاره دارد؛ هرچنـد در ایـن آیـه، منظـور از ایـن درگیـری، بحـث بـه تسـلط درآوردن پرنـدگان و حیوانـات و آبزیـان اسـت.

جـای دیگـری کـه پیدایـش بـه فرزنـدآوری اشـاره می‌کنـد مربـوط بـه زمانـی اسـت کـه سـاره، همسـر ابراهیـم نازاسـت و پیشـنهاد همبسـتری ابراهیم بـا ندیمه‌اش، هاجـر را می‌دهـد. سـاره از آن رو کـه فرزنـدی نـدارد غمگیـن اسـت. همبسـتر شـدن هاجـر و ابراهیـم بـه زاده شـدن اسـماعیل می‌انجامـد. ابراهیـم البتـه بعدهـا همسـر سـومی هـم اختیـار می‌کنـد. نکتـه ایـن اسـت کـه هرجـا سـفر پیدایـش بـه ازدواج اشـاره می‌کنـد، بلافاصلـه مفهـوم زادآوری را نیـز پیـش می‌کشـد:

> ابراهیـم بـا زن دیگـری بـه نـام قطـوره ازدواج کـرد. او زمـران، یقشـان، مـدان، مدیـان، ایشـباک، و شـوآ را بـه دنیـا آورد. یقشـان، پـدر شـبا و ددان بـود، آشـوریم، لتوشـیم، لئومیـم از نسـل ددان بودنـد (پیدایـش، ۲۵: ۱-۳).

امـا هـدف از ازدواج و فرزنـدآوری چیسـت؟ هـم بـرای کشـاورزی و هـم بـرای جنـگ. بـرای نمونـه وقتـی کـه اسـحاق، فرزنـد ابراهیـم تصمیـم می‌گیـرد کـه بـا ربـکا، دختـر دایـی اش ازدواج کنـد، بـرادران دختـر برایـش این طور دعا می‌کنند:

> تو ای خواهر ما! مادر هزاران نفر باش و نسل‌های تو، شهرهای دشمنان خود را به تصرف درآورند (۲۴: ۶۰).

هنگامی که یعقوب، پسر اسحاق هم می‌خواهد که ازدواج کند، پدرش از او می‌خواهد که از ازدواج با کنعانیان بپرهیزد و به جایش دختر دایی‌اش (یعنی دختر برادر ربکا) را به همسری در آورد. اسحاق به یعقوب می گوید:

> با دختران کنعانی ازدواج نکن. به بین‌النهرین به خانه پدربزرگ بتوئیل برو و با یکی از دختران دایی خود لابان ازدواج کن تا خدای قادر مطلق ازدواج تو را برکت دهد و فرزندان زیاد به تو بدهد بنابراین تو پدر ملت‌های بسیار خواهی شد (۲۸: ۱-۳).

یعقوب البته به مرور ۴ همسر اختیار می کند؛ ۲ همسر رسمی و ۲ زن که ندیمه زنانشان هستند و به خواست آنان با این ندیمه‌ها همبستر می‌شود. آنان برای یعقوب ۱۲ فرزند پسر می‌زایند و هر بار که پسری زاده می‌شود، خدا را شکر می کنند که پسری به آنها داده تا در چشم همسرشان محبوب شوند.

پیدایش البته به رغم تاکید زیاد بر فرزندآوری، روابط جنسی را به روابط زناشویی محدود می کند. این‌طور نیست که هر کسی بتواند با هر که خواست بخوابد. علتش هم این است که در خانواده گسترده آن زمان، برای معیشت و جنگ، باید سلسله مراتب رعایت شود و باید مشخص باشد چه کسی پدر کیست و چه کسی فرزند چه کسی. آنقدر داشتن فرزند در آن زمان مهم بود که اگر مردی بدون داشتن فرزند می‌مرد، برادرش باید با همسر مرد مرده ازدواج می کرد تا فرزندی زاده شود و آن نوزاد، فرزند مرد درگذشته به شمار می‌رفت، نه پدر ژنتیکش.

بعدها که موسی (ع) به پیامبری می‌رسد و خداوند ۱۰ فرمان را به او می‌دهد، زنا را منع می کند، هرچند در این ۱۰ فرمان خبری از ممنوعیت ازدواج همجنسان نیست.

یکی دیگر از تاکیدهای مداوم کتاب‌های مقدس یهودی بر ازدواج نکردن

آنـان بـا دیگـر قوم‌هاسـت. همان‌طـور کـه اسـحاق فرزنـدش یعقـوب را از ازدواج بـا دختـری کنعانـی منـع می‌کنـد و می‌خواهـد کـه بـا دختـر دایـی‌اش ازدواج کنـد، سـفر خـروج و لاویـان هـم مـدام تاکیـد می‌کنـد کـه مبـادا بنی‌اسـرائیل بـا بت‌پرسـتان ازدواج کننـد. نگرانـی از ایـن اسـت کـه بت‌پرسـتان، خداپرسـتان اسـرائیلی را بـه بت‌پرسـتی بکشـاند. این‌گونـه انسـجام آنـان کـه مبتنـی بـر پرسـتش خـدای یکتاسـت از میـان مـی‌رود و تعـداد پیـروان دیـن کاهـش می‌یابـد. همچنیـن آنـان در جنـگ و اقتصـاد در برابـر پیـروان دیگـر دین‌هـا آسـیب‌پذیر می‌شـوند؛ ایـن دسـتور خداونـد بـه قـوم بنی‌اسـرائیل در زمانـی کـه آنـان در صحـرای سـینا سـرگردان هسـتند و منتظرنـد تـا وارد سـرزمین مقـدس شـوند، اسـت کـه:

> خدایـان دیگـر را پرسـتش نکنیـد، زیـرا مـن خداونـد غیـور هسـتم. هیـچ‌گاه نبایـد بـا مردمـان آن سـرزمین پیمـان ببندیـد، زیـرا وقتـی آنهـا بـرای خـدای خـود قربانـی می‌کننـد شـما را دعـوت می‌کننـد کـه بـه آنهـا بپیوندیـد و از قربانـی آنهـا بخوریـد. و چـون دختـر ایشـان را بـرای پسـران خـود بگیریـد وقتـی آن دختـران بت‌هـای خـود را پرسـتش کننـد پسـران شـما را نیـز بـه بت‌پرسـتی وادار می‌کننـد (خـروج، ۳۴: ۱۴-۱۶).

همان‌گونـه کـه ایـن آیه‌هـا نشـان می‌دهـد، پیونـد تنگاتنگـی میـان قوانیـن مربـوط بـه ازدواج و مقوله‌هـای معیشـت و جنـگ وجـود دارد. البتـه بیشـتر مقـررات مربـوط بـه زناشـویی، ازدواج و رابطـه جنسـی در کتـاب لاویـان شـرح داده شـده. ایـن کتـاب هـم زمانـی بـر بنی‌اسـرائیل نـازل می‌شـود کـه آنـان سـرگردان میـان مصـر و سـرزمین موعـود هسـتند و موسـی (ع) دارد جامعـه‌ای جدیـد بـا تاریـخ مشـترک، نیـای مشـترک و البتـه قواعـد مشـترک ایجـاد می‌کنـد. کتـاب، ازدواج بـا محـارم را منـع می‌کنـد؛ هـدف ایـن اسـت کـه بنی‌اسـرائیل متوجـه تفـاوت خـود بـا مصریـان و کنعانیـان شـود و قوانیـن آنهـا شـباهت زیـادی بـه یکدیگـر نداشـته باشـد. چـه اینکـه ازدواج بـا محـارم بـه ویـژه در میـان مصریـان رایـج بـود. بـه ایـن ترتیـب، می‌بینیـم کـه عنصـر جمعیـت در تعییـن مقـررات ازدواج و زناشـویی یـک عنصـر کلیـدی اسـت؛ ایـن قوانینـی اسـت کـه سـفر لاویـان بـرای ازدواج و رابطـه

جنسی وضع می‌کند:

خداوند به موسی فرمود که به قوم اسرائیل بگوید، من خداوند خدای شما هستم. شما نباید از کارهای مردم مصر که در سرزمین ایشان زندگی می‌کردید پیروی کنید. یا از کارهای کنعانان که شما را به سرزمین آنان می‌برم تقلید نمایید. شما باید احکام مرا به جا آورید و از دستورات من پیروی کنید زیرا من خداوند، خدای شما هستم. از احکامی که به شما می‌دهم و از قوانینی که برای شما وضع می‌کنم پیروی نمایید تا زندگی خود را حفظ کنید. من خداوند هستم. هیچ‌کس نباید با شخصی که محرم اوست همبستر شود. با مادرت همبستر مشو زیرا با این کارت مادر خود را بی‌عصمت می‌سازی. اگر با زنان دیگر پدرت همبستر شوی، پدرت را بی‌حرمت می‌کنی با خواهر یا خواهر ناتنی‌ات چه دختر پدرت باشد چه دختر مادرت، چه در خانه تولد یافته باشد چه در خارج نباید همبستر شوی. با دختر پسرت یا دختر دخترت همبستر مشو چراکه این کار سبب بی‌عفتی آنان و رسوایی خودت می‌شود. با دختر زن‌پدرت همبستر مشو زیرا آن هم خواهر توست. با عمه که خواهر پدر و با خاله که خواهر مادرت است همبستر مشو. با زن عمویت همبستر مشو زیرا او مانند عمه توست. با عروست همبستر مشو چون او زن پسرت است. با زن برادرت همبستر مشو. زیرا با این کار برادرت را بی‌حرمت می‌سازی. با دختر و نوه زنی که با او نزدیکی کرده‌ای همبستر مشو چون این کار زنا کردن با محرم است. تا زمانی که زنت زنده است نباید با خواهر او ازدواج کنی. با زنی که عادت ماهانه دارد همبستر مشو. تو نباید با زن یک شخص دیگر همبستر شوی چرا که به وسیله او ناپاک می‌شوی. هیچ‌کدام از فرزندانت را برای بت مولک بر قربانگاه او مسوزان چون این عمل نام خداوند خدای تو را بی‌حرمت می‌کند. هیچ مردی نباید با مرد دیگری رابطه جنسی داشته باشد،

چون خدا از این کار نفرت دارد. هیچ زن یا مردی نباید با حیوان رابطه جنسی داشته باشد چون با این عمل خود را ناپاک می‌سازد و این کار بسیار زشت است. با این کارها خود را ناپاک نسازید. زیرا به خاطر همین کار است که می‌خواهم همه اقوامی را که در این سرزمین زندگی می کنند بیرون کنم و شما را در آن جای دهم. آن سرزمین به خاطر کارهای زشت آنان آلوده شد. بنابراین می‌خواهم همه ساکنان آنجا را به سزای اعمالشان برسانم و آنها را از آنجا بیرون اندازم. شما خواه اسرائیلی باشید، خواه بیگانه، باید قوانین و احکام مرا به جا آورید و از ارتکاب کارهای زشت خودداری کنید. زیرا آن سرزمین به خاطر کارهای زشت مردمانی که قبل از شما آنجا بودند آلوده شد. و شما هم اگر به آن‌گونه کارها دست بزنید و آن سرزمین را آلوده کنید مثل آن مردم از آنجا بیرون انداخته می‌شوید زیرا هرکس مرتکب یکی از این کارهای زشت شود، از بین قوم طرد می گردد. بنابراین هرگز با ارتکاب کارهای زشت آن مردم، خود را آلوده نسازید بلکه قوانین مرا به جا آورید زیرا من خداوند خدای شما هستم (لاویان، ۱۸: ۱-۳۰).

در بخش دیگری از همین کتاب، مجازات رفتارهای این‌چنین اعلام می‌شود:

اگر شخصی با شخص دیگری زنا کند، باید زن و مرد هر دو کشته شوند. کسی که با زن‌پدر خود همبستر شود، به پدر خود بی‌حرمتی کرده و هر دو باید کشته شوند و خونشان به گردن خودشان است. هرگاه مردی با عروسی خود زنا کند، هردو باید کشته شوند زیرا با محرم خود زنا کرده‌است، و خونشان به گردن خودشان خواهد بود. اگر مردی با مرد دیگری رابطه جنسی داشته‌باشد هر دوی آنها مرتکب کار زشتی شده‌اند و باید هر دو کشته شوند. خودشان مسئول مرگ خودشان خواهند بود. اگر مردی با زنی و مادر او ازدواج کند،

گناه بزرگی را مرتکب شده‌است و باید هر سه را در آتش بسوزانند ...
(همان، ۲۰: ۱۰-۱۴)

بقیه مجازات‌هایی که پیرامون این رفتارها وضع شده، همه مرگ هستند یا مرگ بدون داشتن فرزند. گفتیم یکی از علت‌های وضع این قوانین، شکل دادن جامعه‌ای با مقررات یکسان بوده؛ جامعه‌ای که به خاطر آزادی همبستر شدن با افراد مختلف دچار تشتت و چنددستگی و اختلاف نشود و حد و مرزهایش به روشنی مشخص باشد. منتها عنصر «دشمن» در این آیه‌ها پررنگ است. بسیاری از قوانینی که وضع شده آشکارا در منع رفتارهایی است که پیش از آن در میان مصریان رواج داشته. همچون ازدواج با خواهر، مادر و ... . این طور که تورات ادعا می‌کند، این رفتارها در میان ساکنان سرزمین موعود که قرار است بنی‌اسرائیل با آنجا بجنگند هم رواج دارد: «شما نباید از آداب و رسوم مردمی که می‌خواهم از آنجا برانم پیروی کنید زیرا آنها به خاطر کارهایشان مرا از خود بیزار کرده‌اند »(همان، ۲۰: ۲۳).

به بحث دشمن در پاراگراف بعد بر می‌گردم اما نگاهی به آیه منع همبستر شدن مردان با هم دیگر هم نکته‌ای دارد که نباید از آن گذشت. اینکه در میان آیه‌های مربوط به زنا و آمیزش با حیوان‌ها و ... به این موضوع اشاره می‌شود. این بدان معناست که ارتباط جنسی مردان با مردان را در قالب زنا و بی‌بند و باری می‌دیده است. به عبارت دیگر درباره رابطه متعهدانه و چارچوب‌مند همجنسان با هم (مانند ازدواج) حرفی نزده و آن را منع نکرده‌است.

بحث دیگر این است که این آیه‌ها زمانی مطرح می‌شود که کتاب درباره عنصر دشمن سخن می‌گوید. اینکه این کارها را کسانی انجام می‌دهند که دشمن هستند. و جالب هم اینکه بسیاری از کسانی که پیش از این بدکاره بوده و مجازات الهی را دریافت کرده‌اند –مانند ساکنان شهر سدوم؛ قوم لوط- در همین گستره جغرافیایی‌یی می‌زیسته‌اند که در آن زمان به سرزمین موعود معروف شده بود. در حقیقت کتاب تورات در

حال «انسانیت‌زدایی» از آن ساکنان است تا تهاجم به آنان را مشروع و عملی اخلاقی جلوه دهد. این کار را با به کارگیری ۳ ساز و کار انجام می‌دهد[۱] که عبارتند از توجیه اخلاقی، مقایسه سودمند و غیرانسانی کردن.

همان‌طور که با خواندن تورات در می‌یابیم، موسی (ع) از ارتش اسرائیل می‌خواهد که حتی زنان و بچه‌های ساکنان سرزمین موعود را از بین ببرند چرا که آنان می‌توانند اسرائیلیان را از راه به در برده و به سمت بت‌پرستی بکشانند. اینجا برای از میان بردن آن افراد در جنگ نوعی «توجیه اخلاقی» اتفاق می‌افتد که کشتن آنان را عملی اخلاقی جلوه می‌دهد؛ چراکه آنان سرزمین را آلوده ساخته و خدا را از خود بیزار کرده‌اند. در حوزه مقایسه سودمند، فرد می‌تواند رفتار خود را کم اهمیت جلوه دهد. به‌عبارتی، ما آنها را کشتیم، اما ببینید آنها به چه گناهانی که آلوده بودند! و سرانجام غیرانسانی کردن. به عبارتی، چنانچه با برخی انسان‌ها به صورتی پست‌تر از انسان‌های دیگر رفتار شود می‌توان علیه آنان بدترین مجازات را اعمال کرد. این رویکرد البته برای کتاب لاویان دو کارکرد دارد؛ نخست اینکه از کشتار ساکنان سرزمین موعود به دست بنی‌اسرائیل زشتی‌زدایی می‌کند؛ دوم اینکه همین کار را با کسانی از بنی‌اسرائیل می‌کند که اعمال ممنوع شده را انجام می‌دهند. کسانی که هم انسجام قوم را به خطر می‌اندازند و هم فرزندآوری را. چیزی که مفهومی کلیدی در جنگ به شمار می‌رود. بنابراین می‌بینیم که چگونه مفهوم جنگ بر روابط جنسی میان افراد، شکل‌دادن خانواده و تعامل جنسی افراد خانواده با هم سایه می‌اندازد.

از آیه‌های فوق و همچنین قرار دادن منع آمیزش مردان با مردان در دل آنها می‌توان دریافت که مراد از آیات، وضعیتی همگانی است. یعنی شرایطی که مردان زیادی دست به این عمل می‌زنند؛ درست مانند روسپیان و زناکاران. در نتیجه بعید است که آیه‌ها ناظر به منع

۱. این بخش را با بهره‌گیری از بحث «عملکرد اخلاقی» در نظریه بندورا تحلیل می‌کنم

«ازدواج همجنسگرایان» باشند.

آیه‌ها، مستقیم مردان را خطاب قرار می‌دهند و نه زنان را. قرآن کریم نیز به میزان زیادی این‌گونه است. چه اینکه قوانین مربوط به چگونگی رفتار و آمیزش با زنان به غنیمت‌گرفته‌شده در جنگ‌ها نیز خطاب به مردان است. همچنین در تورات چنانچه دختر یک کاهن به روسپی‌گری روی بیاورد، باید کشته شود. حال چنانچه مردم به این قوانین پایبند بمانند، خدا هم به وعده خود برای بردنشان به سرزمینی پرثمر عمل می‌کند.

یکی از نکات جالب در زمینه داشتن فرزند، کتاب سموئیل است؛ این کتاب ادعا می‌کند که داوود ۷۰۰ زن داشته. از این گزاره می‌توان چنین نتیجه گرفت که داوود از به همسری گرفتن زنان زیاد می‌خواسته نسل خود را فراوان کند. همین انگیزه فرزندآوری است که باعث شده یهود و اسلام هیچ‌کدام چندزنی را ممنوع نکنند.

در کتاب حزقیال، این پیامبر مدام اسرائیل را به فاحشه‌ای تشبیه می‌کند که همسایگانش (دشمنانش) از آن کام می‌گیرند. به این ترتیب در می‌یابیم که حتی در کلیشه‌های جنسی نیز عنصر «دشمن» عنصر معناداری بوده است. از دیگر نشانه‌های تاثیر فرزندآوری برای دین، نفرتی است که نسبت به «طلاق» ابراز می‌شود؛ در کتاب ملاکی، این پیامبر نخست مردان اسرائیلی را که زن بت‌پرست (دشمن) را اختیار می‌کنند نکوهش کرده و سپس یادآور می‌شود که خدا از طلاق نفرت دارد (ملاکی، ۲: ۱۶).

ازدواج، پیوندی میان دو فرد است اما کارکردهای اجتماعی و سیاسی دارد. در گذشته که این ازدواج یا باید درون قبیله و قوم انجام می‌شده یا اگر بین دو قبیله بوده در صورتی مجاز بوده که یا به قدرت قبیله بیفزاید و اتحادی ایجاد کند، یا برای فروخواباندن درگیری باشد؛ مانند آیین خون‌بس. در این وانفسا دین نیز برای تضمین بقای پیروانش ازدواج را مسیری می‌بینند که هم با آن جامعه را در کنار یکدیگر نگه بدارد و هم با زادآوری، بر شمار آنان بیفزاید تا هم از پس تامین معیشت بر بیایند و هم در جنگ قدرت حمله

یـا دفـاع داشـته باشـند. بـه ایـن ترتیـب، بـرای دیـن ازدواج یـک کارکـرد اصلـی دارد و آن فرزنـدآوری اسـت.[۲] هنـوز هـم کـه خانـواده بسـیاری از کارکردهـای اقتصـادی و دفاعـی خـود را از دسـت داده و ایـن وظایـف بـر دوش نهادهـای مـدرن گذاشته‌شـده، خانـواده بـه عنـوان اصلی‌تریـن منبـع تولیـد نیـروی انسـانی بـه شـمار مـی‌رود.

بـه یـاد داشـته باشـیم کـه دین‌هـای ابراهیمـی هیچ‌کجـا ازدواج همجنسـگرایان را منـع نمی‌کننـد و ایـن نشـان می‌دهـد کـه آن را نمی‌شـناخته‌اند. تصورشـان از ارتبـاط مـردان بـا مـردان نیـز آمیـزش همـه بـا همـه بـوده کـه بـه بـاور آنـان می‌توانسـته مانـع از تمایـل مـردان بـه زنـان و کاهـش زادآوری شـود.

مسیحیت و مفهوم ازدواج

کلیـت هـر ۳ دیـن ابراهیمـی پیرامـون ازدواج، تشـکیل خانـواده و فرزنـدآوری یکـی اسـت. در نتیجـه تفاوت‌هـا در جزییـات آسـیبی بـه نتیجه‌گیـری کلـی مـا نمی‌زنـد.

در نگاهـی گـذرا، در مسـیحیت بـا مفاهیمـی همچـون مجـرد مانـدن عیسـی (ع) روبـرو می‌شـویم. او از مومنـان می‌خواهـد از ازدواج خـودداری کـرده و خودشـان را وقـف خـدا کننـد. شـاید در نـگاه نخسـت چنیـن گمـان کنیـم کـه برای مسـیحیت ازدواج و فرزنـدآوری اهمیـت نـدارد. ایـن نـگاه امـا اشـتباه اسـت. بـه هـر روی عیسـی (ع) بنیـاد دیـن تـازه‌ای نگذاشـت (البتـه بـه تعبیـر انجیل‌هـای ۴ گانـه) و ایـن شـاگردانش –وبـه طـور خـاص پولـس- بودنـد کـه آموزه‌هـای عیسـی (ع) را چنـان گسـترش دادنـد کـه از آن آییـن مسـیحیت پدیـدار شـد. درسـت در زمانـی کـه دیـن تـازه پدیـدار می‌شـود امـا تاکیـد بـر فرزنـدآوری هـم شـدت می‌گیـرد؛ هرچنـد اشـاره بـه اهمیـت جمعیـت و شـمار فرزنـدان در زمـان حیـات عیسـی نیـز کـم نیسـت. ضمـن اینکـه بایـد بـه یـاد داشـت همـه کتاب‌هـای دینـی تنـخ در نـزد

۲. در بررسی اسلام خواهیم دید که اهداف والاتری برای ازدواج وضع می‌کند

مسیحیان با عنوان «عهد قدیم» معتبر و مقدس هستند. پس تاکید آن کتاب‌ها بر فرزندآوری در میان مسیحیان نیز «ارزش» به شمار می‌آید. با مرور کتاب‌های مقدس مسیحیان که در مجموعه‌ای با عنوان «عهدجدید» جمع‌آوری شده‌اند نیز نشانه‌های نیاز به جمعیت را فراوان می‌بینیم. برای نمونه مسیحیت طلاق را نکوهش و رد می‌کند (مرقس، ۱۰: ۲-۱۲).

به هر روی، مسیحیت برای آیین قدیمی -یهود- یک تهدید به شمار می‌رود و برخی روحانیان یهودی ترتیب به صلیب‌کشیدن عیسی (ع) را می‌دهند مبادا شمار پیروانشان کاهش یابد و امپراتوری روم نیز با آنان دشمن شود. پس از عروج مسیح، پولس پدیدار می‌شود. او برای آموزه‌های مسیح بسترسازی و نهادسازی می‌کند؛ به گسترش مسیحیت در اروپا روی می‌آورد و قوانین زناشویی و... را شکل می‌دهد. کارکردی که او برای ازدواج قائل است هم این است: فرزندآوری. او همچنین برای نخستین بار در مسیحیت به منع آمیزش همجنسان اشاره می‌کند؛ اشاره‌ای که نشان می‌دهد او آشکارا متاثر از داستان لوط است و تفاوتی میان آنچه در سدوم اتفاق افتاده با چیزی تحت عنوان «همجنسگرایی» را درک نمی‌کند و نمی‌شناسد. او در نامه خود به کلیسای شهر روم، آمیزش همجنسان با همجنسان را نتیجه بت‌پرستی می‌داند:

> آنها جلال خدای جاودان را به بت‌هایی شبیه به انسان فانی و پرندگان و چارپایان و خزندگان تبدیل کردند.[۳] به این جهت خدا ایشان را با شهوات و هوس‌های خودشان در ناپاکی واگذاشت که با یکدیگر بدن‌های خود را ننگین سازند. آنان حقیقت خدا را به دروغ تبدیل کردند و آفریده‌های خدا را به عوض خود آفریدگار پرستیدند. آفریدگاری که تا ابد شایسته ستایش است. لذا خداوند آدمیان را تسلیم شهوات ننگین خودشان کرده است. حتی زن‌ها روابط طبیعی جنسی را به آنچه غیرطبیعی است تبدیل کردند. به

۳. اشاره به شکل بت‌ها که در قالب انسان یا حیوان و... ساخته می‌شد

> همان طریق مردان روابط طبیعی جنسی با زنان را ترک نمودند و در آتش شهوت برای همجنسان خود سوختند. مردان مرتکب کارهای زشت و ننگین با مردان دیگر شدند و در وجود خودشان مجازاتی که در خور چنین خلافکاری است، دیدند (رومیان، ۱: ۲۳-۲۷).

همان‌گونه که این آیه‌ها به صراحت نشان می‌دهد پولس لزوما درباره «همجنسگرایی» صحبت نمی‌کند. او آمیزش همجنسان را نتیجه گناه و بت‌پرستی می‌داند. به عبارتی، گفتار او نیز بر وضعیتی مترتب است که آمیزش با همجنس –در نتیجه بت‌پرستی یا هرچیزی- در میان مردمان گسترش می‌یابد. حال آنکه همجنسگرایی شرایطی است که فرد با این گرایش جنسی زاده می‌شود. فرد همچنین در نوجوانی نسبت به گرایش جنسی خود آگاهی می‌یابد که پیش از زمانی است که به خاطر گناه دارای اختیار تلقی شده و بخواهد مجازات شود. به هر روی او زمانی این نامه را می‌نویسد که مسیحیت تحت شدیدترین سرکوب‌هاست و دغدغه جمعیت در واژگانش موج می‌زند. در همین نامه، او با نقل‌قول از اشعیا، پیامبر بنی‌اسرائیل به مجازات مردم سدوم و گموراه می‌پردازد. اظهارنظری که نشان‌دهنده عمق تفاوت همجنسگرایی با آن چیزی است که او منعش می‌کند:

> چنانکه اشعیای نبی قبلا گفته بود، اگر خداوند متعال فرزندانی برای ما باقی نگذاشته بود، مانند شهر سدوم شده و شبیه شهر گموره گشته بودیم (همان، ۹: ۲۹).

از این اشاره پیداست که او آمیزش همجنسان با هم را قابل گسترش در میان تمام جامعه می‌داند. وضعیتی که به نظر او به توقف فرزندآوری و توقف نسل منجر می‌شود.

پولس در نامه‌ای به مسیحیان شهر قرنتس، اصول ازدواج را وضع می‌کند؛ اصولی که نشان می‌دهد او هدف از ازدواج را فرزندآوری می‌داند. او می‌گوید که گرچه مجرد ماندن نیک است، هیچ مشکلی وجود ندارد که افراد ازدواج کنند و ازدواج شرم‌آور نیست. مروری بر آیاتی که البته جدید

نیستند درباره قوانین زناشویی:

زن‌ها باید در کلیسا ساکت بمانند زیرا اجازه سخن گفتن ندارند. بلکه مطابق آنچه تورات نیز می‌گوید، زن‌ها باید مطیع باشند. اگر مایلند درباره امری چیزی بدانند، در منزل از شوهران خود بپرسند زیرا گفت و گوی زنان در مجالس کلیسا شرم‌آور است (اول قرنتیان، ۱۴:۳۴–۳۵).

همچنین آیه‌هایی پیرامون ازدواج و فرزندآوری:

عقیده من این است که بیوه زن‌های جوان ازدواج کنند و صاحب فرزند شوند و خانه‌داری نمایند تا به دشمنان ما فرصت بدگویی ندهند (اول تیموتائوس، ۵: ۱۴–۱۵).

او همچنین در نامه به مسیحیان عبرانی، ماجرای ابراهیم و ساره را بازگو می‌کند و اینکه چطور خداوند به آنان فرزند داد. وی همچنین می‌گوید:

همه باید ازدواج را محترم بدارند و پیوند زناشویی را از آلودگی دور نگه دارند، زیرا خدا زناکاران را خواه مجرد و خواه متاهل به کیفر خواهد رسانید (عبرانیان، ۱۳: ۴).

مسیحیت البته بر خلاف یهود، درهایش را بر روی همه ملت‌ها باز می‌گذارد. چیزی که به برگ برنده این آیین تبدیل شده و امروزه بیش از ۲ میلیارد تن در سراسر جهان به آن ایمان دارند. با این همه، کشیش‌های مسیحی هنوز هم از روحانیون یهودی در هراس بودند. چه بسا دیوسازی‌یی که از روحانیان یهودی صورت گرفته هم ناشی از این نگرانی بوده باشد. به ویژه اینکه مسیحیان همواره نیاز مبرمی به به جمعیت داشتند. آنان حتی پس از پذیرش مسیحیت در امپراتوری روم درگیر جنگ‌های بسیاری شدند. از جمله جنگ‌های صلیبی که در سده‌های میانه میان مسلمانان و مسیحیان رخ داد.

باید به یاد داشت که مسیحیت در اروپا به حافظ تاج و تخت پادشاهی‌های اروپایی هم تبدیل شد. به این ترتیب میان کلیسا و پادشاهان بر سر جمعیت

برای اقتصاد و جنگ اتحادی نانوشته پدید آمد. پس جمعیت بیشتر هم به معنای دین قدرتمندتر بود و هم پادشاهی ثروتمندتر و جنگاورتر. اینک بگذارید به واپسین آیین ابراهیمی بپردازیم؛ اسلام.

اسلام و قوانین زناشویی

اسلام آیین پیشرویی بوده است. در بدو پیدایی، زنده به گور کردن دختران، فرهنگی را که در میان برخی قبیله‌های عرب دیده می‌شد برانداخت. اسلام همچنین تعداد زن‌هایی را که یک مرد می‌تواند به همسری بگیرد به چهار همسر کاهش داد؛ ضمن اینکه از مردان می‌خواهد خود را به یک همسر محدود کنند (نسا، ۳). این در حالی بود که میزان وسیعی از آزادی‌ها (یا به بیان بهتر، بی‌بند و باری) جنسی پیش از آن در جامعه آن روز حجاز وجود داشت. البته آزادی رابطه همجنسان در میان آنها نبود. اسلام در رابطه با زنان به غنیمت گرفته شده در جنگ و کنیزان نیز قوانینی وضع کرد. قرآن همچنین به نام یک زن اشاره می‌کند؛ حضرت مریم (س) مادر حضرت عیسی (ع). بدون بردن نام به نیکی از برخی زنان (همچون همسر فرعون) نیز یاد می‌کند.

در این میان، هرچند قوانین مشخصی درباره ازدواج زن و مرد در اسلام وجود دارد اما باور آرش نراقی (۲۰۱۰) این است که اسلام منعی برای ازدواج همجنسان وضع نکرده. به عبارت دیگر، اسلام در برابر ازدواج همجنسگرایان سکوت کرده. او همچنین باور دارد که آنچه قرآن پیرامون داستان لوط بدان می‌پردازد، در حقیقت منع آمیزش جنسی با کودکان است.

واقعیت اما این است که در قرآن نیز ما با کلیتی مشابه تورات روبرو هستیم. از یک سو، داستان لوط بر هر گفتمانی مربوط به ارتباط جنسی و عاطفی همجنسان سایه انداخته. در نتیجه آنچه اسلام منع می‌کند نه همجنسگرایی و ازدواج همجنسگرایان بلکه رفتاری است

که مردم شهر لوط انجام می‌دادند. دوم هم اینکه در قرآن نیز مفهوم جمعیت، مفهوم معناداری است. پیرامون این مفهوم مهم نیز قوانین مهمی وضع می کند که نشان دهنده نقش آن در شکل دهی به جامعه و نهادسازی برای رفتارهای جمعی است. اسلام نیز آمیزش با محارم را منع می کند[۴]؛ و در عین حال یکی از اهداف اصلی ازدواج را فرزندآوری می‌داند. قرآن بیان می کند که مردان بر زنان برتری (افزونی) دارند (بقره، ۲۲۸).

بخش بزرگی از مقررات مربوط به ازدواج و ارتباط جنسی در سوره مبارک نسا بیان شده است. این سوره شریف با اشاره به آفرینش آدم و حوا شروع می‌شود و شکل گرفتن زنان و مردان بسیار از آنان (نسا، ۱). در این سوره، خداوند مردان را مخاطب قرار می‌دهد. در برخی آیه‌ها نیز (نسا، ۱۹؛ ۲۵) خداوند تاکید دارد که مردان با زنان مهربانی کنند، آنان را به انجام آنچه نمی‌خواهند وادار نکنند، و مهریه آنان را نیز بپردازند (همان، ۱۹؛ ۲۵). قرآن همچنین ازدواج با محارم را اکیدا منع می کند.

در عین حال، چنانچه زنان نافرمانی کنند، خداوند به آنان اجازه تنبیه همسرانشان را می‌دهد؛ البته از آنان می‌خواهد که با زنان مهربان باشند:

> مردان، کارگزاران و تدبیرکنندگان (زندگی) زنانند. به خاطر آنکه خدا مردان را (از جهت توان جسمی و تحمل مشکلات و قدرت روحی و فکری) بر زنان برتری داده، و به خاطر آنکه (مردان) از اموالشان هزینه زندگی زنان را (به عنوان حقی واجب) می‌پردازند؛ پس زنان شایسته و درستکار (با رعایت قوانین حق) فرمانبردار (و مطیع شوهر) هستند (و) در برابر حقوقی که خدا (به نفع آنان بر عهده شوهرانشان) نهاده است در غیاب شوهر (حقوق و اسرار و اموال او) را حفظ می کنند. و زنانی که از نافرمانی و سرپیچی آنان دچار بیم شده‌اید (در مرحله

۴. یکی از قوانینی که نشان دهنده این مفهوم است، منع ازدواج زن پس از طلاق یا بیوگی به مدت ۴ ماه است؛ با این هدف که اگر زن باردار بود، معلوم باشد که پدر نوزاد کیست.

اول) پندشان دهید و (در مرحله بعد) در خوابگاه از آنان دوری کنید و (اگر اثر نبخشید) آنان را (به گونه‌ای که احساس آزار سخت به دنبال نداشته باشد) تنبیه کنید. پس اگر از شما اطاعت کردند برای در مضیقه قرار دادن آنها هیچ راهی مجویید؛ یقینا خدا بلندمرتبه و بزرگ است (نسا، ۳۴).

آرش نراقی بر این باور است که اگر ما می‌توانیم این آیه مبنی بر «تنبیه» زنان را نادیده بگیریم، پس می‌توانیم آیه‌هایی که به نظر می‌رسد برعلیه «همجنسگرایان» هستند را هم نادیده بگیریم[۵]. به باور نراقی، محروم کردن همجنسگرایان از حقوقشان بر خلاف اصل «عدالت» در اسلام است.

در سوره نسا، با اینکه اغلب به قوانین مربوط به زناشویی می‌پردازد باز هم با مفهوم دشمن روبرو می‌شویم. از جمله دشمنی‌هایی که میان مسیحیان و یهودیان با مسلمانان وجود داشته. این سوره مبارک تصریح می‌کند:

ای اهل کتاب! به آنچه (بر پیامبر اسلام) نازل کردیم که تصدیق‌کننده تورات و انجیلی است که با شماست ایمان بیاورید پیش از آنکه چهره‌هایی را (از شکل و شخصیت انسانی) محو کنیم و (به کیفر تکبر در برابر پیامبر اسلام و قرآن) به کفر و گمراهی بازگردانیم. یا چنانکه اهل سبت را لعنت کردیم، لعنت کنیم و فرمان خدا همواره شدنی است (نسا، ۴۷).

در آن زمان باید رقابتی میان این ۳ دین بزرگ بر سر شمار بیشتر پیروان بوده باشد. در سوره مبارک دیگری از قرآن کریم، می‌خوانیم که هدف از آمیزش زن و مرد به دنیا آوردن فرزند است:

و خداوند برای شما همسرانی از جنس خودتان قرار داد و از همسرانتان فرزندان و نوادگانی پدید آورد و از نعمت‌های پاکیزه و دلپذیر به شما روزی داد، (با این همه لطف و رحمت) آیا به باطل ایمان می‌آورند

۵. هرچند هیچ کدام از آیه ها در حقیقت درباره همجنسگرایی نیستند بلکه شرایطی مانند آنچه را در شهر لوط رخ داد ممنوع می کنند.

و نعمت‌هـای خـدا را ناسپاسـی می کننـد؟

یکـی از اساسـی‌ترین مخالفت‌هـای اسـلام بـا زنـا اسـت؛ بـه ویـژه اگـر بـا کافـران و مشـرکان باشـد. ایـن نشـان می‌دهـد کـه قـرآن نیـز، همـان تـورات مومنـان را از آمیختـن بـا کافـران برحـذر مـی‌دارد. سـوره مبارک نـور در آیـه سـوم تصریـح می کنـد:

مـرد زنـاکار نبایـد جـز بـا زن زنـاکار یـا مشـرک ازدواج کنـد و زن زنـاکار نبایـد جـز بـا مـرد زنـاکار یـا مـرد مشـرک ازدواج نماینـد ایـن (ازدواج) بـر مومنـان حـرام شده‌اسـت.

در بخش دیگری از این سوره مبارک، خداوند بر «ازدواج» تاکید می کند:

(مـردان و زنـان) بی‌همسـر و غلامـان و کنیـزان شایسـته خـود را همسـر دهیـد؛ اگـر تهیدسـت هسـتند خداونـد آنـان را از فزونـی بخشـی خـود بـی نیـاز می کنـد؛ و خـدا بسـیار عطـا کننـده و داناسـت (۳۲).

در عیـن حـال خداونـد از کسـانی کـه نمی‌تواننـد ازدواج کننـد می‌خواهـد اگـر امـکان ازدواج نمی‌یابنـد پاکدامنـی پیشـه کننـد.

قـرآن کریـم در عیـن حـال در آیاتـی پیشـرو و جاودانـه یکـی از هدف‌هـای ازدواج را عاطفـه می‌دانـد:

و از نشـانه‌های (قـدرت و ربوبیـت) او ایـن اسـت کـه بـرای شـما از جنـس خودتـان همسـرانی آفریـد تـا در کنارشـان آرامـش یابیـد و در میـان شـما دوسـتی و مهربانـی قـرار داد؛ یقینـا در ایـن (کار شـگفت‌انگیز) نشـانه‌هایی اسـت بـرای مردمـی کـه می‌اندیشـند (روم، ۲۱).

اینـک بایـد پرسـید بـرای مـردان و زنـان همجنسـگرایی کـه بـا ازدواج بـا جنـس مخالـف بـه آرامـش نمی‌رسـند چـه بایـد کـرد؟ پیداسـت کـه ایـن آیـه شـریف ازدواج میـان همجنسـان همجنسـگرا را منـع نکـرده. ضمـن اینکـه بـاز بـا گریـزی بـه گفتـه آرش نراقـی، می‌توانیـم چنیـن نتیجـه بگیریـم کـه محـروم کـردن همجنسـگرایان از حقوقشـان (از جملـه حـق داشـتن آرامـش کنـار همسـری کـه می‌خواهنـد) بـر خـلاف اصـل عدالـت در اسـلام اسـت.

به هر روی، می‌بینیم که در اسلام نیز یکی از اصلی‌ترین دلایل توصیه به ازدواج، فرزندآوری است. چه اینکه در حدیث نیز، حضرت پیامبر (ص) می‌فرمایند با ازدواج نیمی از ایمان انسان کامل می‌شود (نوری طبرسی، ۲۰۰۳)، و نیمی از ساکنان جهنم افراد ازدواج نکرده هستند (شیخ صدوق، ۱۹۷۲). حضرت (ص) همچنین به تاکید از مومنان می‌خواهند که فرزندآوری کنند و کسی نباید داشتن فرزند را متوقف کند (کنزالعمال، جلد ۶، صفحه ۲۸۱).

نتیجه‌گیری

آن‌گونه که از دین‌های ابراهیمی می‌توانیم برداشت کنیم آنان خواستار افزایش جمعیت به ویژه از راه زادآوری بودند. تصور آنان از آمیزش همجنسان که ناشی از دریافت نادرست از داستان لوط بود، به مخالفت با هر نوع رفتار همجنس‌خواهانه انجامید. آنها تصور می‌کردند که مردان از زنان رویگردان شده و با همجنسان خود بخوابند و این‌گونه تداوم نسل متوقف شود. آیت‌ا... خمینی، رهبر انقلاب اسلامی که از روحانیون پیشرو در زمینه مفاهیم مدرن به شمار می‌رود نیز همان برداشت قدیمی را از همجنسگرایی داشت. او وقتی با پرسش اوریانا فالاچی، خبرنگار ایتالیایی درباره اعدام مردان همجنسگرا روبرو شد، همین دغدغه را که چنین چیزی باعث شود همه به آن روی بیاورند مطرح کرد.

به هر روی، همه این باور را داشتند که آمیزش با همجنس می‌تواند به سرعت گسترش پیدا کند. این است که امروز نیز در میان بسیاری از رهبران و پیروان دین‌های ابراهیمی هنوز این باور اشتباه مبنی بر اینکه همجنس‌خواهی می‌تواند میان همه گسترش یابد وجود دارد، و به همجنسگرایان به چشم افرادی منحرف نگاه می‌شود. همجنس‌گرایان اما منحرف نیستند؛ آنان با گرایش جنسی خود زاده شده‌اند و این گرایش نیز کاملا طبیعی و تغییرناپذیر

است. ایـن چیـزی اسـت کـه «منحرف‌پنـداران» همجنسـگرایان آن را نمی‌داننـد یـا آنقـدر گرفتـار پیش‌داوری‌هـا و تصـورات قالبی‌شـان هسـتند کـه نمی‌خواهنـد بپذیرنـد. ایـن وضـع امـا زندگـی همجنسـگرایان را بـه خـاک سیاه نشـانده. بسـیاری در رنـج نپذیرفتـن هویت‌شـان بـه سـر می‌برنـد و بسـیاری دیگـر خـود را مطـرود جامعـه می‌بیننـد. بسـیاری بـه زندگـی پنهانـی روی آورده‌انـد و همـه بـرای اینکـه در جامعـه بتواننـد زندگـی کننـد ناگزیرنـد کـه نقـاب بزننـد و وانمـود کننـد کـه دگرجنس‌گـرا هسـتند. آرامـش از زندگی‌شـان گریـزان اسـت و احسـاس رضایـت ندارنـد. همـه اینهـا بـه خاطـر اینکـه اکثریـت دگرجنس‌گـرای جامعـه اطلاعـات ندارنـد، یـا در برابـر دانسـتن مقاومـت می‌کننـد، بی‌آنکـه بداننـد یـا اهمیـت بدهنـد کـه بـا زندگـی همجنسـگرایان چقـدر سـتمگرانه رفتـار می‌کننـد.

در طـول تاریـخ امـا همجنسـگرایان قربانـی سوبرداشـت دیگـری هـم شـده‌اند؛ سوبرداشـت از پدیـده‌ای کـه صدهـا سـال در ایـران و برخـی کشـورهای اسـلامی رواج داشـت و باعـث شـد مرتکبـان آن بـا همجنسـگرایان اشـتباه گرفتـه شـوند؛ آن پدیـده شـاهدبازی بـود. آمیختـن جنسـی و عاطفـی بـا افـرادی کـم سـن و سـال کـه ریـش بـر صورتشـان نرسـته باشـد. نجم‌آبـادی در کتابـی بـه نـام «زنـان سـیبیلو، مـردان بی‌ریـش» می‌گویـد ایـن پدیـده چنـان در ایـران رایـج شـد کـه حتـی بـه رشـد جمعیـت آسـیب زد. در نتیجـه ایـن پدیـده دسـت‌کم در ایـران احتمـالا تغذیه‌کننـده ایـن اشـتباه هـم بـوده کـه آمیـزش بـا همجنـس می‌توانـد «سـرایت‌پذیر» باشـد. شـاهدبازی بـه قـدری گسـترده بـود کـه شـعر عاشـقانه بسـیاری از شـاعران بـزرگ همچـون حافـظ و سـعدی نـه بـرای معشـوق زن که برای معشـوق مذکـر اسـت و امـروز بـه اشـتباه تصـور می‌شـود کـه مخاطـب این شـعرهای عاشـقانه زنـان بوده‌انـد. در ایـن فراینـد البتـه دیـن هـم نقـش داشـت کـه در فصـل بعـد کـه بـه شـاهدبازی اختصـاص دارد در این‌بـاره بیشـتر توضیـح می‌دهیـم.

Chapter Six: Pederasty, Another misconception

The most similar concept to Sodomy in the history of Mid-eastern countries must be Pederasty or 'Shahed Bazi'.

After Islam, Iran had been invaded by north eastern Turkic tribes several times and they brought a new kind of same sex intercourses which later had been called 'Shahed-Bazi' or pederasty (Shamissa, 2002). Disappearance of women in the society due to Islamization of Iran, caused men willingly embrace having sex with Shaheds (Najmabadi, 2005).

Shaheds were young boys who looked liked women due to not having beards. It had become so expanded that from very ordinary people to the kings were willing to have sex with them.

Shamissa indicates that neither ancient Persians nor Arabs knew Shahed-bazi. It was Turkish tribes who brought it to Iran and eastern Rome after a couple of wars and huge immigrations. The reason why this behaviour was very common among tribal Turks probably was that they used to spend long time in deserts away from women. So, they used young boys to satisfy their sexual needs. Obviously, it is not homosexuality. Unfortunately, religious clergies didn't

make any difference between homosexuality and pedestary because they didn't know what Homosexuality was. So once again, Gays and Lesbians were victimized because of a misconception.

In this chapter, we clarify the difference between Pederasty and Homosexuality. It also shows that in historic and literal sources which were written before 18th century, there was no understanding of homosexuality.

فصل ٦

شاهدبازی
و یک سوتفاهم دیگر

چنانچـه در میـان منابـع غنـی ادبیـات فارسـی بخواهیـم بـه دنبـال بدیلـی بـرای همجنس‌گرایـی باشـیم، آن بدیـل عشـق آتشـین مولانـا و شـمس بـه یکدیگـر اسـت. ایـن عشـق کـه در وجـود دو مـرد بالـغ شـعله می‌کشـد، بـه انـدازه‌ای والایـی می‌یابـد کـه از نیازهـای جسـمی و تعلقـات زمینـی فراتـر مـی‌رود تـا جایـی کـه از آن شـورانگیزترین شـعرهای ادبیـات فارسـی آفریـده می‌شـود.

در عیـن حـال چنانچـه بخواهیـم بـرای «لـواط» بدیلـی بیابیـم، کمابیـش لـواط شـبیه بـه شـاهدبازی اسـت. سـیروش شمیسـا ادعـا می‌کنـد کـه ایرانیـان و عرب‌هـا چیـزی بـه نـام شـاهدبازی را نمی‌شـناختند. دو عامـل در شـکل‌گیری ایـن پدیـده در ایـران نقش داشـت؛ نخسـت و بـه گفتـه شمیسـا، «ترکانـی کـه مـدام از شـمال‌غرب بـه مرزهـای ایـران هجـوم می‌آوردنـد بـا خـود ایـن پدیـده را بـه ایـران آوردنـد». دلیـل اینکـه چـرا ایـن تـرکان بـه آمیـزش جنسـی بـا غلام‌بچـگان علاقـه نشـان می‌دادنـد معلـوم نیسـت. منتهـا یکـی از علت‌هایـش می‌توانـد ایـن باشـد کـه مـردان بیابانگـرد بـرای شـکار و همچنیـن جنـگ مدت‌هـای طولانـی دور از زنانشـان بـه سـر می‌بردنـد و ایـن بچـه‌گان راکـه بـه دلیـل نداشـتن مـوی بـر چهـره همچـون زنـان بـه نظـر می‌رسـیدند بـرای رفـع نیـاز جنسـی بـا خـود می‌بردنـد. پدیـده شـاهدبازی در ایـران بعـد از ورود اسـلام شـکل گرفـت و اصـولا بعـد از اسـلام و بی‌ثباتـی هـای سیاسـی در ایـران بـود کـه تـرکان فرصـت حملـه و اشـغال ایـران را بـه دسـت آوردنـد. دلیـل دیگـر ایـن پدیـده کـه افسـانه نجم‌آبـادی در کتـاب «زنـان سـیبیلو، مـردان بی‌ریـش» دربـاره‌اش صحبـت می‌کنـد ایـن اسـت

که در ایران اسلامی شده، زنان از صحنه اجتماع حذف و به کنج خانه رانده شده بودند. در نتیجه مردان ایرانی نیز از شاهدبازی استقبال کردند.

همان‌طور که گفته شد شاهدان افرادی کم سن و سال بودند تا جایی که هنوز موی بر چهره‌شان نرسته بود؛ اما رابطه جنسی میان مردان بالغ همچنان تابو به شمار می‌رفت تا جایی که وقتی شاهدان رشد کرده و ریش بر چهره‌شان می‌رست جذابیت خود را از دست می‌دادند. همان زمان نیز این پدیده روحانیون را از نظر جمعیت مسلمانان به شدت نگران می‌کرد؛ نگرانی‌شان بی‌راه هم نبود. در برخی دوره‌ها همچون صفوی، به خاطر این رفتارها جمعیت ایران به شکل قابل توجهی آسیب دید.

با این حال، این کار واکنشی بود به نیاز جنسی. آن هم در جامعه که به گفته نجم‌آبادی، زنان از عرصه اجتماع حذف شده بودند و برای افراد غیرمتاهل امکان آمیزش با زنان نبود یا کم بود. در نتیجه نمی‌توانیم این رفتار را در دسته همجنسگرایی قرار دهیم چون اصلا همجنسگرایی نبود.

البته شاهدبازی تفاوت‌هایی هم با لواط دارد و عینا با داستان لوط همخوانی ندارد. مردان بالغی که با شاهدان آمیزش می‌کردند در مواردی به راستی عاشق آن فرد بودند. با این حال این نیز تغییری ایجاد نمی‌کند چرا که به هر روی شاهدان به آن بلوغ کافی نرسیده بودند که بتوانند عاقلانه و بالغانه نسبت به آمیزش با مردان تصمیم بگیرند.

احتمالا پیش از پیدایش شاهدبازی، ایرانیان از طریق فلسفه یونان باستان با عشق ورزی همجنسان به هم آشنا بودند اما آنچه در یونان باستان می‌خوانیم —به ویژه در سمپوزیوم افلاطون- نیز با همجنسگرایی به عنوان یک گرایش طبیعی و معمول همخوانی ندارد بلکه به شرایطی می‌پردازد که عشق‌ورزی به همجنس، زمینه‌ساز تعالی فرد می‌شود. این عشق‌ورزی هم البته عشق‌ورزی مردان بالغ نسبت به یکدیگر است. چه اینکه افلاطون به شدت برقراری رابطه جنسی یا عاطفی با کودکان و افراد نابالغ را نکوهش می‌کند اما بوسه، هم‌آغوشی و سکس نرم میان مردان بالغ با مردان بالغ را می‌ستاید. افلاطون

همچنین سکس با زنان را به دلیل وجود طمع فرزندآوری در آن نهی می کند.

با این حال شاهد بازی که احتمالا با ترکان به ایران آمد، به سرعت در میان دیگر ملل اسلامی هم جای خود را باز کرد. این را دیگر باید چیزی خواند که رابرت مرتون آن را «کژکارکرد» می‌نامد. به عبارتی دین همان قدر که کارکرد داشته ولی منع شدیدی که برای حضور زنان در جامعه ایجاد می کند به پدیده شاهدبازی دامن می‌زند. یکی از تاریخ‌نگاران مسلمان به نام مسعودی روایت می کند که یکی از پسران هارون الرشید، خلیفه عباسی به شدت به سکس با نوجوانان علاقه‌مند بود.از دیگر افرادی که نامش با این پدیده گره خورده فردی به نام ابونواس است. شمیسا می گوید او یکبار در سفر حج به پسری بر می خورد که هنوز ریش بر چهره اش نرسته. او درمسجدالحرام پسر را می‌بوسد؛ با اینکه چنین عملی در اسلام سخت نکوهیده است. با این حال کسی ابونواس را مجازات نمی کند؛ شاید به این خاطر که آن زمان چنین عملی بسیار معمول بوده است. این فرایند تا زمان قاجار در ایران ادامه پیدا می کند؛ تا به ظهور فردی روحانی بر می‌خوریم که به نظر من بنیادگذار اصلی اسلام سیاسی در دوره مدرن است. او کسی نیست جز سیدجمال اسدآبادی. در آن زمان به قدری آمیزش جنسی با کودکان رایج است که حتی برخی شاعران بدون پروا ناحیه تناسلی کودکان را در شعرشان توصیف می کنند؛ جالب این است که البته این مردان همگی به زنان هم تمایل دارند. یکی از این شاعران ایرج میرزا است که در وصف روابط جنسی با زنان شعرهای بسیار سروده. او همزمان به پسربچگان هم تمایل نشان می‌داده؛ برای نمونه در قصیده‌ای، به پسری علاقه‌مند است که پدرش او را از همنشینی با ایرج میرزا منع کرده. او آرزو می کند که پدر بمیرد و خود با مادر پسر ازدواج کند تا بشود پدر آن پسر؛ بخش‌هایی از این قصیده به تلخیص اینجا می آید:

پدرش گفته که با من ننشیند پسرش — مردم از غصه خدا مرگ دهد بر پدرش
گرد بمیرد پدرش جای غم و ماتم نیست — زنده‌ام من بنوازم ز پدر خوب‌ترش
لله را نیز اگر دست به سر می کردم — خوب می‌شد که کشم دست ابوت به سرش

مادرش بی‌خبر از عالم ما خواهد بود گــــر نسازد لله از عـــــالم ما با خبرش
تا نگویند تــــو را با پسرغیــر چکار؟ مادرش را به زنی گیرم و گردم پدرش
حسن خوب است، اگر کام دل از وی گیری ثمرش چیست، درختی که نچینی ثمرش؟
ساده را باید یک موی نباشد به سرین ظرف مودار اگر مفت دهندش، مخرش

همـان طـور کـه بیت‌هـای انتخـاب شـده در بـالا نشـان می‌دهـد، مـراد ایـرج میـرزا از «پسـر» فـرد کـم سـن و سـالی اسـت کـه پـدرش هنـوز بـر او حضانـت دارد و همچنیـن «لله» نگهـداری‌اش می کنـد. چـه اینکـه اگـر ایـرج میـرزا بـا مـادر او ازدواج کنـد همچنـان همـان حضانـت و ابـوت را بـر کـودک خواهـد داشـت. مشـخص اسـت کـه او می‌خواهـد بـا کـودک «عالمـی» داشـته باشـد کـه مـادر بایـد از آن بی‌خبـر بمانـد. در بیـت «حسـن خـوب اسـت اگـر کـام دل از وی گیـری» هـم کـه شـاعر صریـح و بی‌پـرده منظـورش را بیـان می کنـد. بیـت آخـر امـا بـه خوبـی نشـان می‌دهـد کـه ایـرج میـرزا در پـی کـودک‌آزاری و پدوفیلـی و بـه عبارتـی «بچه‌بـازی» اسـت چـرا کـه تنهـا در صورتـی کـودک را می‌پسـندد کـه یـک مـوی بـر سـرینش نروییـده باشـد وگرنـه بـه بـاور وی، بـه مفـت هـم نبایـد خریـدش!

بنابرایـن آنچـه در آن دوره رواج داشـته هرگـز همجنسـگرایی بـه عنـوان هویـت جنسـی همـه عمـر دو مـرد بالـغ نبـوده. بـا ایـن حـال همان‌طـور کـه روحانیـون نـه ایـن رفتـار را می‌پسـندیده‌اند (کـه بسـیار رفتـار نکوهیـده‌ای بـوده و هسـت) و نگـران جمعیـت مسـلمانان نیـز بودنـد، بـا ظهـور و قدرت‌گیـری اسـلام سیاسـی در دوره قاجـار چنیـن رفتـاری بیـش از پیـش مسـتحق مجـازات شـمرده می‌شـود. در اینجـا البتـه عامـل دیگـری هـم دخالـت دارد کـه معشـوق در شـعر فارسـی از کـودک مذکـر بـه زنـان تغییـر می کنـد؛ آن عامـل آشـنایی ایرانیـان بـا ادبیـات اروپـا و بـه ویـژه فرانسـه اسـت. ایـن آشـنایی بـا شـعرهای نیمـا و پیدایـی شـعر نـو بـه اوج می‌رسـد و بـه مـرور عناصـر شـعری اروپایـی جـای عناصـر فارسـی را می گیـرد. از آنجـا کـه در شـعر فارسـی ضمیـر اشـاره بـه مذکـر و مونـث تقسـیم نمی‌شـود هـم بـه مـرور ایـن اشـتباه شـکل می‌گیـرد کـه منظـور شـاعرانی چـون سـعدی، حافـظ، دقیقـی و... از معشـوق، فـردی مونـث اسـت. بعدهـا کـه آشـنایی مختصـری بـا مقولـه

همجنسـگرایی در ایـران اتفـاق می‌افتـد امـا بـا واکنـش تکانشـگرانه روحانیـون و حتـی روشـنفکران روبـرو می‌شـویم و همجنسـگرایی را بـا ایـن پدیـده یکسـان یـا دسـت کـم هم‌خانـواده می‌پندارنـد. اگـر جامعـه را یـک ارگانیسـم تصـور کنیـم کـه بـرای سـده‌های متمـادی از شـاهدبازی بـه عنـوان رفتـاری تجاوزگرانـه در رنـج بـوده، واکنشـش نسبت بـه همجنسـگرایی درسـت ماننـد یـک فـرد مبتـلا بـه اختلال اسـترس پـس از حادثـه اسـت کـه تکانشـگرانه، بـا از جـا پریـدن، بـا غلبـه هیجـان بـر عقـل و... رفتـار می‌کنـد. ایـن دو پدیـده امـا زمیـن تـا آسـمان بـا هـم فـرق دارنـد. بـه نظـرم بهتریـن منبـع برای تشـخیص تفـاوت همجنسـگرایی از شـاهدبازی اثـر جاودانه سـعدی اسـت؛ گلسـتان. از آنجـا کـه سـعدی بـه اقصـا نقـاط جوامـع اسـلامی سـفر کـرده و خـود نیـز «شـاهدباز» بـوده، بـه ایـن پدیـده اشـاره‌های فراوانـی دارد. مـن دو حکایـت از وی انتخـاب کـرده‌ام کـه بـه روشـنی تفـاوت شـاهدبازی از رفتارهای همجنس‌خواهانـه را در جامعـه اسـلامی آن زمـان نشـان می‌دهـد؛ اینکـه شـاهدبازی در جامعـه پذیرفتـه و معمـول بـوده امـا رفتـار همجنس‌خواهانـه بیـن دو مـرد بالـغ، بـه شـدت منفـور. حکایـت نخسـت، حکایـت شـماره ۱۰ از بـاب پنجـم —در عشـق و جوانـی:

در عنفـوان جوانـی چنـان کـه افتـد و دانـی با شـاهدی سـری و سـرّی داشـتم بـه حکـم آن کـه حلقـی داشـت طِیّـبُ الاَدا وَ خَلقـی کالبـدرِ اذا بَدا.[1]

آن که نبات عارضش آب حیات می‌خورد   در شکرش نگه کند هر که نبات می‌خورد

اتفاقـاً بـه خـلاف طبـع از وی حرکتـی بدیـدم کـه نپسـندیدم. دامـن از او در کشـیدم و مهـره برچیـدم و گفتـم:

برو هر چه می‌بایدت پیش گیر   سر ما نداری سر خویش گیر

شنیدمش که همی‌رفت و می‌گفت:

شب پره گر وصل آفتاب نخواهد   رونق بازار آفتـــاب نکاهد

۱. گلویی خوش‌آواز داشت و آفرینشی چون ماه تمام تابان

این بگفت و سفر کرد و پریشانی او در من اثر.

فَقَدتُ زَمانَ الوَصلِ و المَرءُ جاهِلٌ بِقَدرِ لَذیذِ العَیشِ قَبـلَ المَصائِبِ[۲]
باز آی و مرا بکش که پیشت مردن خوشتر که پس از تو زندگانی کردن

امـا بـه شـکر و منـت بـاری پـس از مدتـی بـاز آمـد، آن حلـق داوودی متغیـر شـده و جمـال یوسـفی بـه زیـان آمـده و بـر سـیب زنخدانـش چـون بـه گـردی نشسـته و رونـق بـازار حسـنش شکسـته، متوقـع کـه در کنـارش گیـرم. کنـاره گرفتـم و گفتـم:

آن روز که خط شـاهدت بود صاحب نظـر از نظر براندی
امـروز بیامدی به صلحـش کش فتـحه و ضمه بر نشاندی
تازه بـهارا ورقـت زرد شد دیگ منه کآتش ما سـرد شد
چنـد خـرامی و تکبر کنی دولت پـارینه تصـور کنی
پیش کسی رو که طلبـکار توست ناز بر آن کن که خریدار توست
سبـزه در باغ گفته‌اند خوش است داند آن کس که این سخن گوید
یعنی از روی نیـکوان خط سبـز دل عشـاق بیشتر جـوید
بوستـان تو گنـدنازاری‌است بس که بـر می کنی و می‌روید
گر صبـر کنی ور نکنی موی بناگوش این دولت ایام نکویی به سر آید
گر دست به جان داشتمی همچو تو بر ریش نگذاشتمی تا بـه قیامت که بر آید
سؤال کردم و گفتم جمال روی تو را چه شد که مورچه بر گرد ماه جوشیده‌ست
جـواب داد ندانم چه بود رویم را مگر به ماتم حسنم سیاه پوشیده‌ست

همان‌طـور کـه ایـن حکایـت نشـان می‌دهـد، معشـوق یـا شـریک جنسـی تـا زمانـی در چشـم شـاهدباز زیبـا بـوده کـه «کـش فتحـه و ضمـه» بـر ننشـانده باشـد. در چشـم سـعدی، او بـه قـدری نازیبـا شـده کـه دیگـر شـیرینی پیشـین را نـدارد چـرا کـه بـر بوسـتانش چنـان سـبزه (مـوی) روییـده کـه هرچـه بـر می کنـد بـاز

۲. روزگار وصل را از دست دادم. آدمی ارزش زندگانی خویش را پیش از حوادث ناگوار نمی‌داند

می‌روید. چه اینکه او صورت پسر را به ماهی تشبیه می کند که مورچه بر گرد آن جوشیده باشد؛ به عبارت دیگر پر از ریش شده‌باشد. از این حکایت به روشنی پیداست که آنچه مردان در آن زمان به آن دست می‌یازیدند کودک‌آزاری و بچه‌بازی بود. درست مانند آنچه مردم لوط انجام می‌دادند. البته در شعر سعدی اشاره‌ای به همجنس گرایی نیست چه اینکه آن را نمی‌شناختند. با این حال حکایتی در گلستان وجود دارد که نشان می‌دهد آنها از آمیزش مردان بالغ با هم رویگردان بودند و آن را نکوهش می کردند. سعدی حکایتی دارد از اسکندریه مصر که در آن خشکسالی رخ می‌دهد (به عنصر کشاورزی دقت کنید). در این زمان مردی در این شهر زندگی می کند که دارای ثروت زیادی است؛ حکایت ۱۳ از باب سوم، در فضیلت قناعت[۳]:

خشکسالی در اسکندریه عنان طاقت درویش از دست رفته بود، درهای آسمان بر زمین بسته و فریاد اهل زمین به آسمان پیوسته.

نماند جانور از وحش و طیر و ماهی و مور که بر فلک نشد از بی مرادی افغانش
عجب که دود دل خلق جمع می‌نشود که ابر گردد و سیلاب دیده بارانش

در چنین سال، مخنثی، دور از دوستان که سخن در وصف او ترک ادب است، خاصه در حضرت بزرگان و به طریقِ اهمال از آن در گذشتن هم نشاید که طایفه‌ای بر عجز گوینده حمل کنند، بر این دو بیت اقتصار کنیم که اندک، دلیل بسیاری باشد و مشتی نمودار خرواری.

گر تتر بکشد این مخنّث را تتری را دگر نباید کشت
چند باشد چو جِسر[۴] بغدادش آب در زیر و آدمی در پشت

چنین شخصی که یک طرف از نعت او شنیدی در این سال نعمتی بیکران داشت، تنگدستان را سیم و زر دادی و مسافران را سفره نهادی. گروهی

۳. در برخی منابع شماره حکایت ۱۲ ذکر شده

۴. پل

درویشـان از جـور فاقـه بـه طاقـت رسـیده بودنـد. آهنـگ دعـوت او کردنـد و مشـاورت بـه مـن آوردنـد. سـر از موافقـت بـاز زدم و گفتـم:

نخورد شیر، نیم خوردهٔ سگ ور بمیرد به سختی اندر غار
تن به بیچارگی و گرسنگی بنه و دست پیش سفله مدار
گر فریدون شود به نعمت و ملک بی‌هنر را به هیچ کس مشمار
پـــرنیان و نسیج بـــــر نااهل لاجورد و طلاست بر دیـوار

همان‌طـور کـه ایـن حکایـت نشـان می‌دهـد آنچـه مـردان شـاهدباز بـدان بسـیار اشـتغال داشـتند نـه سـکس بـا مـردان بالـغ دیگـر بلکـه بـا کـودکان بـود؛ تاجایـی کـه اگـر کسـی بـه سـکس بـا همجنـس بالـغ خـود دسـت مـی‌زد و بـه خصـوص نقـش مفعـول می‌داشـت (چنـد باشـد چـو جِسـر بغـدادش/ آب در زیـر و آدمـی در پشـت) اگـر بـه دسـت یـک تاتـار کشـته می‌شـد، قاتـل نبایـد مجـازات میشـد. چنـان نفرتـی از ایـن عمـل در نـزد سـعدیِ شـاهدباز وجـود داشـته کـه بـرای توصیـف انجـام دهندگانـش واژه‌هایـی همچـونِ سـگ، سـفله، بی‌هنـر و نااهـل را بـه کار می‌بـرد. البتـه طبیعتـا او نمی‌دانسـته افـرادی هسـتند کـه طبیعتشـان آمیـزش بـا همجنسـان اسـت و اتفاقـا از نظـر اخلاقـی پسـندیده‌تر ایـن اسـت کـه افـراد بالـغ بـا رضایـت خـود دسـت بـه عمـل جنسـی بزننـد نـه اینکـه بـا بچگانـی بخوابنـد کـه هنـوز از تشـخیص اینکـه می‌خواهنـد بـه ایـن عمـل دسـت بزننـد یـا نـه برخـوردار نباشـند.

نتیجه‌گیری

هرچنـد شـاهدبازی آسـیب‌هایی جـدی بـه جمعیـت زد و روحانیـون را نیـز بسـیار نگـران کـرده بـود، امـا ایـن اتفـاق بـه بـاور نجم‌آبـادی، نتیجـه حـذف زنـان از صحنـه اجتمـاع بـود. وگرنـه پیـش از اسـلام در ایـران ایـن رفتارهـا وجـود نداشـت یـا دسـت کـم منابعـی موجـود نیسـت کـه نشـان دهنـده وجـود آن باشـد؛ حـال آنکـه بـه مـواردی همچـون ازدواج بـا مـادر زیـاد بـر می‌خوریـم. رابـرت مرتـون، جامعه‌شـناس کارکردگـرا می‌گویـد سـاختارها همان‌طـور کـه می‌تواننـد کارکردهایـی داشـته باشـند، ممکـن اسـت کژکارکـرد هـم داشـته باشـند. بـا بهره‌گیـری از دیـدگاه مرتـون می‌تـوان گفـت کـه انـگار اقـدام نهـاد دیـن در حـذف زنـان از جامعـه بـه چنیـن کژکارکـردی منجـر شـده اسـت.

بـه هـر روی، چیـزی کـه روشـن اسـت اینکـه همجنسـگرایی نـه لـواط اسـت و نـه شـاهدبازی. و نبایـد مجـازات آن رفتارهـا شـامل حـال همجنسـگرایان شـود. هرچنـد ایـن اشـتباه مبنـی بـر یکـی پنداشـتن آنهـا بـرای هـزاران سـال افـراد بی‌گنـاه همجنسـگرایی را نابـود کـرده کـه نـه در انتخـاب گرایـش جنسی‌شـان نقشـی دارنـد و نـه قـادر بـه تغییـرش هسـتند. دلیلـی هـم بـرای تغییـر ایـن گرایـش طبیعـی وجـود نـدارد. آنـان امـا همـه عمـر را در رنـج، نارضایتـی، خـود گناهـکار پنـداری و... گذرانده‌انـد و اینـک کـه ایـن تفـاوت مشـخص شـده، بایـد از آنـان جرم‌زدایـی و دلجویـی کـرد.

Chapter Seven: In admire of Family

Many believe that The God created Human as man and woman so only people from opposite sex should marry each other. With this perspective, we should say Adam and Eve Might be from the same skin color but later Humans devided into different races and colors. In the other word, diversity among people appeared after the fall of man to earth. One of these diversities could have been same sex orientation. So, these two subjects (Creation of Adam and Eve and Same sex marriage) are not against each other. God also mentions that Eve was created so that Adam have accompany. Now, we need to say that for a homosexual, a person from the same gender is accompany. For a gay or lesbian person, it is impossible to feel happy with some one from opposite gender. So, if Homosexuals kept being forced to marry opposite sex, it is against the concept of 'Justice' in Abrahamic religions. However, this book clarified that what religion is talking about is not homosexuality. In fact what religion prohibits is an exceptional situation in which all of the people of a city (which are straights) engage in same sex intercources and refuse having sex with women so that the

reproduction stops. Due to this misunderstanding, during the history people wrongly believed that tendency to same sex (in Fact young teens) could get spread so that all tend to do this instead of women. This is not homosexuality because homosexuals just like heterosexual people born with their sexual tendency and there is no possibility to change it. Neither a gay person becomes strataight nor straight people become gays. Sexual orientation is a matter of heritance, genetics and biology and is compeletly natural. So based on the results this study presents, its time for religions to step down their restrictions against homosexuals and let them have their rights; without any discrimination and stigmas.

فصل هفتم

نتیجه‌گیری:
در ستایش خانواده

استدلال بسیاری از مخالفان مذهبی ازدواج همجنسگرایان این است که خداوند در ابتدا انسان را به صورت مرد و زن آفرید؛ و اینکه زن را مایه آرامش مرد قرار داد. نسبت به بخش اول این استدلال، چنین چیزی در تقابل با همجنسگرایی قرار نمی گیرد. هرچند خداوند در آغاز یک زن و یک مرد را آفرید ولی سپس گروه‌های متنوعی از انسان‌ها شکل گرفتند. برای نمونه، رنگ پوست آدم و حوا یا یکی بود، یا در نهایت دو؛ هرکدام یک رنگ پوست داشتند. با این حال امروز شاهد دست‌کم ۴ نژاد بر مبنای رنگ پوست هستیم. وقتی چنین تنوع‌هایی در میان فرزندان بشر به مرور زمان پدید آمده، یکی از این تنوع‌ها هم می‌تواند در گرایش جنسی افراد باشد.

درباره بخش دوم استدلال، اینکه خداوند زن را مایه آرامش مرد قرار داد، در مورد همجنسگرایان نمی‌تواند مصداق داشته باشد. یک فرد همجنسگرا به هیچ روی نمی‌تواند از وجود یک زن به آرامش برسد که هیچ، چنانچه به این ارتباط تن در دهد، این بر شدت رنج‌هایش خواهد افزود.

واقعیت این است که انسان قرن بیست و یکم دیگر منتظر نمی‌ماند که ببیند اسطوره‌های سامی همچون ابراهیم و اسحاق و یعقوب چه کردند، یا معصومان چه گفتند تا بر آن مبنا عمل کند. امروز فرد می‌تواند خود نسبت به تجزیه و تحلیل مسائل اقدام کند و به آگاهی دست یابد. در نتیجه چنانچه دین نتواند خود را با شرایط روز تطبیق داده و به برداشت‌های متفاوت از متن اصلی اجازه بروز و ظهور دهد، این دین است که در معرض آسیب قرار می گیرد. به طور خاص درباره همجنسگرایی، شاید یکی از دلایل مخالفت دین‌ها و به ویژه مسیحیت با حقوق همجنسگرایان این باشد که اگر بخواهند بدان تن در دهند، آن وقت چطور هزاران سال سرکوب را توجیه کنند؟ البته

به نظر می‌رسد اسلام در این زمینه پیشروترین دین باشد؛ چه اینکه از قبل ساز و کاری تحت عنوان نهاد روحانیت برای تطبیق دین با مسائل روز را ایجاد کرده‌است. همین ساز و کار هم بود که در سال ۶۳ به کمک افراد تراجنسیتی آمد و آیت‌ا... خمینی را قانع کرد که فتوایی در راستای تغییر (تطبیق) جنسیت آنان صادر کند. فتوایی بی‌سابقه در حالی که افراد تراجنسیتی در طول تاریخ به عنوان افرادی که باید در حرمسرا زندگی می کردند یا به عنوان لواط کار در روسپی‌خانه‌ها به خدمت گرفته می‌شدند، به شمار می‌رفتند[۵]. بنابراین آن فتوا بیش از آنکه به رسمیت شناختن حق افراد تراجنسیتی در تعیین جنسیت دلخواهشان باشد، جرم‌زدایی از چیزی بود که آنان در انتخابش نقشی نداشتند. بنابراین اگر امکان تغییر در آن دیدگاه وجود داشت، برای اسلام امکان تجدیدنظر در برخورد با همجنسگرایان هم وجود دارد. انگیزه من از نوشتن این کتاب نیز همین بود که به روشنی توضیح دهم بین آنچه دین بدان اشاره و منع کرده با همجنس گرایی سنخیتی وجود ندارد. در نتیجه دین‌ها بهتر است این نقش سرکوب گر احساسات و عواطف انسان‌ها با گرایش به همجنس را کنار بگذارند و جای اینکه مانند کلیسا سلبی نگاه کند و نگران چگونه اقناع کردن هوادارانش باشد، نگاهی ایجابی داشته و دین را با مسائل روز تطبیق دهند. وگرنه این دین است که زیان خواهد دید. همان طور که روزی گالیله ادعا کرد زمین به دور خورشید می‌چرخد و از سوی اربابان دین تکفیر شد، در نهایت نیز آنان ناگزیر خواهند بود در زمینه علوم انسانی نیز چنین کنند. این کار اما به قیمت رویگردانی بیشتر مردمان هزاره سوم از ایمانشان تمام می‌شود. چیزی که دین مطمئنا نمی‌خواهد چرا که خود را ابزاری برای سعادتمندی بشر معرفی می کند.

من البته دین را گناهکار نمی‌دانم. به هر روی چنین سوبرداشتی نسبت به همجنس گرایان در سرزمین‌های دیگر هم وجود دارد و به عبارتی ناشی

۵ . که این نیز برداشتی اشتباه بود. درباره به کارگیری آنان در روسپی‌خانه‌ها در عهد عتیق بدان اشاره شده

از اقلیم است و هر دو دین و سوبرداشت حاصل مسئله دیگری هستند؛ منتها این دلیل نمی‌شود که چنین تبعیض و بی‌عدالتی که هزاران سال بر همجنسگرایان روا داشته شده، ادامه پیدا کند.

طی هزاران سال، نیاز به توان مردانه برای برآوردن غذا از دل زمین و همچنین شمشیر کشیدن در جنگ‌ها، باعث شده که مردانگی ستوده شود؛ مردانگی در باردار کردن زنان بیشتر و داشتن فرزندان بسیار تداعی شده و هرچه آن را ایجاب نکند مستوجب مجازات برشمرده شده. چنین تصور می‌کردند هر مردی که نمی‌تواند زنان بیشتری را باردار کند، و توان مردانه‌اش را در معیشت و جنگاوری به نمایش بگذارد، بقای کل جامعه را به خطر می‌اندازد. این موضوع در کنار اشتباه در یکی پنداری عمل نکوهیده شاهدبازی با همجنسگرایی چنان در ناهشیار جمعی مردمان خانه کرده که تا اسم همجنسگرا را می‌شنوند نسبت به او احساس نفرت می‌کنند. تعصب، هیجان و نفرت اجازه اندیشیدن نمی‌دهد که اصلا آیا رواست برای عشق‌ورزی و رابطه جنسی با همجنس کسی جانش را از دست بدهد؟ اصلا این رفتار با این مجازات همخوانی دارد؟ در نتیجه مجازات‌ها بیش از آنکه بازدارنده باشد –که غیرممکن است بتوان گرایش جنسی کسی را تغییر داد– صرفا جهت اعمال نفرت و خشمی است که افراد به صورت ناهشیار بدان دچار هستند. این مجازات‌ها چیزی را تغییر نمی‌دهند چون باز هم افراد همجنسگرا متولد خواهند شد. تنها نتیجه این مجازت‌ها فرونشاندن خشم و نفرتی است که قدرتمندان بدون فکر و از سر هیجان و تعصب نسبت به همجنسگرایان احساس می‌کنند. پس باید این موضوع از ناهشیار آنان بیرون کشیده شود و از افراد خواسته شود بدانند چه چیزی دارد کنترلشان می‌کند و وا می‌داردشان که این‌چنین دیگر انسان‌ها را بیازارند. حق دوست داشتن و دوست داشته شدن را به خاطر چیزی که نه نقشی در انتخابش دارند و نه آزارش به دیگری می‌رسد از آنان می‌گیرند. زندگی‌یی تلخ و سراسر نارضایت‌بخش را به آنها تحمیل می‌کنند. بسیاری هم –ازجمله نویسنده

همین سطور- تاب نمی‌آورند و می‌کوشند به زندگی‌شان پایان دهند. حال اگر چون جان هم به در برند، باز در رنج این هستند که کسی پذیرای وجود واقعی‌شان نیست و برای اینکه آزار دیگران کمتر شود، ناگزیرند نقاب به چهره بزنند؛ وانمود کنند دگرجنس‌گرا هستند. حال آنکه نیستند. و رنج می‌کشند. در اِعمال این رنج نیز، تمام آن مردم شریک هستند و کسی نمی‌تواند سهم خود را کمتر از دیگری بداند.

گفتیم جامعه به جمعیت نیاز داشته. هنوز هم نیاز دارد. اما از یک سو همجنسگرایان اقلیتی هستند که زادآوری نکردنشان تاثیر چندانی بر کلیت جمعیت نمی‌گذارد، دوم که همجنسگرایان در کشورهای دیگر خانواده تشکیل می‌دهند و فرزنددار می‌شوند. می‌توانند فرزندی به فرزندخواندگی بگیرند و اگر بخواهند فرزند ژنتیک خود را داشته باشند این امکان وجود دارد. زنان همجنسگرا از بانک اسپرم، اسپرم اهدایی دریافت می‌کنند و مردان نیز می‌توانند از طریق رحم اجاره‌ای فرزنددار شوند؛ همان کاری که در ایران هم برای زوج‌ها نازا انجام می‌شود و فقه شیعه اجازه‌اش را داده‌است. مطالعاتی که آنتونی گیدنز در کتاب «جامعه شناسی» بدان‌ها اشاره می‌کند هم نشان می‌دهد که فرزندان زوج‌های همجنسگرا از نظر کیفیت روانی و سلامت و... هیچ تفاوتی با فرزندان زوج‌های دگرجنس‌گرا ندارند.

حال اگر دین باز هم نگرانی غیرواقعی داشته‌باشد که مبادا همه مردان و زنان مانند داستان لوط با هم بیامیزند، می‌تواند مجازات را صرفا متوجه افراد دگرجنس‌گرا کند. افراد همجنسگرا چه گناهی کرده‌اند که به خاطر آنان بخواهند اعدام شوند؟

وقتی از ازدواج همجنسگرایان حرف می‌زنیم به این معنا است که اول، کسی به عنوان همجنسگرا، مجرم یا بیمار تلقی نشود. همان طور که یک دگرجنس‌گرا –حتا اگر ازدواج نکند- بیمار تلقی نمی‌شود و در جامعه‌اش پذیرفته‌است. دوم به همجنسگرایان اجازه ازدواج و تشکیل خانواده داده شود. این‌گونه باز هم صرف نظر از جنسیت، خانواده‌ای شکل می‌گیرد، عدالت

هم در حق همجنسگرایان روا داشته می‌شود و همچنین زوج، مایه آرامش همدیگر قرار می‌گیرند؛ چیزی که برای افراد همجنسگرا در صورت ازدواج با ناهمجنس شدنی نیست. خانواده اگرچه امروزه بسیاری از کارکردهایش را از دست داده، اما هنوز امن‌ترین نقطه دنیا برای افراد است. پس ارزشش را دارد که هرآنچه می‌شود برای نجاتش انجام داد؛ برای بودن این سقف امن بر سر همجنسگرایان نیز نیاز است که به آنان اجازه دهند با کسی پیوند محبت ببندند که خود می‌خواهند. وگرنه این نفرت و تبعیض علیه آنان تا کی می‌تواند ادامه داشته‌باشد؟

References

Al-Noori al-Tabarsi, H., (2003). Mustadrak Al-wasa'il. Tehran, Maktabe Eslami

Al-Shaykh Al Saduq, J., (1972). Man la Yahduruhu al-faqih. Beirut, Maktabat al-Saduq

Bates, D. G., Fratkin, E. M., (2003). Cultural anthropology 3th edition. Boston, Allyn & Bacon

Baily, J. M., & Martin, N. G. (1995 september). A twin registry of sexual orientation. Paper presented at twenty first annual meeting of the international academy of sex research, Provinctown, MA.

Baily, J. M., & Pillard, R. C., Neale, M. C., & Agyei, Y. (1993). Heritable factors influence sexual orientation in women. Archives of general psychology, 223-217 ,50

Baily, J. M., & Pillard, R. C., (1991). A genetic study of male sexual orientation. Archives of general psychology, ,48 1096-1089.

Bertelson, D., (1986). Snowflakes and snowdrifts: individualism and sexuality in America. Lanham, Md: university press of America.

Bell, A. P., Winberg M. S., & Hammer-Smith, S.k. (1981a). sexual preferences: its development inmen and women. Statistical appendix. Bloomington: Indiana university press

Bouthol, G., (1978). What do I know of War. Presses universitaires de France

Cipolla, C. M., (1974). The economic history of world population. Baltimore, Penguin.

Glass, G. F. (2018). Doctor anonymous: Creating contexts for homosexuality as mental illness. Journal of Medical Humanities, 109-101 ,(1)39.

Drescher, J., Schwartz, A., Casoy, F., McIntosh, C. A., Hurley, B., Ashley, K., ... & Tompkins, D. A. (2016). The growing regulation of conversion therapy. Journal of Medical Regulation, 12-7 ,(2)102.

Durkheim, E., (1915). The Elementary Forms of the Religious Life. London: Allen and Unwin.

Felix, M. S. (2016). Nature or Nurture? A Qualitative Study of the Source of Homosexuality. Pertanika Journal of Social Sciences & Humanities, 4)24).

Foucault, M., (1978). The history of sexuality (R. Hurley, trans.). New York: Pantheon Books. (original work published 1976)

Fischoff, E., (1944). 'The Protestant ethic and the spirit of capitalism', Social Research 77–54 ,11.

Giddens, A., (2009). Sociology. Cambridge: Polity Press

Gladue, B. A., (1994). The biopsychology of sexual orientation. Current Directions in Psychological Science, 154–150 ,(5)3; Lasco, M., Jordan, T., Edgar, M., Petito, C., & Byne, W. (2002). A lack of dimorphism of sex or sexual orientation in the human anterior commissure. Brain Research, 95 ,(2/1)936; Rahman, Q., & Wilson, G. D. (2003). Born gay? The psychobiology of human sexual orientation.

Personality and Individual Differences, 1382–1337 ,(8)34.
Holy bible, May 2018 Edition, http://bibletranslation.ws/palmer-translation/
Hershberger, S., & Segal, N. (2004). The cognitive, behavioral, and personality profiles of a male monozygotic triplet set discordant for sexual orientation. Archives of Sexual Behavior, 514–497 ,(5)33. Retrieved from Academic Search Premier Database; Williams, T., & Pepitone, M. (2000.) Finger-length ratios and sexual orientation. Nature, 455 ,404.
Hamilton, M., (2001). The sociology of religion (second edition). New York, Routledge.
Halperin, D. M. (1989). Sex before sexuality: Pederasty, politics, and power in classical Athens. Hidden from history: Reclaiming the gay and lesbian past, 53-37.
the Ethics, Science, and Culture of Homosexuality. Lanham, MD: Rowman & Littlefield, 1999, pp. 219–203.
Hamer, D,. & Copeland. P (1994). The science of desire: the search for the gay gene and the biology of behaviour. New York: Simon & Schuster.
Hamer, D. H., Hu, S., Magnuson, V. L., Hu, N., & Pattatucci, A. M. L., (1993). A linkage between DNA makers on the X chromosome and male sexual orientation. Science, .261 327-321.
Kulkin, H. S., Chauvin, E. A., & Percle, G. A. (2000). Suicide among gay and lesbian adolescents and young adults: A review of the literature. Journal of Homosexuality, ,(1)40 29–1
Kanz Al-Ommal. (1996). Qom, Dar Al-Hadith

Kinsey, A C., Wardell B. Pomeroy, and Clyde E. Martin. Sexual Behavior in the Human Male. Philadelphia, PA: W.B. Saunders, 1948.
Liedman, S. E (1993) from Platon till kommunismmens fall en politisk idehistoria. Bonnier Alba.
Mustanski, B. S., Chivers, M. L., & Bailey, J. M. (2002). A critical review of recent biological research on human sexual orientation. Annual Review of Sex Research, ,13 140–89.
Mondimore, Francis M. A Natural History of Homosexuality. Baltimore, MD: Johns Hopkins Press, 1996.
Plummer, K., (1975). Sexual Stigma: an interactionist account. London: Routledge & Kegan Paul.
Majlesi, M. B., (????) Bihar al-Anwar. Tehran, Bihar al-Anwar printing company
Nolen-Hoeksema, S., Fredrickson, B, L., Loftus, G. R., Lutz, C., (2014). Atkinson and Hilgard's introduction to psychology (16th edition). Andover, Cengage learning.
Naraghi, A., (2010). Islam and the Question of Homosexuality. Retrvied from arashnaraghi.org/wp/?p=449
Najmabadi, A., (2005). Women with Mustches and men without beards: gender and sexual anxieties of Iranian modernity. University of California press
Quran-e Karim, (Mohsin Khan trans)
Romero, C. (2019). Praying for Torture: Why the United Kingdom Should Ban Conversion Therapy. Geo. Wash. Int›l L. Rev., 201 ,51.
Reay, B. (2018). Straight but not straight: The strange

history of sexual reorientation therapy. GLQ: A Journal of Lesbian and Gay Studies, 161-159 ,(1)24.
Rayshahri, M., (2012). Mizan al-Hekmah. Qum, Dar al-Hadith
Saadi Shirazi (2018), The Gulistan (E. Rehatsek trans). The Global Gray (original work published in 13th century)
Soleimani, A (2017). Definition of religion in Kalam and philosophy of religion and least and most definition. Philosophy of Religion. 397-375 :(2) 14
Sands, K.M., (2007). Homosexuality, Religion, and the Law. In homosexuality and religion, an encyclopedia. (pp. 18-3). Westport, CT: Greenwood press.
Shamissa, S., (2015). Shahenameha. Tehran, Hermes
Shamissa, S., (2002). Sodomy based on Persian literature. Tehran, Ferows
Shabani, R., (2009). The fundaments of social history of Iran. Tehran, Ghoomes.
Tabatab'I, M. H., (1991). Tafsir Al-mizan (M Salehi & M Khameneh Persian trans.). Tehran, Tabataba'I foundation
Zamiran, M., (2016). Michael Foucault: Science and power. Tehran, Hermes